

مسیر ارگان مرکزی

جبهه مردم افغانستان «جما»

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین



شماره مسلسل : بیست و ششم

سپتامبر 2026 میلادی مطابق سنبله ۱۴۰۵ خورشیدی

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»



فهرست عناوین این شماره :

1. تجربه‌های سوسیالیستی کارل مارکس و نقد بی‌رحمانه، وقتی هیچ چیز مقدس نیست
2. تفنگ طالبانی، تفکر فنودالی!
3. امپریالیسم کلاسیک و تأثیر آن بر نظم بین‌المللی و هژمونی آمریکا
4. دولت رفاه
5. قرآن کتاب زندگی یا آیین نامه مردگان؟
6. هر عمل زشت و هر جنایت طالبان را رنگ قومی جلوه ندهید !
7. طالبان مردم را در مرگ میگیرند تا در تب راضی شوند
8. آیا «رؤیاهای رسولانه» سروش گره تعارض قرآن و دنیای مدرن را باز کرد؟
9. چین ثروت بادآورده بزرگی را که انحصارگران فناوری با هوش مصنوعی برنامه‌ریزی کرده بودند، از بین برد.
10. طرح درخواست پناهندگی در افغانستان، خنجری است از پشت بر پیکر مردم آواره و گرسنه ما !
11. این عکس، که لحظه‌ای منجمد شده پیش از مرگ را ثبت کرده، چیزی فراتر از تاریخ را نشان می‌دهد
12. بخشی از سخنرانی زنده یاد «قیوم رهبر» در کنفرانس سرتاسری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)
13. تفاوت دیدگاه دیالکتیک و ماتریالیزم دیالکتیک مارکس با سایر فلاسفه !
14. نامه سرگشاده از کوبا:
15. تطهیر جلا، وطن فروش و زن‌ستیزی زیر نقاب حقوق زن !
16. شعر از م. آژن
17. همه جا دکان بنگ است
18. « زن بی عقل است ، ناقص العقل است، چیزی نمی فهمه ...»!!!
19. یاد جانباختگان سامایی راکه در ۱۷ سنبله ۱۳۶۱ سرودخوانان به مصاف مرگ رفتند،
20. پروژه کشک - تیرپل؛ هدیه خلیل‌زاد به طالبان
21. مسعود "قهرمان آزادی" یا "قهرمان تاریک اندیشی"؟ سیمای واقعی مسعود
22. اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان
23. اخبار و وقایع مهم اروپا و جهان
24. به مناسبت سالگرد وفات رفیق مانو تسه تونگ!
25. کی جی بی در افغانستان
26. پروژه ی امپراتوری آمریکا بازی شیطان جلد اول
27. نظریات، پیشنهادات و نقد های خوانندگان محترم جریده مسیر

1

تجربه‌های سوسیالیستی

کارل مارکس و نقد بی‌رحمانه، وقتی هیچ چیز مقدس نیست

نیست



مهرداد خامنه‌ای

۲۸ آگوست ۲۰۲۶

برای فهم تجربه‌های سوسیالیستی شاید لازم باشد پیش از آنکه سراغ قرن بیستم برویم به مارکس جوان برگردیم. به زمانی که هنوز نه سرمایه نوشته شده بود و نه چیزی به نام «دولت سوسیالیستی» وجود داشت. در سپتامبر ۱۸۴۳ مارکس ۲۵ ساله در نامه‌ای به آرنولد روگه درباره وظیفه فکری و سیاسی خود از ایده‌ای سخن گفت که بعدها به یکی از شناخته‌شده‌ترین صورت‌بندی‌های روش انتقادی او تبدیل شد.

«من از نقد بی‌رحمانه هر آنچه موجود است سخن می‌گویم. بی‌رحمانه از دو جهت. نقد نباید از نتایج خودش بترسد و نباید از تعارض با قدرت‌های موجود هراس داشته باشد.»

اما اگر فقط همین یک جمله را جدا کنیم ممکن است معنای آن را از دست بدهیم. مارکس در همان نامه پیش از این عبارت با ایده ساختن آینده از طریق نسخه‌های از پیش آماده مخالفت می‌کند. از نظر او قرار نیست آینده را به شکل دگماتیک طراحی کنیم. باید جهان تازه را از مسیر نقد جهان موجود پیدا کنیم و درست در همین نقطه یک نکته بسیار

مهم ظاهر می‌شود. مارکس فقط نظام موجود را نقد نمی‌کرد بلکه کمونیسم موجود در زمان خودش را نیز نقد می‌کرد. او صریحاً می‌گوید که طرفدار برپا کردن یک «پرچم دگماتیک» نیست و سپس درباره کمونیسم مشخصاً می‌نویسد:

«کمونیسم به‌طور مشخص یک انتزاع دگماتیک است.» منظور او کمونیسمی بود که در آن زمان در قالب آموزه‌های افرادی مانند اتین کابه، تنودور دزامی و ویلهلم وایتلینگ وجود داشت. یعنی نه یک کمونیسم فرضی در آینده بلکه اشکال واقعاً موجود کمونیسم در فضای فکری آن دوره. این جریان‌ها معمولاً تصویری نسبتاً آماده از جامعه آینده داشتند. جامعه‌ای بدون مالکیت خصوصی با برابری اقتصادی و نوعی زندگی اشتراکی. مارکس به این نوع تفکر می‌گوید «انتزاع دگماتیک»؛ یعنی چیزی شبیه این که «ما می‌دانیم جامعه عادلانه دقیقاً چگونه باید باشد پس باید انسان‌ها را از وضعیت فعلی به آن مدل برسانیم.» مشکل مارکس این بود که چنین کمونیسمی ممکن است یک تصویر ذهنی از جامعه ایده‌آل بسازد بدون اینکه به اندازه کافی توضیح دهد این جامعه چگونه از تضادهای واقعی جامعه موجود پدید می‌آید. این نکته برای بحث ما تعیین‌کننده است. مارکس در همان لحظه‌ای که به دنبال دگرگون کردن جهان است خود اندیشه‌های رهایی‌بخش موجود را هم در معرض نقد قرار می‌دهد. پس اگر قرار است تجربه‌های سوسیالیستی را از خود مارکس آغاز کنیم نخستین نتیجه روشن است. هیچ اندیشه‌ای صرفاً به دلیل اینکه نامش سوسیالیسم یا کمونیسم است حق ندارد خود را از نقد معاف کند.

مارکس بعدها نیز همین مسیر را ادامه داد. در مقدمه‌ای بر نقد فلسفه حق هگل که در اواخر ۱۸۴۳ و ژانویه ۱۸۴۴ نوشته شد جمله معروف دیگری را مطرح کرد: «نقد دین پیش‌شرط همه نقد هاست.» اما منظور او این نبود که نقد باید در سطح دین باقی بماند. برعکس استدلالش این بود که نقد آسمان باید به نقد زمین برسد. نقد دین باید به نقد قانون و نقد الهیات باید به نقد سیاست تبدیل شود. در اینجا معنای مهمتری از «نقد» آشکار می‌شود. نقد برای مارکس صرفاً پیدا کردن خطاهای دیگران نیست. نقد باید از سطح ظاهر عبور کند و به مناسبات اجتماعی و مادی‌ای برسد که آن ظاهر را تولید می‌کنند.



باشد چگونه می‌توان پیامدهای انسانی اقتصادی و سیاسی تصمیم‌های آن را بررسی کرد؟ و اگر تاریخ یک جنبش از نقد مصون باشد چگونه می‌توان از تجربه آن چیزی آموخت؟ تجربه تنها زمانی به دانش تبدیل می‌شود که بتوانیم آن را نقد کنیم. در غیر این صورت تجربه به خاطره تبدیل می‌شود و خاطره‌ای که امکان نقد نداشته باشد به‌سادگی به اسطوره بدل می‌شود. البته اینجا یک دام دیگر نیز وجود دارد. نباید خود «نقد بی‌رحمانه» را به یک شعار مقدس تبدیل کنیم. اگر بگوییم «مارکس گفته است همه‌چیز را نقد کنید» و سپس نتیجه بگیریم «بنابراین مارکس را نباید نقد کرد» در واقع دقیقاً خلاف منطق سخن او عمل کرده‌ایم.

مارکس نمی‌گوید همه‌چیز را نقد کنید به جز خود من. او می‌گوید نقد نباید از نتایج خودش و از تعارض با قدرت‌های موجود بترسد. بنابراین اگر مارکس را جدی بگیریم خود مارکس نیز باید موضوع نقد باشد. مارکسیسم نیز باید موضوع نقد باشد. تجربه‌های سوسیالیستی نیز باید موضوع نقد باشند و حتی خود نقد مارکسیستی سرمایه‌داری نیز باید بتواند در معرض نقد قرار گیرد. شاید این دشوارترین نوع وفاداری به مارکس باشد. وفاداری نه به پاسخ‌های نهایی او بلکه به ضرورت اندیشیدن انتقادی. این مسیر در نوشته‌های بعدی مارکس نیز ادامه پیدا می‌کند. در تزهایی درباره فویرباخ در سال ۱۸۴۵ او در جمله‌ای مشهور می‌نویسد:

«فیلسوفان جهان را به شیوه‌های گوناگون تفسیر کرده‌اند، مسئله اما تغییر دادن آن است.» این جمله را گاهی صرفاً به صورت دعوتی به عمل‌گرایی می‌خوانند. اما اگر آن را در کنار نوشته‌های ۱۸۴۳ و ۱۸۴۴ قرار دهیم معنای پیچیده تری پیدا می‌کند.

نقد برای مارکس قرار نیست به تماشای جهان ختم شود. اما عمل بدون نقد نیز می‌تواند به بازتولید همان جهانی تبدیل شود که قرار بود تغییر کند. از این زاویه می‌توان مسیری را در اندیشه مارکس دید. نقد، فهم مناسبات موجود، کشف تناقض‌ها و سپس تلاش برای تغییر. حذف مرحله نخست کل مسیر را دچار مشکل می‌کند و اینجاست که پرسش به چپ امروز می‌رسد. اگر بخواهیم از تجربه‌های سوسیالیستی قرن بیستم درس بگیریم کافی نیست بپرسیم «چه کسی خیانت کرد؟» یا «چه کسی مقصر بود؟» باید پرسش‌های

اعتراض ممکن است بگوید: «این وضعیت ناعادلانه است.» اما نقد سؤال دیگری مطرح می‌کند: چرا این وضعیت به وجود آمده است؟ چه روابطی آن را بازتولید می‌کنند؟ چه کسانی از آن سود می‌برند؟ چه کسانی هزینه‌اش را می‌پردازند؟ و چرا انسان‌ها گاهی شرایطی را بازتولید می‌کنند که خودشان نیز از آن آسیب می‌بینند؟

به این معنا نقد برای مارکس فقط یک سلاح سیاسی نبود بلکه شیوه‌ای برای فهم جامعه بود. اما درست در همین‌جا مسئله اصلی تجربه‌های سوسیالیستی آغاز می‌شود. چه اتفاقی می‌افتد وقتی یک جنبش انتقادی پس از رسیدن به قدرت خودش را از نقد مصون می‌کند؟ این یک تناقض تاریخی جدی است. جنبشی ممکن است با این اصل آغاز شود که هیچ قدرتی مقدس نیست اما بعد به این نتیجه برسد که قدرت خودش استثناست چون «قدرت مردم» است. ممکن است ابتدا بگوید هیچ رهبری نباید بالاتر از نقد قرار بگیرد اما بعدها استدلال کند که انتقاد از رهبر در شرایط مبارزه به تضعیف انقلاب کمک می‌کند. ممکن است حزب را ابزار رهایی بداند اما بعد انتقاد از حزب را انتقاد از خود انقلاب تلقی کند و سرانجام ممکن است مخالفت با انقلاب نه صرفاً یک اختلاف سیاسی بلکه «خیانت به آرمان» تعریف شود. در چنین لحظه‌ای اتفاقی اساسی رخ داده است. نقدی که قرار بود قدرت را به چالش بکشد دیگر اجازه به چالش کشیدن خود قدرت را ندارد. اینجاست که تجربه‌های سوسیالیستی باید دوباره خوانده شوند. نه از یک موضع ساده ضد سوسیالیستی و نه برای اثبات اینکه «سوسیالیسم از ابتدا اشتباه بود» بلکه با استفاده از همان معیاری که مارکس در ۱۸۴۳ مطرح کرد.

نقد باید از هیچ نتیجه‌ای نترسد و از برخورد با قدرت‌های موجود هراس نداشته باشد. اگر این معیار را جدی بگیریم یک پرسش اجتناب‌ناپذیر پدید می‌آید. آیا می‌توان خود تجربه سوسیالیستی را نقد کرد؟ اگر پاسخ منفی باشد مشکل از همان‌جا شروع می‌شود. اگر سوسیالیسم از نقد مصون باشد چگونه باید اشتباهات آن را فهمید؟ اگر حزب از نقد مصون باشد چگونه می‌توان بوروکراسی، تمرکز قدرت یا فساد را شناخت؟ اگر رهبر از نقد مصون باشد چگونه می‌توان شخصیت‌پرستی را تشخیص داد؟ اگر انقلاب از نقد مصون

میراثی که باید بی‌قید و شرط از آن دفاع کرد. تبدیل می‌شود به چیزی که باید باشد. موضوعی زنده برای نقد و شاید اگر قرار باشد یک اصل از مارکس جوان برای امروز باقی بماند همین باشد. هیچ چیز از نقد مصون نیست حتی آنچه خودمان به آن باور داریم.

2

تفنگ طالبانی، تفکر فنودالی!



سخنان توهین‌آمیز و جنجالی عبدالله سرحدی (والی جوزجان و والی پیشین بامیان) در مصاحبه اختصاصی با بخش جهانی خبرگزاری بی‌بی‌سی (BBC World Service) در جریان یک گزارش میدانی مستند از دفتر کار او ضبط شده، اظهارات توهین‌آمیز را زمانی مطرح نمود که یک دختر ۱۸ ساله در ولایت جوزجان با وجود محدودیت‌های شدید، شجاعانه در برابر او ایستاد و خواستار طلاق از شوهرش به دلیل ماه‌ها لت‌وکوب و خشونت شد. سرحدی پس از تلاش ناموفق برای منصرف کردن این زن از طلاق، در توجیه فرودستی زنان، آنان را با تعبیری همچون «بی‌عقل» و «ناقص‌العقل» توصیف کرد.

عبدالله سرحدی، از قوماندانان باسابقه و والیان رژیم طالبان با شبکه بی‌بی‌سی پرده از عفونت ساختاری و ایدئولوژیک حاکم بر افغانستان برداشت. او در یک قاب، هم‌زمان به تقویت و تحکیم بربریت فنودالی دست می‌زند با افتخار از

دشواری را مطرح کنیم. چرا برخی جنبش‌های رهایی‌بخش به ساختارهای متمرکز قدرت تبدیل شدند؟ چرا در برخی تجربه‌ها، نقد به «انحراف» تعبیر شد؟ چرا مخالف سیاسی گاهی به دشمن طبقاتی تبدیل شد؟ چگونه حزب، دولت یا رهبر توانست خود را نماینده نهایی حقیقت معرفی کند؟ چرا جامعه‌ای که قرار بود از سلطه رها شود در برخی موارد شکل‌های تازه‌ای از سلطه را تجربه کرد؟ و شاید دشوارترین سؤال. آیا چپ توانست همان معیار انتقادی را درباره خودش به کار ببرد که درباره سرمایه‌داری به کار می‌برد؟

این پرسش الزاماً ضد چپ نیست. می‌تواند یکی از جدی‌ترین پرسش‌های درون چپ باشد. زیرا جریانی که قادر به نقد تجربه خودش نباشد نه تنها از گذشته چیزی نمی‌آموزد بلکه ممکن است همان گذشته را دوباره تولید کند. بنابراین در برابر تجربه‌های سوسیالیستی دو پاسخ ساده وجود دارد که هر دو باید از آنها فاصله گرفت. یکی می‌گوید: «سوسیالیسم شکست خورد پس پرونده بسته است». دیگری می‌گوید: «آرمان سوسیالیستی درست بود پس باید از تجربه‌های تاریخی آن دفاع کرد». هر دو پاسخ تجربه تاریخی را بیش از حد ساده می‌کنند. تجربه‌های سوسیالیستی را باید مجموعه‌ای پیچیده از دستاوردها، شکست‌ها، آزادی‌ها، محدودیت‌ها، برابری‌ها، نابرابری‌ها، مشارکت‌ها، سرکوب‌ها، نوآوری‌ها و تناقض‌ها دید. اگر همه اینها را در یک حکم کلی خلاصه کنیم در واقع دیگر تجربه را مطالعه نکرده‌ایم.

روش انتقادی مارکس پیشنهاد دیگری دارد. تجربه را نقد کن تا آن را بفهمی. نه برای نابودی گذشته بلکه برای فهم آن. نه برای دفاع از یک اردوگاه بلکه برای آشکار کردن تناقض‌های واقعی. نه برای ساختن اسطوره‌ای تازه بلکه برای کنار زدن اسطوره‌های قدیمی و نه برای رسیدن به یک پاسخ نهایی و مقدس. زیرا مارکس ۱۸۴۳ خود هشدار داده بود که آینده را نباید با راه حل‌های آماده و دگماتیک از پیش طراحی کرد. جهان جدید باید از دل نقد جهان موجود پیدا شود. شاید به همین دلیل نقطه آغاز بازاندیشی سوسیالیسم امروز این پرسش مقدماتی است: «چه چیزهایی را در سوسیالیسم هنوز جرات نداریم نقد کنیم؟» در این صورت تجربه سوسیالیستی دیگر نه یک دین سیاسی است، نه یک خاطره نوستالژیک، نه گذشته‌ای که باید دفن شود و نه



این در حالیست که مانو بر تضادهای فرهنگی درون جامعه تاکید داشت، اما تخریب بودای بامیان توسط طالبان نمونه‌ای از مبارزه با تضادهای فرعی به روشی ویرانگر است. در مائوئیزم، آثار تاریخی به عنوان دسترنج توده‌های زحمتکش در طول تاریخ محترم شمرده می‌شوند (مگر آنکه در خدمت ضد انقلاب فعال باشند). تخریب بودا به نام امر الهی، از نظر انسان‌های آگاه و با درک یک «انحراف راست‌گرایانه مذهبی» و شاهدهی بر عدم درک تضاد اصلی جامعه (فقر و وابستگی اقتصادی) است. در ضمن مانو جمله معروفی دارد: «زنان نیمی از آسمان را نگه داشته‌اند.» مائوئیزم به شدت با سنت‌های فئودالی و پدرسالارانه که زنان را تحقیر می‌کردند (مانند سنت‌های قدیمی چین یا نگرش سرحدی) مبارزه کرد. سخنان سرحدی درباره ناقص‌العقل بودن زنان، در تحلیل روشنگرانه تفکر عمیقاً فئودالی و ضد مردمی است که توده‌های وسیع زنان را از حق تعیین سرنوشت و مشارکت در ساختن جامعه محروم می‌سازد و جامعه را در حالت عقب‌ماندگی اقتصادی نگه می‌دارد.

بنا سخنان و اقدامات مقامات طالبان مخصوصاً عبدالله سرحدی، بازتاب دهنده یک جهان‌بینی فئودالی، پدرسالارانه و ارتجاعی است. این نگرش با تکیه بر روبنای مذهبی متعصبانه، سعی در توجیه حذف زنان از اقتصاد و سیاست و همچنین پاک‌سازی هویت تاریخی جامعه دارد تا ساختار قدرت موجود را حفظ کند.

فهرست مآخذ و ارجاعات مقاله:

- * انگلس، فریدریش؛ منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، ترجمه خسرو پارسا، فصل دوم (خانواده تک‌همسری).
- * لنین، ولادیمیر؛ درباره مسئله زنان، مجموعه مقالات، انتشارات پروگرس، سخنرانی کنگره زنان کارگر (۱۹۱۸).
- * تسه‌تونگ، مانو؛ درباره تضاد (۱۹۳۷)، مجموعه آثار، جلد اول.
- * بخش جهانی بی‌بی‌سی (BBC World Service)؛ گزارش مستند «طلاق، تلفن‌های هوشمند و کنترل در افغانستان»، مصاحبه با عبدالله سرحدی، منتشر شده در ۲۴ اگست ۲۰۲۶.
- * واشنگتن پست / بیزینس اینسایدر؛ گزارش مستند «تجارت طالبان با ویرانه‌های بامیان»، جنوری ۲۰۲۳.

با احترام

حلقات مطالعاتی اخگر و روستاخیز .

۲۵ اگست ۲۰۲۶

ناپودی فیزیکی دسترنج تاریخی توده‌ها (بودای بامیان) سخن می‌گوید و در عین زمان نیمی از نیروی محرکه جامعه (زنان) را «بی‌عقل و ناقص‌العقل» خطاب می‌کند. از منظر علم مبارزه طبقاتی این نظر تجلی عریان روبنای ایدئولوژیکی است که رسالت مادی آن، حفظ مناسبات پیشاسرمایه‌داری، مهار پتانسیل انقلابی توده‌ها و مفت‌سازی نیروی کار زنان است.

اندیشه انسانی مذهب را «افیون توده‌ها» و ابزاری در دست طبقه حاکم برای توجیه استثمار می‌داند. با این حال، تخریب مجسمه‌های بودا به عنوان یک کنش مذهبی متعصبانه، از نظر مارکسیزم یک روبنای ایدئولوژیک و توهم است و این اقدام را ناشی از «آگاهی کاذب» می‌داند؛ زیرا به جای مبارزه با ریشه‌های مادی و طبقاتی فقر و استثمار، به ناپودی میراث فرهنگی و تاریخی (که محصول کار و خلاقیت انسان‌های عصر گذشته است) دست زده است.

فریدریش انگلس در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت استدلال می‌کند که سرکوب زنان و نگاه تحقیرآمیز به آنان (مانند ناقص‌العقل دانستن زن) ریشه در ظهور مالکیت خصوصی و پدرسالاری دارد. جملات عبدالله سرحدی والی فعلی جوزجان از این منظر، بازتولید و تقویت ایدئولوژی فئودالی و پیشاسرمایه‌داری است که برای حفظ سلطه مردسالارانه، زنان را از چرخه تولید اجتماعی حذف و آنان را به کالای خانگی تبدیل می‌کند.

لنین بر نقش حزب پیشرو برای آگاه‌سازی توده‌ها از بند خرافات تأکید داشت. از نظر لنینیسم، حاکمیتی که بر اساس احکام دگماتیک و ویرانی آثار باستانی مشروعیت بگیرد، یک حکومت بنیادگرا و ارتجاعی است که توده‌ها را در جهل مادی و معنوی نگه می‌دارد تا مانع از بیداری طبقاتی آنان شود. ارجاع سرحدی به «امر ملاعمر و خدا» از نظر لنین، استفاده ابزاری از دین برای مشروعیت‌بخشی به قدرت سیاسی طبقه حاکم است. در ضمن لنین معتقد بود که **(هیچ انقلابی بدون شرکت زنان کارگر نمی‌تواند پیروز شود)** و برابری حقوقی و واقعی زنان را شرط لازم برای پیشرفت جامعه می‌دانست. توصیف زن به عنوان موجودی بی‌عقل، از نظر شرایط فعلی و انسانی یک استراتژی بورژوایی/ فئودالی برای سرکوب بیشتر نیمی از نیروی کار و انقلابی جامعه است تا پتانسیل رهایی‌بخش آنان سرکوب گردد.

آشکارا حاکمیت دیگر کشورها را نقض کرده و حتی جنگ‌های محلی به راه انداخته است؛ اقداماتی که ضربات چندجانبه و شدیدی بر پیکره نظم بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم وارد کرده است. این «درخشش واپسین» امپریالیسم کلاسیک، نه تنها نمی‌تواند روند افول هژمونی آمریکا را نجات دهد، بلکه این روند را تسریع خواهد کرد. در چنین شرایطی، بازسازی نظم بین‌المللی امری گریزناپذیر است.

روند افول هژمونی آمریکا و بازآفرینی نظم بین‌المللی

«به عنوان یک مرحله تاریخی، امپریالیسم ناگزیر روند شکل‌گیری، توسعه و زوال خاص خود را طی می‌کند.» هژمونی آمریکا که برای مدتی طولانی جایگاه سلطه بر جهان را در اختیار داشته، مسیر نظم بین‌المللی را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. با تغییرات زمانه، تضادهای داخلی در آمریکا پیوسته نمایان‌تر شده است؛ افت نسبی توانمندی اقتصادی، موانع پیش‌روی مداخلات نظامی و کاهش جاذبه مدل سیاسی این کشور همگی باعث شده تا نشانه‌های افول پررنگ‌تر شود. «درخشش واپسین» امپریالیسم کلاسیک در شرایط کنونی نه تنها نمی‌تواند ناجی هژمونی آمریکا باشد، بلکه فروپاشی و زوال آن را شتاب می‌بخشد. در چنین چشم‌اندازی، نظم بین‌المللی با فشاری بی‌سابقه برای تغییر و تحول روبروست. فروپاشی ساختار کهن هژمونی، خود هم فرصتی و هم چالشی برای پی‌ریزی مجدد نظم بین‌المللی خواهد بود.

پایه‌های تاریخی و بحران‌های کنونی هژمونی آمریکا

هژمونی آمریکا یک شبه شکل نگرفت، بلکه طی شرایط تاریخی مشخصی تدریجاً شکل گرفت و تثبیت شد. از منظر پایه‌های تاریخی، انقلاب صنعتی رشد شگرفی در نیروهای مولده را برای آمریکا و دیگر کشورهای غربی به ارمغان آورد و آن‌ها را در حوزه‌های اقتصاد، نظامی و فناوری در موضع برتری مطلق قرار داد. «بورژوازی در دوران کوتاه حکومت طبقاتی کمتر از یک قرن خود، نیروهای مولدهای خلق کرده است که بسیار بیشتر و عظیم‌تر از تمام نیروهای مولدهای است که در تمام نسل‌های گذشته ایجاد شده بود.» این برتری در قدرت تولید، پشتیبان مادی قدرتمندی برای دولت‌های غربی به منظور انجام توسعه‌طلبی استعماری، غارت منابع و سلطه بر بازارها در سراسر جهان فراهم ساخت.

در عرصه نظامی، آمریکا و سایر کشورهای غربی با تکیه بر پیشینه‌ای طولانی در دستیابی به ظرفیت توسعه

امپریالیسم کلاسیک و تأثیر آن بر نظم بین‌المللی و هژمونی آمریکا

لیو جیان‌فی: «درخشش واپسین»

ترجمه مجله جنوب جهانی



امپریالیسم به عنوان یک پدیده تاریخی پیچیده و دارای سیر تحول پویا، در دوره‌های مختلف تاریخی ویژگی‌ها و نمودهای متفاوتی از خود نشان داده است. در مرحله امپریالیسم کلاسیک، کشورهای امپریالیستی با تکیه بر قدرت بلامنازع اقتصادی و نظامی، به غارت مستقیم منابع، سلطه استعماری و تقسیم بازارها در سطح جهانی می‌پرداختند. پس از جنگ جهانی دوم و با ورود به مرحله امپریالیسم نوین، شیوه غارتگری آمریکا و سایر کشورهای غربی پنهان‌تر شد؛ آن‌ها بیشتر از طریق نظم اقتصادی بین‌المللی تحت رهبری خود و با استفاده از ابزارهای غیرمستقیمی نظیر دستکاری‌های مالی و انحصار فناوری، به کنترل غیرمستقیم و استثمار کشورهای در حال توسعه پرداختند. با این حال، از زمان آغاز دور دوم ریاست جمهوری ترامپ، سیاست خارجی آمریکا با تغییر جهت آشکاری مواجه شد که نشان‌دهنده برخی ویژگی‌ها و گرایش‌های امپریالیسم کلاسیک است؛ پدیده‌ای که می‌توان آن را «درخشش واپسین» (شعله‌ور شدن پیش از مرگ) امپریالیسم کلاسیک نامید. آمریکا با نادیده گرفتن مخالفت‌های جامعه جهانی و روندهای توسعه جهانی،



کرده‌اند. با دستیابی به اختراعات پیاپی در عرصه تکنولوژی، آن‌ها موفق شده‌اند فاصله خود را با مغرب‌زمین کاهش دهند، که این مسئله منجر به نزول نسبی جایگاه غرب به لحاظ قدرت جامع شده است. در بعد ارزش‌ها، ملت‌های غیرغربی به اتکای سنن فرهنگی مختص به خود و ارزش‌های فرهنگی بومی‌شان، به تحمیل ارزش‌های غربی با دیده شک و مقاومت می‌نگرند و کشتش و اقتدار ارزش‌های غربی به‌سان گذشته کارآمد نیست. در حوزه سیستم‌های انتقالی، بخشی از این ممالک متوقف، بر مبنای منافع فردی خویش دیگر گام به گام از واشنگتن تبعیت نکرده و در موارد بسیاری از ایالات متحده زاویه گرفته‌اند که در پی آن، اتحاد درون همپیمانان نزول یافته است. پیرامون تسلط بر نهادهای بین‌المللی، کشورهای غیر غربی نقشی پررنگ‌تر در مسائل بین‌المللی بازی کرده و موقعیت سخنگویی آن‌ها در ساختار سازوکارهای جهانی به‌طور پیوسته فزونی یافته است؛ لذا آمریکا و ملل غرب دیگر نمی‌توانند مانند گذشته سیطره مطلق و انحصاری خود را حفظ کنند و سلطه محض آن‌ها بر مکانیزم‌های جهانی در معرض پرسش جدی است.

شتاب گرفتن افول هژمونی آمریکا به واسطه «درخشش واپسین» امپریالیسم کلاسیک

آمریکا به منظور حفظ هژمونی خود دست به استراتژی‌های افراطی و اقدامات رادیکال می‌زند؛ این تحرکات خلاف جریان آب نه تنها از نزول جایگاه هژمونیک آن ممانعت نکرده، بلکه حتی پروسه ساختارشکنی و فروپاشی نظم بین‌المللی لیبرال را شتاب بخشیده است. نظم بین‌المللی لیبرال روزگاری جهانی‌شدن اقتصادی را موتور محرک خود قرار داد تا سامانه‌ای علی‌الظاهر پابرجا و شکوفا را پایه‌گذاری نماید. با این وجود، هم‌اکنون رفتارهای ناشی از «درخشش واپسین» امپریالیسم کلاسیک توسط آمریکا، در چهار بعد گوناگون (یعنی قدرت همه‌جانبه، ارزش‌ها، سیستم ائتلاف‌ها، و استیلا بر سازوکارهای بین‌المللی) به‌صورت تمام قد نظم بین‌المللی لیبرال را هدف حمله‌های همه‌جانبه خود قرار داده است.

در سایه نظم بین‌المللی لیبرال، آمریکا توانسته بود برای مدتی متمادی جایگاه لیدر و پیشرو را در چرخه توزیع منابع و شبکه‌های تفکیک صنایع به‌دست آورد. به لطف سازوکارهای اقتصادی نامتوازن، واشنگتن ثروت‌های کلانی را جمع‌آوری کرده و جایگاه هژمونیک خود را مستحکم ساخت. اما به‌منظور پاسداری از این جایگاه برتر، ایالات متحده مدام بر سهم مخارج نظامی افزوده، آتش جنگ‌های محلی و درگیری‌های نظامی را پی‌درپی روشن نگه داشته و باعث شده این کشور در مرداب جنگ گرفتار آید. منابع

جنگ‌افزارهای پیشرفته و برخورداری از دکترین‌های بلوغ یافته استراتژی نظامی، یک ماشین جنگی سهمگین را خلق کردند. گرچه جنگ‌های جهانی اول و دوم درد و رنج بی‌شماری به بشریت تحمیل کردند، اما آمریکا و دولت‌های غربی از همین بستر برای بسط و ارتقاء نیروی نظامی خود بهره جستند. با گذر تاریخ، ظهور شوروی و شکل‌گیری اردوگاه سوسیالیستی قدرت‌های نوینی را به سپهر سیاسی جهان معرفی کرد. به‌طور هم‌زمان، فروپاشی اقتدار استعماری موجبات استقلال بسیاری از کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین را پدید آورد و بر تنوع قدرت در صحنه سیاسی بین‌المللی افزود. این تغییرات، جایگاه غالب و مستحکم کشورهای غربی را به چالش کشید. در چنین بستری، آمریکا و بلوک غرب کوشیدند تا با ابزارها و راهبردهای تازه، استمرار هژمونی خود را تضمین کنند. این کشورها برای نیل به این هدف، نظم بین‌المللی لیبرال را با طراحي دقیق پایه‌ریزی کرده و گسترش دادند، که این مهم‌ترین گام آن‌ها برای حفظ هژمونی به شمار می‌رفت.

نظم بین‌المللی لیبرال پس از پایان جنگ جهانی دوم شکل گرفت. این نظام مبتنی بر قدرت جامع و بهره‌گیری از توانمندی‌های نظامی، اقتصادی، و تکنولوژیکی است که نیروی مادی برای استمرار هژمونی آمریکا را مهیا می‌سازد. در این رویکرد، ارزش‌ها نقش یک پیونددهنده را ایفا می‌کنند تا از طریق نقاب دفاع از دموکراسی، در قالب صدور به اصطلاح «ارزش‌های جهان‌شمول»، افکار عمومی سایر ملت‌ها تحت تاثیر قرار گیرند. اتکا به سامانه‌های ائتلافی یکی دیگر از تکیه‌گاه‌های بااهمیت آن است؛ جایی که از طریق بلوک‌هایی همچون ناتو با ایجاد همبستگی نظامی-سیاسی، به تحکیم قدرت خویش می‌پردازند. به دست‌گیری و سیطره بر ساختارهای بین‌المللی نیز به عنوان یک اهرم مهم ضمانتی ایفای نقش می‌کند و با احراز جایگاه هدایتگر در نهادهایی مثل صندوق بین‌المللی پول، قدرت قانون‌گذاری را به چنگ می‌آورند. در آغاز، برد و دامنه نظم بین‌المللی لیبرال محدودیت‌هایی داشت، اما با وقوع دگرگونی‌ها در اروپای شرقی و متعاقب آن فروپاشی شوروی، پهنه نفوذ این نظم به‌طور چشمگیری بسط یافت.

امروزه، نظم بین‌المللی لیبرال با بن‌بست‌های گوناگونی دست و پنجه نرم می‌کند. از جنبه قدرت جامع ملی، توان کلی کشورهای غیرغربی پیوسته روندی صعودی داشته است. در عرصه دفاعی این کشورها موفق به توسعه تسلیحات مدرن و ارتقای توانایی استراتژیک خود شده‌اند و در جبهه اقتصاد، رشد چشمگیر و بروزرسانی صنایع را محقق



تجارت جهانی را به سیطره خود درآوردند. این کشورها در این سازمان‌ها با رویکرد هایی همانند طراحی ضوابط و جهت دهی به پروژه های اخذ تصمیم، به حمایت از مصالح فردی خود مبادرت ورزیده‌اند. امروزه آمریکا با هدف بیشینه سازی نفع خود، از مسیر نهادهای بین‌المللی عدول کرده و متواتراً خط مشی یک جانبه گرایانه در پیش گرفته که نتیجه آن تباهی اعتبار نهادهای مزبور است؛ حاصلی که در پی آن استواری حقوقی نظم بین‌المللی لیبرال دستخوش خسارات بنیادین شده است.

از همین روست که می‌توان اذعان داشت «درخشش واپسین» امپریالیسم کلاسیک، نظم بین‌المللی لیبرال را در حال متلاشی کردن همه‌جانبه قرار داده، شالوده هژمونی آمریکا را متزلزل نموده و فول آن را به جریانی بازگشت ناپذیر بدل کرده است.

مسیر، اومید بولیمیز، یاروغ بول،
خلق دبلیده یاتر دویمه س قول .
حق سوزینی الگه یتکز هر زمان،
عدالت اوچون اورر دالم بو جان..

«مسیر» راه روشن امید است؛ پیام حق را به مردم می‌رساند، چراغ اندیشه و دانش است، مردم را به همبستگی، دوستی و مهر به میهن فرا میخواند و آرزو می‌کند که همواره در دل مردم باشد .

جریده وزین مسیر، آینه ی صبح امید و پیام آور
روشنگری اندیشه هاست.

(مسیر تاتگ کوتیشی نی گوزگوسی و اولو پارلاق نی
ایلچی سی دیر.)

عظیم مالی تباه گشته، صلح و آرامش مناطق به یغما رفته و اساس مادی نظم بین‌المللی لیبرال دچار صدماتی سهمگین شده است.

نظم بین‌المللی لیبرال با اتکا به جوهره معنوی ارزش‌هایی نظیر دموکراسی، آزادی و حقوق بشری که از سوی غرب ترویج می‌شد، همواره از راه ابزارهایی چون رخنه فرهنگی و دست‌اندازی‌های سیاسی، تلاش داشت این نظام ارزشی را بر کشورهای دیگر مسلط سازد؛ بدین وسیله آن‌ها با تأسیس یک هژمونی مبتنی بر سیاست و فرهنگ قصد داشتند ریاست غرب را در دنیا پایدار سازند. معهذ در اثنای «درخشش واپسین»، کردارهای آمریکا در نظام بین‌الملل، اصول ارزشی نظم بین‌المللی لیبرال را متحمل ضربات عمیقی نمود و ارکان معنوی آن را تزلزل بخشید. از یک سو، اقدامات خود و اشنگتن با ارزش‌هایی که مبلغ آن‌ها بود تباین آشکار دارد که همین امر پی رنگ اخلاقی صدور این مفاهیم را زایل ساخته است. از سوی دیگر، برخاستن اقتصادهای نوظهور و تقویت اراده‌گرایی استقلال‌طلبانه کشورهای در حال توسعه، وسعت عمل و اشنگتن را برای صادر کردن ارزش‌های لیبرال تنزل داده است.

عملکرد منسجم نظم بین‌المللی لیبرال تا حد زیادی وامدار سیستم منسجم همپیمانانی است که و اشنگتن خود در مرکز آن معماری نموده است. ایالات متحده از مجرای عقد عهدنامه‌های همبستگی نظامی و انجام تعاملات اقتصادی کلان، ملت‌های متعددی را در یک شبکه همپیوسته گره زد تا به مدد حمایت همپیمانانش، سیطره جهانی خود را تحکیم بخشد. هرچند، طی فاز «درخشش واپسین» امپریالیسم کلاسیک، و اشنگتن جهت وصول منافع فردی خویش همپیمانانش را قربانی کرده و سنگ بنای اعتماد ائتلاف را از بیخ و بن متلاشی ساخته است. مناقشات منفعت طلبانه درونی ائتلاف بالا گرفته و دستیابی به هماهنگی، دشواری‌های دوچندانی پیدا کرده است. روی آوردن بخش‌هایی از همپیمانان به رویکردهای استقلال‌طلبانه، زنگ خطر اضمحلال مجموعه اتحاد را بیشتر به صدا درآورده است. زنجیره‌ای از کوتاه‌اندیشی‌های آمریکا و ناهمگونی‌های ساختاری درون‌گروهي، کالبد ائتلاف را با همه‌ای بی‌نظیر مواجه ساخته است.

سلطه قاهرانه بر مکانیزم‌های بین‌المللی یک مشخصه اساسی نظم بین‌المللی لیبرال به حساب می‌آید. آمریکا به‌همراه متحدانش با بهره کشی از توان مقتدرانه جامع و نفوذ خود در صحنه بین‌الملل، پست‌های هدایتگر نهادهایی بسان صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، و سازمان



4

دولت رفاه

چرا سرمایه‌داری تغییر کرد؟

مهرداد خامنه‌ای

۶ آگوست ۲۰۲۵



اگر از کسی بپرسید بزرگ‌ترین معجزه اقتصاد مدرن چیست شاید به هوش مصنوعی، اینترنت یا انقلاب صنعتی اشاره کند.

اما معجزه واقعی چیز دیگری است.

اینکه ثروتمندترین سرمایه‌داران جهان روزی پذیرفتند بخش بزرگی از درآمد خود را از طریق مالیات واگذار کنند.

چرا؟

چرا سرمایه‌داری که در قرن نوزدهم با هرگونه دخالت دولت در اقتصاد مخالفت می‌کرد امروز در موفق‌ترین کشورهای جهان آموزش رایگان، بیمه درمانی، بازنشستگی، بیمه بیکاری و حمایت‌های اجتماعی را پذیرفته است؟

چه اتفاقی افتاد؟

در سال ۱۸۶۰ اگر از یک کارخانه‌دار انگلیسی می‌پرسیدید آیا دولت باید برای همه مردم خدمات درمانی رایگان فراهم کند پاسخ می‌داد: «این دخالت در آزادی بازار است.»

اگر می‌پرسیدید آیا کارگران باید حق اعتصاب داشته باشند؟ پاسخ قاطعانه منفی بود.

اگر می‌گفتید دولت باید از سالمندان، بیکاران و کودکان حمایت کند بسیاری آن را حمله به مالکیت خصوصی

می‌دانستند. اما امروز همان سیاست‌ها ستون‌های اصلی موفق‌ترین اقتصادهای جهان هستند.

پس چه چیزی تغییر کرد؟

پاسخ این نیست که سرمایه‌داران ناگهان مهربان شدند. بلکه توازن قدرت تغییر کرد. کارگران سازمان یافتند. اتحادیه‌ها شکل گرفتند. احزاب کارگری وارد پارلمان شدند. رای عمومی گسترش یافت و میلیون‌ها نفر دیگر حاضر نبودند فقر را سرنوشت طبیعی خود بدانند.

در این تحول مارکس نقش مهمی داشت.

نه به این دلیل که دولت رفاه را طراحی کرد. بلکه چون زبان تازه‌ای برای فهم نابرابری به وجود آورد.

پیش از مارکس فقر اغلب به تنبلی، تقدیر یا شکست فردی نسبت داده می‌شد. مارکس آن را به ساختارهای اقتصادی و روابط قدرت پیوند زد. این تغییر فکری فقط یک بحث فلسفی نبود بلکه شیوه سیاست‌ورزی را تغییر داد.

اما تاریخ یک طنز بزرگ دارد.

بزرگ‌ترین موفقیت اندیشه مارکس در کشورهای رخ داد که برای جلوگیری از انقلاب کارگری سرمایه‌داری را اصلاح کردند.

نخستین نمونه آلمان بود.

اتو فون بیسمارک صدراعظم محافظه‌کار و دشمن سرسخت سوسیالیست‌ها در دهه ۱۸۸۰ نخستین نظام ملی بیمه درمانی، بیمه حوادث کار و بازنشستگی را ایجاد کرد.

او مارکسیست نبود.

اما می‌دانست اگر دولت امنیت اجتماعی ایجاد نکند جنبش سوسیالیستی قدرتمندتر خواهد شد.

دولت رفاه در نخستین گام خود نه از روی انسان‌دوستی بلکه از توازن جدید قدرت متولد شد.

پس از انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ این روند شتاب گرفت.

وجود یک آلترناتیو سوسیالیستی حتی برای کسانی که با آن مخالف بودند پیام روشنی داشت:

سرمایه‌داری اگر اصلاح نشود ممکن است مشروعیت خود را از دست بدهد.

پس از جنگ جهانی دوم نیز این رقابت ادامه یافت. غرب فقط کارخانه‌ها را بازسازی نمی‌کرد در حال بازسازی



بسیاری از ایده‌های او درباره نابرابری، قدرت سرمایه، نقش اتحادیه‌های کارگری و ضرورت محدود کردن تمرکز ثروت از طریق اصلاحات دموکراتیک وارد سیاست عمومی شدند. دولت رفاه اسکاندیناوی محصول صرف اندیشه مارکس نیست اما بدون جنبش‌های کارگری، اتحادیه‌های قدرتمند و نقد مارکسیستی از سرمایه‌داری شکل‌گیری آن نیز به‌سختی قابل تصور بود.

این مثال‌ها نشان می‌دهند که تاریخ مارکسیسم فقط تاریخ انقلاب‌ها نیست. تاریخ اصلاحات، اتحادیه‌ها، دولت رفاه، آموزش عمومی و گسترش حقوق اجتماعی نیز هست. اگر تنها یک بعد را ببینیم نیمی از تاریخ تأثیر مارکس را نادیده گرفته‌ایم.

مارکس در بسیاری از پیش‌بینی‌های سیاسی خود اشتباه کرد. او پیچیدگی دموکراسی پارلمانی، انعطاف سرمایه‌داری و ظرفیت اصلاحات تدریجی را دست‌کم گرفت. اما در یک نکته تاریخ بارها او را تأیید کرد: هیچ رابطه قدرتی بدون فشار اجتماعی تغییر نمی‌کند.

تقریباً هیچ حق اجتماعی مهمی از هشت ساعت کار و بیمه درمانی گرفته تا بازنشستگی، مرخصی زایمان، بیمه بیکاری و حق تشکلیابی پیش از مبارزه سازمان‌یافته کارگران به وجود نیامد.

این حقوق دستاورد مبارزه بودند.

چیزهایی که زمانی «سوسیالیسم خطرناک» نامیده می‌شدند امروز از پایه‌های ثبات سرمایه‌داری محسوب می‌شوند.

مارکس جهان را وادار کرد درباره قدرت، نابرابری و عدالت به شکلی متفاوت فکر کند.

اگر امروز کودکی در فنلاند آموزش رایگان دریافت می‌کند، بیماری در نروژ بدون نگرانی از هزینه درمان به بیمارستان می‌رود یا کارگری در سوئد می‌تواند از طریق اتحادیه خود با بزرگترین شرکت‌های جهان مذاکره کند حاصل دو قرن کشمکش میان سرمایه، دموکراسی و جنبش‌های کارگری‌اند و شاید بزرگترین پیروزی یک اندیشه نه زمانی باشد که قدرت را تصرف می‌کند بلکه زمانی است که حتی مخالفانش ناچار می‌شوند بخشی از آن را بپذیرند و اینجاست که شاید مهم‌ترین درس تاریخ آشکار می‌شود.

منابع اصلی

مارکس، کارل. سرمایه، جلد اول. ۱۸۶۷.

مشروعیت سیاسی خود نیز بود در همین دوره آموزش عمومی، بیمه درمانی، مسکن اجتماعی، بازنشستگی و بیمه بیکاری در بخش بزرگی از اروپای غربی گسترش یافت.

اما چرا اسکاندیناوی موفق شد؟

زیرا راه دیگری را انتخاب کرد. سوئد، نروژ، دانمارک و فنلاند نه مالکیت خصوصی را لغو کردند و نه اقتصاد را کاملاً به دولت سپردند.

در عوض رابطه میان سرمایه، کار و دولت را دگرگون کردند.

در سوئد، توافق سالتشیوبادن در سال ۱۹۳۸ اتحادیه‌های کارگری و کارفرمایان را به گفت‌وگویی پایدار رساند. مذاکره جای جنگ دائمی را گرفت و چانه‌زنی جمعی به بخشی از ساختار اقتصاد تبدیل شد.

رودولف مایندر، اقتصاددان اتریشی‌الاص و نظریه‌پرداز برجسته جنبش کارگری تحت تأثیر نقد مارکس از تمرکز سرمایه «طرح مایندر» را در دهه ۱۹۷۰ ارائه کرد. هدف این طرح مصادره ناگهانی مالکیت خصوصی نبود بلکه انتقال تدریجی بخشی از مالکیت شرکت‌های بزرگ به صندوق‌هایی بود که تحت کنترل اتحادیه‌های کارگری قرار داشتند. مایندر معتقد بود اگر سود بنگاه‌ها نتیجه کار جمعی هزاران کارگر است بخشی از مالکیت نیز باید به‌تدریج به همان تولیدکنندگان بازگردد. این طرح یکی از مهم‌ترین تلاش‌های قرن بیستم برای دموکراتیک‌تر کردن مالکیت در چارچوب اقتصاد بازار و نظام پارلمانی بود.

در نروژ حزب کارگر با اتکا به اتحادیه‌های قدرتمند و مشارکت گسترده شهروندان دولت رفاه را گسترش داد. گودموند هرنس، جامعه‌شناس برجسته و استاد دانشگاه از اندیشمندانی بود که آثار مارکس را به‌طور جدی مطالعه کرده بود و تحلیل طبقاتی را در پژوهش‌های خود به کار می‌گرفت. او در دهه ۱۹۸۰ از مشاوران اصلی دولت حزب کارگر نروژ شد و سپس به‌عنوان وزیر آموزش و پژوهش و بعد وزیر بهداشت خدمت کرد. هرنس از معماران اصلاحات آموزشی نروژ بود و نقش مهمی در تقویت آموزش همگانی، برابری فرصت‌ها و توسعه دولت رفاه ایفا کرد. او معتقد بود نقد مارکس از نابرابری سرمایه‌داری همچنان برای سیاست‌گذاری مدرن ارزشمند است. اسکاندیناوی نشان داد که می‌توان بدون لغو بازار، قدرت بازار را مهار کرد.

همین تجربه‌های اسکاندیناوی نشان می‌دهد که تأثیر مارکس را نباید فقط در انقلاب‌های قرن بیستم جست‌وجو کرد.



در تنوری سنتی، مسلمانان معتقدند قرآن پاسخگوی تمام نیازهای بشر در همه اعصار است. اما چرا در عمل این کاتالوگ از کار افتاده است؟ دلیل اصلی، تناقض میان ساختار متن محور قرن هفتمی با پیچیدگی‌های خیره کننده جهان مدرن است. امروز که بشر بر بستر حقوق بشر، دموکراسی، علوم تجربی و اقتصاد جهانی جامعه را اداره می‌کند، اصرار بر اجرای مو به موی احکام فقهی یا کيفری متن با بن بست مواجه می‌شود. جوامعی که بخواهند متن کهن را عیناً حاکم کنند، یا به حکومت‌های استبدادی ایدئولوژیک تبدیل می‌شوند (مانند آنچه طالبان در افغانستان پیاده کرده‌اند)، و یا ناچارند در عمل قوانین مدرن را بپذیرند و دین را به حاشیه برانند.

وقتی یک کتاب مقدس نتواند به چالش‌های عینی، اقتصادی، سیاسی و علمی انسان امروز پاسخ دهد، کارکرد آن از سطح «هدایت اجتماعی» به سطح «کارکرد روانی و تشریفاتی» تنزل می‌یابد.

امروزه قرآن را در کجا بیشتر می‌بینیم؟ در مجالس ترحیم، مراسم سوگواری، بر سر مزار اموات، به عنوان ابزاری برای تبرک، یا کم وسیل تر در سردر خانه‌ها برای دفع بلا. این جابجایی کارکرد، در واقع یک مکانیزم دفاعی از سوی جامعه است؛ یعنی متن مقدس را به حوزه امنِ ماوراءالطبیعه و مرگ تبعید می‌کنند تا از تقابل رودررو با عقل مدرن و واقعیت‌های زمینی مصون بماند.

تبدیل شدن قرآن به کتابی برای مردگان، گواهی روشن بر تناقض درونی تفکر سنتی است. وقتی عقل انتقادی اجازه نیابد متن را نقد کند یا با زمانه تطبیق دهد، جامعه ناچار می‌شود در عمل متن را کنار بگذارد، به ظاهر آن احترام بگذارد و زندگی خود را بر اساس عقل مدرن پیش ببرد. در نهایت، این انزوا نشان می‌دهد که هرگاه متنی مقدس از پویایی خردورزی تهی شود، ناگزیر از صحنه زندگی زندگان رانده خواهد شد.



قرآن کتاب زندگی یا آیین نامه مردگان؟

مارکس، کارل و فریدریش انگلس. مانیفست حزب کمونیست. ۱۸۴۸.

مارکس، کارل. نقد برنامه گوتا. ۱۸۷۵.

منابع تاریخی و نظری

پولانی، کارل. دگرگونی بزرگ. ۱۹۴۴.

هابسیام، اریک. عصر سرمایه. ۱۹۷۵.

هابسیام، اریک. عصر امپراتوری. ۱۹۸۷.

جاد، تونی. پس از جنگ: تاریخ اروپا از ۱۹۴۵. ۲۰۰۵.

پانکراچ، شریدان. ساختن دولت رفاه: تاریخ اجتماعی اروپا. ۱۹۹۱.

پژوهش‌های دولت رفاه و تجربه اسکاتلندی

اسپینگ-آندرسن، گوتا. سه جهان سرمایه‌داری رفاهی. ۱۹۹۰.

کورپی، والتر. طبقه اجتماعی و دموکراسی اجتماعی: توسعه سوسیالیسم در سوئد ۱۹۸۳.

کورپی، والتر. قدرت، سیاست و دولت رفاه: پژوهش‌های تطبیقی درباره دولت رفاه اسکاتلندی (مقالات منتخب).

کستلز، فرانسیس جی. آینده دولت رفاه. ۲۰۰۴.

کوهنله، استاین. بقای دولت رفاه اروپایی. ۲۰۰۰.

درباره طرح مایندر و دموکراسی اقتصادی

مایندر، رودولف. صندوق‌های دستمزدی. ۱۹۷۸.

5

قرآن کتاب زندگی یا آیین نامه مردگان؟

نویسنده: عبید نوری

یکی از تلخ ترین و عمیق ترین پارادوکس‌های جهان اسلام در عصر حاضر، فاصله نجومی میان «کارکرد تنوریک» و «کارکرد واقعی» قرآن است. در منابع دینی و گفتمان رسمی، قرآن به عنوان «کتاب هدایت»، «نقشه راه بشریت» و «کاتالوگ جامع زندگی» معرفی می‌شود؛ اما وقتی به متن عینی جوامع اسلامی نگاه می‌کنیم، با واقعیت متفاوتی روبه‌رو هستیم: این کتاب در عمل از دایره حل مسائل دنیوی خارج شده و بیش از آنکه کتاب زندگان باشد، آیین‌نامه مردگان شده است.

6

هر عمل زشت و هر جنایت طالبان را رنگ قومی جلوه ندهید !

یک تعداد دوستان بسیار تلاش دارند که هر عمل زشت و هر جنایت طالبان را رنگ قومی بدهند و آن را جنگ یک قوم علیه اقوام دیگر جلوه دهند.

در پس این تلاش‌ها، آگاهانه یا ناآگاهانه، این تصور و آرزو نهفته است که یک جنگ قومی علیه طالبان به راه بیفتد و از احساسات قومی برای سربازگیری استفاده شود.

اما مشکل اینجاست که بسیاری از این افراد در بیرون از افغانستان و در کشورهای امن زندگی می‌کنند و شاید عمق تبعات هولناک یک جنگ قومی را در افغانستان درک نکنند. جنگ قومی چیزی نیست که بتوان آن را آغاز کرد و بعد به آسانی متوقف ساخت. وقتی نفرت و انتقام بر اساس قومیت دامن زده شود، قربانی آن تنها یک گروه یا طالبان نخواهد بود؛ بلکه مردم عادی، خانواده‌ها و نسل‌های آینده همه آسیب خواهند دید.

مخالفت با طالبان و محکوم کردن جنایات آنان یک موضوع است، اما نسبت دادن اعمال طالبان به یک قوم و تبدیل آن به جنگ میان اقوام، موضوعی کاملاً متفاوت است. طالبان یک جریان سیاسی و نظامی است و مسئولیت اعمال اعضا و رهبران آن باید متوجه خود آنان باشد، نه یک قوم کامل.



افغانستان بیش از هر چیز به مبارزه با ظلم و جنایت، بدون افتادن در دام انتقام قومی، نیاز دارد. اگر قرار باشد جنایت یک گروه را به پای یک قوم بنویسیم و برای مقابله با آن، یک قوم دیگر را بسیج کنیم، در نهایت همان چرخه‌ای را ایجاد خواهیم کرد که سال‌هاست مردم افغانستان از آن رنج می‌برند.

کسانی که در کشورهای امن نشسته‌اند باید بدانند که تبعات چنین جنگی را نه آنها، بلکه عمدتاً مردم داخل افغانستان خواهند پرداخت. پیش از آنکه برای سربازگیری از احساسات قومی استفاده کنیم، باید به این فکر کنیم که بعد از شعله‌ور شدن چنین آتشی، چه کسی قادر خواهد بود آن را خاموش کند.

کسانی که آرزوی جنگ قومی را دارند، جنگ‌های کابل را بیداد بباورند، اگر سن‌شان کم است تاریخ این دوره سیاه را بخوانند
معشوق رحیم

7

طالبان مردم را در مرگ میگیرند تا در تب راضی شوند

طالبان مردم را در مرگ میگیرند تا در تب راضی شوند. یعنی بستن مکاتب و دانشگاه دختران به معنایی مرگ یک جامعه است. شاید به مرور زمان دروازه‌های مکاتب دختران را باز کنند ولی مکاتب همان مکاتب خواهند بود؛ بلکه مراکز ایدئولوژیک و ذهنی شوی خواهند بود. همین اکنون مکاتب و دانشگاه‌های پسران را به مراکز ایدئولوژیک و ذهن شویی مبدل ساخته‌اند. در آن صورت بسته‌ماتدن بهتر از باز شدن دروازه‌های مکاتب است. چندی پیش، وزیر امر بالمعروف طالبان گفتند، عقل در شریعت جای ندارد. این هم به معنایی در مرگ گرفتن و در تب راضی کردن است. به مرور زمان خواهند گفت، نه هدف ما این طور نیست. عقل در شریعت جایی دارد ولی برای ساختن راکت، بمب و میزایل و طیاره وسایل و نیازهای امارت و صنعتی سازی جامعه از عقل کار خواهند گرفت و اینگونه عقل را ابزار برای رسیدن به اهداف رفاهی خود خواهند ساخت.

چیزی که کاخ تالب و دگر گروه‌های متحجر را ویران میکند، آزادی بیان و داشتن خرد انتقادی است نه عقل ابزاری که همه نظام‌های توتالیتر و مذهبی از آن برای اهداف شان استفاده می‌کنند. در حقیقت نظام‌های سنتی و مذهبی از خرد انتقادی می‌ترسند که کلیت نظام و باورهای عتیقه و پوسیده شانرا به نقد می‌کشد و افشا می‌کند. اصل مساله آزادی بیان و خرد انتقادی است که منجر به روشنگری و به تاریخ سپردن نظام‌های سنتی و بسته می‌گردد.

نوراحمد جانا



8

آیا «رؤیاهای رسولانه» سروش گره تعارض قرآن و دنیای مدرن را باز کرد؟

نویسنده: عبید نوری

10/سنبله 1405 شمسی

نظریه «رؤیاهای رسولانه» عبدالکریم سروش، یکی از جنجالی‌ترین و در عین حال کلیدی‌ترین پروژه‌های روشنفکری دینی در متاخرترین فاز پویایی فکری اوست. سروش در این نظریه می‌کوشد پدیده وحی و ساختار قرآن را از حالت یک امر کاملاً فراتاریخی و مجرد خارج کرده و آن را به عنوان یک پدیده تاریخی، انسانی و زمین‌مند تبیین کند. این نوشتار به بررسی کارکردهای معرفتی این نظریه در حل چالش‌های متقابل سنت و مدرنیته و پیامدهای الهیاتی آن می‌پردازد.

عبدالکریم سروش در ادامه پویایی اندیشه دینی خود و در گامی فراتر از «بسط تجربه نبوی»، نظریه «رؤیاهای رسولانه» را مطرح کرد. در این دیدگاه:

پیامبر اسلام صرفاً یک واسطه یا «بلندگوی غیرفعال» برای دریافت و ابلاغ لفظ به لفظ کلمات الهی نیست، بلکه خود فاعل، تجربه‌کننده و پدیدآورنده متن قرآن است.

جنس زبان قرآن، گزارش مستقیم از واقعیات فیزیکی یا گزاره‌های منطقی در حالت بیداری نیست؛ بلکه حاصل تجربه، خلسه و مشاهداتی است که ماهیت «رویا و مکاشفه» دارند.

متن قرآن به دلیل رویاگون بودن، به جای «تفسیر لغوی و عقلانی»، نیازمند «تعبیر خواب‌گزارانه» و رمزگشایی نمادین است.

نگاه زمینی و رویا انگارانه به وحی، در پی باز کردن چند گره سخت معرفتی و تعارض بنیادین میان سنت دینی و مقتضیات جهان مدرن بوده است:

وجود گزاره‌هایی درباره کیهان‌شناسی قدیم، خلقت یا پدیده‌های طبیعی در قرآن که با علوم تجربی امروزی ناهمخوان به نظر می‌رسند، همواره محل چالش بوده‌اند. با نظریه سروش، این گزاره‌ها ادعای علمی ابدی نیستند؛ بلکه انعکاس افق معرفتی، زبان و صور ذهنی رویای پیامبر در

قرن هفتم میلادی هستند. از این رو، تعارض علم و دین موضوعیت خود را از دست می‌دهد.

احکامی چون بردگی، مجازات‌های جسمانی، حقوق زن و دیه در دنیای مدرن با نقدهای حقوق بشری مواجه‌اند. سروش با زمینی دانستن قرآن، این احکام را فرآورده زیست‌بوم و فرهنگ عصر پیامبر می‌داند که اموری ابدی و فراتاریخی نیستند و مسلمانان امروز مجاز به تغییر بنیادین آن‌ها هستند.

تفاوت در نقل قصه‌های انبیا در قرآن نسبت به مدارک تاریخی و متون کهن (عهدین)، با تبیین زبان رویا حل می‌شود. زیرا هدف قرآن نقل دقیق و مآخذشناسانه تاریخ نیست، بلکه بازتاب صور تمثیلی و رمز آلود رؤیاست.

گرچه این نظریه توانست تعارضات یادشده را برطرف سازد، اما خود باعث بروز چالش‌های جدید و عمیق‌تری در الهیات اسلامی شد:

اگر قرآن حاصل رؤیا و محدودیت‌های ذهنی یک انسان (هرچند والامقام) باشد، مبنای اعتبار فقهی و اخلاقی آن برای انسان‌های بعدی دچار تردید می‌شود.

تغییر روش از «تفسیر» به «تعبیر»، مرز میان فهم معتبر و ادعاهای شخصی را کمرنگ می‌سازد، چرا که تعبیر خواب قاعده‌پذیری عینی تفسیر لغوی را ندارد.



مشکل ما با طالبان صرف بستن مکاتب و

قیودات برای خاتم‌ها نیست. ما شیوه‌ی تفکر

مطلق‌گرایی طالبی را نمی‌پذیریم

خصوصی ندارند، ثبت نشده‌اند و هر کسی می‌تواند آنها را بازتولید و بهبود بخشد.

حباب کنونی فناوری هیچ شباهتی به حباب «دات‌کام» سال ۲۰۰۰ و حتی بحران سال ۲۰۰۸ ندارد، چرا که با سرعتی دو برابر فروپاشی بازار وام‌های مسکن در حال وقوع است. بحران نخست، غول‌های آن دوران را از میان برد - دیگر به‌سختی کسی نام‌هایی همچون آی‌بی‌ام، اینتل، سیسکو، نوکیا یا یاهو را به یاد می‌آورد - و پنج تریلیون دلار سرمایه دود شد و به هوا رفت. بلومبرگ از «جنگ قیمت» سخن می‌گوید، صرفاً به این دلیل که ادبیات به‌کاررفته، بازتاب‌دهنده‌ی ایدئولوژی سیاسی نویسنده است. در واقعیت، مسئله بر سر «بازار» و «رقابت» است و چینی‌ها در این بازی پیروز شده‌اند.

مفهوم هوش مصنوعی چنان دستخوش تحریف شده است که توضیح این نکته دشوار می‌نماید: هوش مصنوعی نه تنها نیروهای مولد (فناوری)، بلکه مناسبات تولید را نیز در بر می‌گیرد. تنها سرمایه‌ی صنعتی نیست که با خطر فروپاشی روبروست، بلکه سرمایه‌ی مالی نیز چنین وضعیتی دارد؛ در قلمرو هوش مصنوعی، حجم بدهی‌ها درست به اندازه‌ی حجم پایگاه‌های داده، عظیم و سرسام‌آور است.

«حباب» نمونه‌ای خاص از تولید بیش‌ازحد در بازار مالی است و می‌توان آن را نوعی اشباع بدهی توصیف کرد. هیچ راهی برای بازپرداخت وام‌هایی که شرکت‌های بزرگ فناوری دریافت کرده‌اند، وجود ندارد. با این حال، هنگام بحث درباره فناوری، نباید یک جنبه کلیدی دیگر را از نظر دور داشت: هوش مصنوعی تنها به «سیلیکون‌ولی» محدود نمی‌شود، بلکه تا «سینچو» (Hsinchu) - همتای تایوانی آن و مقر شرکت عظیم تراشه‌سازی TSMC - نیز گسترش یافته است. درست همانند ماجرای سقوط «دات‌کام»، این فروپاشی نیز تنها به وال‌استریت، بانک‌ها، صندوق‌های بازنشستگی خصوصی یا شرکت‌های بیمه محدود نخواهد ماند...

روبرداشت از صفحه : Morteza Lotfi

نوت:
مسلولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین
ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده
ته دارند . صرف با حفظ امتداری و رعایت احترام آن را
تکثیر و به اشتراک میگذارد .

9

چین ثروت بادآورده بزرگی را که انحصارگران فناوری با هوش مصنوعی برنامه‌ریزی کرده بودند، از بین برد.

وقتی صحبت از رقابت می‌شود، هیچ‌کس با چینی‌ها قابل مقایسه نیست. هیچ‌کس دیگری با هزینه کمتر به بیشتر نمی‌رسد. ابتدا ربات چت Deepseek آمد، سپس اخیراً Kimi (Moonshot.ai) و اکنون Deepseek با فرمول جادویی بازگشته است: "همه چیز رایگان".



هوش مصنوعی چینی در اوج خود است. چندی پیش، فیس‌بوک سعی کرد یک ربات چت چینی دیگر به نام Manus را خریداری کند، اما دولت پکن آن را وتو کرد. در حالی که ایالات متحده برای جلوگیری از عقب ماندن، حباب اقتصادی ایجاد کرده است، چین آن را بسیار ارزان‌تر توسعه می‌دهد و با قیمت‌های پایین می‌فروشد. این بدان معناست که شرکت‌های فناوری آمریکایی قادر به فروش آنچه برنامه‌ریزی کرده بودند نخواهند بود و در نتیجه، هرگز قادر به جبران سرمایه هنگفتی که سرمایه‌گذاری کرده‌اند، نخواهند بود.

برنامه‌ی دلان این بود که نرم‌افزارهای هوش مصنوعی را بفروشند که برای میلیون‌ها شرکت، سازمان و کاربران عادی ضروری می‌شد و آنها باید بهای قابل‌توجهی برای آن می‌پرداختند. این بازتولید همان مدل فناوری موجود بود (که به هیچ وجه در آن چیزی به نام «نئولیبرالیسم» وجود ندارد): دریافت‌کنندگان پول شرکت‌های آمریکایی بودند، پایگاه‌های داده در آمریکا بودند... همه چیز از آمریکا می‌گذشت.

اما این اتفاق به دو دلیل رخ نخواهد داد: به دلیل تولید بیش از حد ربات‌های چت، به دلیل اینکه چینی‌ها آنها را رایگان ارائه می‌دهند، و به دلیل اینکه نرم‌افزارهای آنها مالکیت

رسانه‌های وابسته به این رژیم طرح را در پوشش فریبنده حقوق شرعی و اسلامی توصیف می‌کنند اما تحلیل علمی اهداف پشت پرده این بوروکراسی فاسد را برملا می‌سازد:

- با کاهش شدید کمک‌های بین‌المللی و انزوای روزافزون رژیم فاشیسم مذهبی، قومی، زبانی و فرهنگی به دنبال باز کردن شریان‌های جدید مالی است. آنها با تصویب این قانون می‌خواهند خود را به عنوان دولت مسئول به نهادهای امپریالیستی نظیر کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل (UNHCR) قالب کنند تا بودجه‌های کلان بین‌المللی را به جیب دستگاه استخباراتی و نظامی خود سرازیر نمایند. این تجارت ننگین با مفهوم پناهندگی است.
- در حالی که توده‌های عودت‌کننده این وطن در کمپ‌های نیمروز، تورخم و اسپین‌بولدک از نبود امکانات و لوازم اولیه سرپناه و خوراک و پوشاک جان می‌دهند، این طرح بستر قانونی را برای پذیرش و اسکان شبکه‌های ایدئولوژیک، تروریستی و عناصر بنیادگرای خارجی فراهم می‌سازد تا رژیم از آنها به عنوان پیاده‌نظام سرکوب داخلی و باج‌خواهی منطقه‌ای استفاده کند.
- زیربنای اقتصادی ویران‌شده کشور که حاصل چور معادن توسط مافیای داخلی و خارجی است، توان جذب و اشتغال‌زایی برای میلیون‌ها انسان بازگشته از مهاجرت را ندارد. رژیمی که از تأمین خیمه و خدمات صحتی ابتدایی برای اطفال اخراج‌شده این سرزمین عاجز است، با بی‌شرمی تمام از پناه دادن به اتباع خارجی سخن می‌گوید،
- ورود اتباع بیگانه در شرایط قحطی، تنها به معنای کاهش شدید بازار کار، کاهش دستمزد کارگران داخلی، و سودجویی بیشتر کلان‌سرمایه‌داران بوروکرات از نیروی کار ارزان خواهد بود.

حلقات مطالعاتی اخگر و روستاخیز صراحتاً اعلام می‌دارند که این طرح، خنجر از پشت بر پیکر مردم آواره و گرسنه این سرزمین است. رژیم جاهل طالبان حقانیت و مشروعیت داخلی ندارد که از آدرس این جغرافیا، لایحه حقوقی صادر کند.

رسالت روشنفکران، اندیشمندان، قلم بدستان آگاه‌سازی توده‌ها به‌ویژه میلیون‌ها عودت‌کننده مظلوم است. خلق ستم‌دیده نباید اجازه دهد که رژیم با سرنوشت و نان شب

طرح درخواست پناهندگی در افغانستان، خنجری است از پشت بر پیکر مردم آواره و گرسنه ما!

خبرگزاری العربیه: دولت طالبان به رغم افزایش بحران در افغانستان ناشی از بازگشت میلیون‌ها شهروند افغان از ایران و پاکستان، در آستانه تصویب پیش نویس طرح قانونی است که به اتباع خارجی اجازه می‌دهد در افغانستان درخواست پناهندگی ارائه بدهند، آن هم در شرایطی که منابع مالی محدود و کمک‌های بین‌المللی رو به کاهش است. بر اساس اعلام وزارت امور مهاجرین و عودت‌کنندگان طالبان، این طرح جدید به اتباع خارجی حق درخواست حمایت و پشتیبانی را مطابق با آنچه «حقوق شرعی و اسلامی» توصیف شده است، اعطا خواهد کرد.



تبصره:

تحمل هر نوع استراتژی و راهکار عوام فریبانه رژیم‌های دست‌نشانده و مرتجع، همواره در خدمت طبقه حاکم و در تضاد عمیق با بقای فقرا و ستمدیدگان قرار دارد. در شرایطی که جامعه تحت ستم با بحران فاجعه بار و بی‌سابقه اخراج و بازگشت اجباری میلیون‌ها شهروند افغانستانی از ایران و پاکستان دست‌به‌گریبان است، اعلام وزارت امور مهاجرین این رژیم مبنی بر آماده‌سازی پیش‌نویس طرح پناهنده‌پذیری اتباع خارجی خشم طبقاتی هر زحمت‌کشی را برمی‌انگیزد.

گسترده بود: معلمان، دانشجویان، فعالان سندیکایی، هنرمندان و هر کسی که نشانی از اندیشه‌ی چپ در او دیده می‌شد. سربازان، مسلح به قمه، گلوله و قدرتی افسارگسیخته، هزاران نفر را به دل جنگل‌ها، سنگرها و رودخانه‌ها کشاندند. بسیاری بدون محاکمه تیرباران شدند. دیگران بی‌هیچ ردپایی ناپدید شدند. در کمتر از یک سال، بیش از یک میلیون انسان سلاخی شدند.

این عکس، که لحظه‌ای منجمد شده پیش از مرگ را ثبت کرده، چیزی فراتر از تاریخ را نشان می‌دهد: همدستی را افشا می‌کند. مردان درون سنگر به روبرو خیره‌اند: برخی با نگاهی تهی، برخی با نگاهی چالش‌گر، اما همه آگاه از آن‌چه در پیش است. در پس‌زمینه، سربازانی ایستاده‌اند، آماده شلیک. اینجا خبری از عدالت نیست. تنها قدرت است که حکم می‌راند.

و با این‌همه، دهه‌ها گذشته و جهان هنوز تا حد زیادی در سکوت مانده است. این نسل‌کشی به ندرت در کلاس‌های درس مطرح می‌شود، در کتاب‌های درسی تقریباً هیچ جا دیده نمی‌شود. چرا؟ چون این رخداد در غرب اتفاق نیفتاده بود. چون قدرت‌های جهانی چشم بر آن بستند، حتی به‌نام مبارزه با کمونیسم از آن حمایت کردند. پیکرها پنهان شدند. گناه، در ژرف‌ترین لایه‌ها دفن شد.

اما این تصویر را نمی‌توان نادیده گرفت. این فقط یک عکس نیست، هشدار است. وقتی ترس دامن زده می‌شود، وقتی ایدئولوژی به سلاح بدل می‌شوند، وقتی سکوت به سیاست تبدیل می‌شود، نتیجه همین است. این مردان شایسته‌ترحم نیستند، سزوار یادآوری‌اند. و جهان دیگر نباید روی برگرداند.

یادداشت پایانی:

«تمام داخانوها باید پابرجا بمانند. داخانو، بلزن، بوخن‌والد، آشویتس؛ همه آن‌ها. باید باقی بمانند، زیرا یادمانی‌اند از لحظه‌ای در تاریخ که گروهی از انسان‌ها تصمیم گرفتند زمین را به گورستان بدل کنند؛ و در آن، تمام عقل، منطق، دانش، و بدتر از همه، وجدان خود را دفن کردند. و در همان لحظه‌ای که این را فراموش کنیم، در همان لحظه‌ای که دیگر یاد آن ما را نلرزاند، در آن لحظه، ما خود گورکن خواهیم شد.»

سرلینگ

برنارد تاتر: گوینده و روایت‌گر

حسن مرتضوی

آن‌ها معامله ایدئولوژیک و مالی کند. راه رهایی، افشای این طرح‌های دست‌ساز بورژوایی منسجم کردن صفوف کارگران و دهقانان برای درهم‌شکستن کامل ساختار استثمارگر و فاشیسم مذهبی، قومی، زبانی و فرهنگی حاکم است.

باحرمت

حلقات مطالعاتی اخگر و روستاخیز. ۱۷ جولای ۲۰۲۶. افغانستان. منبع خبری: خبرگزاری العربیه (فارسی). تصویر: خبرگزاری العربیه (فارسی).

11

این عکس، که لحظه‌ای منجمد شده پیش از مرگ را ثبت کرده، چیزی فراتر از تاریخ را نشان می‌دهد



در سنگری نشسته‌اند، هنوز نفس می‌کشند اما نه برای مدت طولانی. تصویر بی‌پرده، بی‌پیرایه و فراموش‌نشده است. این مردان تنها لحظاتی با اعدام فاصله دارند؛ نه به خاطر جرمی که مرتکب شده‌اند، بلکه به دلیل باورهایی که به آنان نسبت داده شده است. تنها گناهشان این است: مظنون به همدلی با چپ‌گرایان، در کشوری که یکی از هولناک‌ترین پاکسازی‌های سده‌ی بیستم را مرتکب شد. این عکس از یک میدان جنگی دورافتاده نیست: این‌جا اندونزی است، ۱۹۶۵. کشوری در چنگال ترس، غرق در خشونت و مدفون در سکوت.

در پی کودتایی نافرجام، ارتش اندونزی به رهبری ژنرال سوهارتو، که دست‌نشانده‌ی دولت آمریکا بود، کارزار ضدکمونیستی بی‌رحمانه‌ای به راه انداخت. قربانیان، تنها کمونیست‌های رسمی و شناخته‌شده نبودند. دامنه‌ی سرکوب



12

بخشی از سخنرانی زنده یاد «قیوم

رهبر» در کنفرانس سرتاسری

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان

(ساما)

(قوس ۱۳۶۲ شمسی)

(۱۱)

زنده یاد «قیوم رهبر»

ارسالی: جمعی از اعضای "ساما"

۱۷ نومبر ۲۰۲۵

دو دکتترین انحرافی در مورد شکل وحدت:

در مورد شکل وحدت، دو دکتترین انحرافی تبارز کرد؛ که باید بر هر دوی این دکتترین ها غلبه حاصل می شد. **دکتترین اول توسط "اخگر"** پیش می شد؛ و در اعلامیه وحدت خود این را سال ها قبل بیرون داده بودند؛ به رویش ایستادگی می کردند؛ و آن طرح یک کنفرانس عمومی بود (**کنفرانس عمومی از تمام بخش های جنبش**) و طرح مسائل اختلافی در این کنفرانس برای رسیدن به یک وحدت، و ایجاد حزب کمونیست. طرحی بود که "اخگر" می خواست. در این روز ها هم زمزمه می شود (باید برویم کنفرانس عمومی و ایجاد حزب از طریق کنفرانس بکنیم). **این طرح از اول هم مورد انتقاد قرار گرفت. بدین معنی که مسأله وحدت جنبش چپ، این نیست که در زیر سقف بنشینیم و مسائل اختلافی خود را در آنجا مطرح کنیم و به وحدت برسیم. این کنفرانس چقدر وقت دوام می کند؟ ممکن سال های سال دوام بکند، ماه ها و ماه ها دوام بکند تا مسائل اختلافی متراکم در میان جنبش چپ بتواند حل شود؛ و از میان سازمان ها و گروه ها و هسته هائی که ما در این کنفرانس جمع کردیم، ممکن است**

بعضی از این ها به توافق با ما هیچ نرسند. ولی تمام مسائل کنفرانس پیش چشم این ها پیش گوش این ها مطرح می شود. و این ها هم ممکن است از لحاظ سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی دارای آنچنان استحکامی نباشند که این مسائل را نگهدارند و این مسائل به عنوان اسرار جنبش چپ بیرون برآید. بناءً نه از لحاظ تنوریک مسأله کنفرانس برای وحدت می تواند قابل قبول باشد، نه از لحاظ عملی مقدور است برای جنبش چپ که بر پایه این دکتترین برود. و به این صورت **دکتترین جمع (که ما نامش را ماندم "دکتترین جمع") نمی تواند از لحاظ تنوریک و از نظر عملی وحدت را در میان جنبش چپ به وجود بیاورد.**

دکتترین انحرافی دیگر که در آن وقت به وجود آمد و بیشتر توسط "گروه انقلابی" دامن زده می شد، دکتترین جذب بود؛ و ما به نام **"دکتترین جذب"** یادش می کنیم. محتوای دکتترین جذب این بود که "گروه انقلابی" می گفت که: ما از همه بخش های جنبش بزرگ تریم، نیروی بیشتر داریم، البته آن هم در ارتباط به رفیق شهید (چون رفیق شهید همراه شان همکاری داشت، از همین رو خود را بزرگ می دانستند). بیشترین، کلان ترین بخش جنبش کمتر از صد نفر دارد، در حالی که ما در حدود هزار نفر داریم. بناءً ما حق داریم ادعای رهبری جنبش را بکنیم. بخش های دیگر جنبش باید بیایند و رهبری ما را قبول بکنند. و آنگاه که این ها صلاحیت و ظرفیت خود را برای رهبری کردن به اثبات رساندند - و حکم هم ما می باشیم - در آن صورت می توانیم ما این ها را در رهبری شریک بسازیم. در غیر آن ما حاضر نیستیم که برویم پای وحدت با گروهک ها و هسته های کوچک. در آن وقت در میان حلقه مشترک [کمسیون مشترک] که رفقاء با گروه انقلابی داشتند، چیزی به نام **"خط اصولی و خط غیراصولی"** به وجود آمد. رفیق شهید می گفت که در میان جنبش چپ اگر یک گروه پنج نفری باشد که مسائل استراتژی و تاکتیک انقلاب را حل کرده بتواند و در جنبش خودش را تثبیت کرده باشد؛ من حاضر هستم با تمام نیرو بروم و رهبری اش را بپذیرم. برای ما



مراجعه کرد برای این که رفیق شهید یاری را پیدا بکند، ولی دسترسی پیدا کرده نتوانست)، در جنبش این روحیه حاکم بود. بناءً دو تنوری یا دو دکترین انحرافی برای وحدت در این مرحله به وجود آمده بود. یکی دکترین جذب توسط گروه انقلابی. و یکی دکترین جمع توسط "اخگر". بالاخره طرح سومی که توسط جنبش داده می شود و بیشتر در فرمول بندی اش واقعاً بگوینم که رفیق شهید سهم داشتند. گفتند: باید حلقه ها و هسته ها و گروه های کوچک که هم از لحاظ ایدئولوژیک، هم از لحاظ سیاسی برنامه و خط روشن و از لحاظ تشکیلاتی استحکام ندارند، بروند در گروه ها و هسته ها و گروه های پیشرفته تر، که نزدیکی احساس می کنند، جذب شوند؛ و این گروه ها (گروه های پیشرفته ای که هم از لحاظ ایدئولوژیک، هم از لحاظ سیاسی، هم از لحاظ تشکیلاتی نسبتاً استحکام یافته اند) بیایند جمع شوند. تا هم بتوانیم از نقایص این دکترین و از نقایص آن دکترین جلوگیری بکنیم و بتوانیم وحدت به وجود بیاوریم. روی همین خط حرکت شد. مثلاً: رفیق توریالی آمد پیش رفیق مجید که رفیق تو می توانی از ما نمایندگی بکنی، رفیق برایش گفت که ما و شما با هم یک سلسله اختلاف سیاسی و اختلاف نظر داشتیم، من نمی توانم از خودت نمایندگی بکنم. من برایت پیشنهاد می کنم که برو پیش رفیق داکتر هادی خان در گروه او خود را مدغم بساز و از آن طریق نمایندگی ات را روان بکن یا خودت بیا یا کسی دیگر بیاید. بدین صورت توریالی رفت همراه داکتر صاحب هادی خان؛ و واقعاً هم روابط و خوشبینی ها، اعتماد ها در میان جنبش تا آن حدی بود که همگی می گفتند ما با چند گروه روابط داریم؛ این روابط تا کدام حدود پیش رفته است. گروه بازی های سیاسی بسیار کم بود؛ این طور نمی گویم که هیچ نبود، ولی بسیار کم بود. آن کسانی که با یک گروه نزدیک بودند، می گفتند ما با آنها اینقدر نزدیک هستیم؛ می گفتند خوب، تو ببینش! چون طوری می شد که یک گروه با چندین گروه ارتباط داشت؛ ولی چند گروه که با هم می دیدند به خاطر وحدت می گفتند این گروه را ما هم می بینیم؛ هر کدام می دیدند. منتها با یکی اش نزدیک بود، با یکیش دور بود، با

مسأله کمیت مطرح نیست، مسأله بدین شکل مطرح است که کی به انقلاب خدمت می کند؟ ما هیچ گاه هیچ فراموش نمی کنیم گپ رفیق ما را. ما هیچ گاه به جنبش سند نداده ایم که تا آخر وقت ما رهبری این جنبش را سر شانه خود می برداریم. ما اگر در بهترین حالت توانسته باشیم این علم را تا همین لحظه شرافتمندانه رسانیده باشیم و به دست های امین بسپاریمش، ما وظیفه خود را شرافتمندانه انجام داده ایم. علاوهً باز هم فراموش نمی کنم، رفیق می گفت که ما رهبران جنبش، برای جنبش اثبات کرده ایم که ما چقدر بی عرضه و بی کفایت هستیم که در ظرف پانزده سال ما نتوانستیم برای جنبش رهبری واحد به وجود آوریم. حالا چگونه برویم باز هم جنبش را به رهبری خود بطلبیم؟ ما باید برویم و این مسئولیت را به دست هانی بسپاریم که آن ها می توانند جنبش را اداره بکنند؛ جنبش را به پیش ببرند. این بود دو روحیه، دو خط (خط اصولی و خط غیراصولی). این روحیه بود که یکی اش می رود به طرف وحدت جنبش، دیگرش می رود به طرف جدائی. به این صورت تنوری جذب هم در آن وقت مطرح بود؛ و داکتر صاحب فیض بار ها می گفت: من نمی توانم که رهبری جنبش را به دست داکتر هادی خان بدهم؛ به دست داکتر دادفر بدهم؛ به دست شاهپور بدهم؛ به این و یا آن بدهم. این ها ثابت کردند که به جنبش خیانت کردند. این ها ثابت کردند که از جنبش عقب هستند. چطور می شود رهبری جنبش را به دست این ها بدهم؟ در حالی که رفیق شهید می گفت که باید همه افراد بیایند حساب خود را پیش جنبش بدهند و برای جنبش کار بکنند. به خصوص در مورد رفیق یاری مثلاً که زیاد بحث صورت گرفته بود، گویا! ولی رفیق در حضور من، یک روز یاد کرد که من اولین کسی بودم که با رفیق یاری در اختلاف قرار گرفتم و اولین کسی بودم که اعتراض کردم. ولی اکنون می گویم که باید رفیق یاری در جنبش بیاید. اگر کسی از او حساب بگیرد، بیاید حساب خود را بدهد؛ در جنبش حساب خود را بدهد. ولی در عین حال باید از این آدم در جنبش استفاده شود. اکنون وحدت بدون یاری، وحدت نیست. با این روحیه (درست است که رفیق نیافت، چنانچه هفت، هشت بار



کنفرانس قبلاً به خاطر ایجاد سازمان آزادیبخش مردم افغانستان انعقاد نیافته بود، ولی این کنفرانس کاری که می کند این است که اولاً یک سلسله برنامه هائی که می آید، این برنامه ها را مورد انتقاد و مورد بررسی قرار می دهد. اختلافات ایدئولوژیک که در ارتباط به مسائل ایدئولوژیک که تازه به وجود آمده بود، به خصوص مسائل ناسیونالیسم و مارکسیسم و امثال شان، موقف قاطع می گیرد که ما از پایگاه پرولتاریا حرکت می کنیم. ولی کنفرانس از حدود یک کنفرانس پا فراتر می گذارد؛ و این کنفرانس نام **"سازمان آزادیبخش مردم افغانستان"** را تصویب می کند. اعلامیه سازمان آزادی بخش مردم افغانستان را تصویب می کند. مرکزیت برای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان به وجود می آورد (انتخاب می کند). کمیته های مختلف انتخابی به وجود می آورد (کمیته تشکیلات، کمیته نظامی، کمیته فرهنگی و امثال شان) و با این کار های که می کند، عملاً پای تاسیس سازمان می رود. به همین خاطر است که ما کنفرانس ماه سرطان را می گوئیم **"کنفرانس مؤسس سازمان"**. چون در این کنفرانس بود که اعلامیه سازمان به تصویب رسید؛ در این کنفرانس بود که نام سازمان به تصویب رسید؛ در این کنفرانس بود که تشکیلات انتخابی سازمان به وجود آمد؛ کمیته های انتخابی سازمان به وجود آمد؛ در این کنفرانس بود که دفتر سیاسی سازمان انتخاب شد؛ و رئیس دفتر سیاسی و معاون دفتر سیاسی یا منشی اول، منشی دوم دفتر سیاسی، همه این ها مسائل ایجاد سازمان است. ما برخلاف تصور یک عده ای که می گویند: این ها تصمیم نداشتند، یا این که تدارک کافی برای کار دیده نشده بود یا امثال شان، ما از وقایع و حوادثی که به وجود آمده و نتایج سیاسی، تشکیلاتی و حقوقی ای که بعد از این داشته، این خارج از اراده و خواست افراد است و عمل می کند. چنانچه عملاً بعد از این کنفرانس **"کمیته انسجام"** لغو می شود؛ عملاً بعد از کنفرانس همگی زیر یک رهبری واحد حرکت می کنند؛ عملاً بعد از این کنفرانس است که همگی زیر نام **"ساما"** حرکت می کنند؛ و عملاً ما می بینیم که می روند به طرف این که به عنوان یک سازمان واحد کار بکنند. این نقطه چرخشی است در زندگی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)؛ و ما میرسیم به مقطع سوم که عبارت است از اولین مرحله ساختمانی. ادامه دارد ...

یکی اش اختلاف بیشتر داشت، با یکی اش اختلاف کمتر داشت؛ همانش که با او اختلاف کمتر داشت، همان را می گفتند: تو دیگر باید ببینیش؛ ما روابط خود را قطع می کنیم. به این صورت از تلفیق جلب، جذب و جمع در میان نیرو های مختلف خط کار وحدت به وجود آمد. به این شکل بود که رفقای مثل: عزیز طغیان، میرویس این ها آمدند در گروپ رفیق مجید خود را مدغم ساختند. به این صورت بود که گروپ رفقای رفیق مختار، رفیق رضا این ها هم آمدند مدغم ساختند خود را در گروپ رفیق مجید. و این شکل کاری بود که در آن وقت به وجود آمد. بالاخره در آستانه وحدت ما شاهد سه بخش - که بعد ها به نام **"بخش"** یاد شده - هستیم که هر کدام این بخش ها در نهاد خود چندین حلقه و هسته و گروپ کوچک بی نام نشان را مدغم کرده بود و بعد ها باید کار خود را آغاز می کردند (کار کمیته انسجام را).

اولاً باید این بخش ها کمیته ای به نام **"کمیته انسجام"** به وجود می آوردند. مدتی، توسط نماینده منتخب این بخش ها، کار در میان کمیته انسجام وجود داشت: کار روی برنامه مشترک سازمان، کار روی مسائل عملی مشترک و در عین حال دامن زدن و پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک. ولی آنچه که تعیین کننده بود، این بود - در آن وقت مشخص شده بود - که مسائل اساسی ما چیست؟ ما چون همه مسائل را نمی توانیم به یک بارگی حل بکنیم؛ و مسائل اساسی طوری که گفتیم در اول سه اصل بود (سه اصل ایدئولوژیک و سه اصل سیاسی). روی این اصول ایدئولوژیک و اصول سیاسی توافق به عمل آمده بود؛ و به خاطر همین بود که رفتند پای طرح برنامه مشترک خود. برنامه ها از همه جهات می آمد، مورد انتقاد قرار می گرفت و اصلاح می شد؛ تا بالاخره اختلافات در میان افراد مختلف به خصوص در میان کمیته تحقیق تنوریک - که تازه کمیته انسجام آن را به وجود آورده بود - زیاد می شود. می بینند که باید این مسائل در یک جمع اصولی حل شود و به این صورت است که در ماه سرطان سال ۱۳۵۸ کنفرانسی از نمایندگان منتخب سه بخش به وجود می آید. ۱۱ نفر نماینده از سه بخش مختلف اشتراک می کنند. با وجود این که این

13

تفاوت دیدگاه دیالکتیک و ماتریالیزم دیالکتیک مارکس با سایر فلاسفه !

دیالکتیک یعنی چه؟

واژه دیالکتیک از واژه یونانی *Dialektik* گرفته شده و در اصل به معنای گفتگو، بحث و استدلال بود.

اما این واژه در طول تاریخ تغییر معنا داد.

دیالکتیک (از واژه یونانی باستان *dialektikē*) که با نام روش دیالکتیکی نیز شناخته می‌شود، روشی برای استدلال و بحث فلسفی است که بر پیشرفت اندیشه از طریق فرآیندی برای حل تضادها تأکید دارد. این اصطلاح که ریشه در واژه یونانی باستان «*dialegesthai*» (به معنای «گفتگو کردن») دارد، توسط گفتگوهای سقراطی افلاطون رواج یافت که در آن دیالکتیک به عنوان گفتگویی بین دو یا چند نفر با دیدگاه‌های متفاوت درباره یک موضوع ارائه می‌شد، اما آن‌ها می‌خواستند حقیقت را از طریق استدلال منطقی اثبات کنند. در فلسفه مدرن، دیالکتیک به یک رویه متمایز، اغلب یک روش استدلال نظاممند و حتی مونولوگ، تکامل یافته است که می‌کوشد چارچوبی جامع برای درک توسعه، تغییر و درهم‌تنیدگی واقعیت ایجاد نماید. مفهوم دیالکتیک در طول تاریخ خود، دگرگونی‌های چشمگیری را پشت سر گذاشته است.

سقراط:

دیالکتیک یعنی رسیدن به حقیقت از راه پرسش و پاسخ. سقراط این روش را به جست‌وجوی مشارکتی حقیقت تغییر حالت داد. او با در نظر گرفتن دیالکتیک به عنوان «هنر مامایی»، قصد داشت با تحلیل و نقد افکار دیگران، بینش‌های جدیدی را به وجود آورد. سقراط از طریق روش پرسشگری خود که به روش سقراطی یا النخوس معروف است، طرف‌های بحث را به گفتگو دعوت می‌کرد تا

باورهای آن‌ها را بررسی کند، فرضیات بررسی نشده آن‌ها را آشکار سازد و آن‌ها را به سمت خودشناسی سوق دهد. جدل سقراطی معمولاً رد و بدل بود و اغلب به حالت سردرگمی یا آپوریا ختم می‌شد، جایی که طرفین گفتگو مجبور می‌شدند ادعاهای اولیه خود را بدون اینکه لزوماً به نتیجه‌ای قطعی برسند، رها کنند

افلاطون:

بالا رفتن ذهن از جهان محسوس به جهان ایده‌ها. افلاطون، شاگرد سقراط، دیالکتیک را نظاممند کرد و آن را به روش برتر فلسفه، یعنی «هنر شاهانه» ارتقا داد. از نظر افلاطون، دیالکتیک هم علم هستی و هم هنر (تخنه) پرسیدن سوالات درست برای کشف حقیقت است.



ارسطو:

استدلال بر پایه مقدمات احتمالی. ارسطو دیالکتیک را از نو شکل داد و آن را از منطق صوری (تحلیل) و فلسفه (علم وجود) متمایز کرد. او دیالکتیک را به عنوان روشی برای استدلال از نظرات معتبر برای آزمایش گزاره‌ها و کشف اصول اولیه همه تحقیقات تعریف نمود. او دیالکتیک را به عنوان یک هنر نظاممند استدلال برای استفاده در مباحثات روشمند ارائه می‌دهد.

تأثيرات حسی ناشی از عملکرد واقعیت عینی (شیء فی نفسه) هستند، همچنین معتقد بود که علیت یک مفهوم ذهنی است و نه یک ویژگی جهان عینی.



ایمانوئل کانت:

او که وضعیت فلسفه را در زمان خود «جنگ همه علیه همه» می‌دانست، در پی ایجاد «قانونی» برای عقل بود تا تعارضات آن را حل کند؛ در حالی که فیلسوفان پیشین به دنبال استفاده از دیالکتیک برای دستیابی به دانش عینی بودند، کانت استدلال کرد که این یک «منطق توهم» است. او نشان داد که وقتی عقل انسان تلاش می‌کند تا فراتر از محدودیت‌های تجربه ممکن برود و در مورد اشیاء متعالی مانند روح، جهان به عنوان یک کل و خدا گمانه‌زنی کند، ناگزیر به تناقضاتی دچار می‌شود که او آن‌ها را تعارضات عقل محض می‌نامید. از نظر کانت، نقش دیالکتیک در درجه نخست منفی است: «رشته‌ای از خودپلایی انتقادی عقل» که این توهمات را آشکار می‌کند و مرزهای صحیح دانش بشری را ترسیم می‌نماید. بخش کلیدی پروژه او «منطق متعالی» بود که مقولات متافیزیکی را به عنوان اشکالی از احکام ترکیبی عینی و معتبر، وارد منطق می‌کرد. او معتقد بود که جهان‌شمولی، محوری است که نظریه‌های او در مورد دانش، اخلاق و زیبایی‌شناسی پیرامون آن می‌چرخند. با این حال، نظام کانت بر یک تناقض اساسی استوار بود: او ضمن اینکه ادعا می‌کرد که

فریدریش هگل:

هگل معنای کاملاً جدیدی به دیالکتیک داد: گفت جهان از راه تضاد حرکت می‌کند. به نظر او تغییر و تکامل، نتیجه‌ی کشمکش میان نیروهای متضاد است. هگل سنت دیالکتیکی ایدئالیسم آلمانی را به جامع‌ترین و نظام‌مندترین شکل بیان خود رساند. او از گذشتگان خود به دلیل لاینحل باقی گذاشتن تقابل بین «سوژه و ابرژه» و «اندیشه و هستی» انتقاد می‌کرد. هگل تأکید کانت بر «ماهیت اجتناب‌ناپذیر دیالکتیک» و نقش اساسی آن در عقل را می‌ستود، اما استدلال کرد که کانت به اندازه کافی پیش نرفته است. از نظر هگل، دیالکتیک حرکت ذاتی و خودانگیخته اندیشه و همچنین فرایند تکامل واقعیت به مثابه یک کل است. او سیر تکامل آگاهی را از طریق مجموعه‌ای از مراحل که به شناخت مطلق ختم می‌شود، دنبال کرد. او در کتاب «علم منطق» ساختار این جنبش را از طریق نظامی از مقولات منطقی ترسیم نمود. مفهوم

دیالکتیکی بی‌چون و چرا پذیرفت. برای مارکس، روش دیالکتیکی صرفاً راهی برای توصیف جهان نیست، بلکه ابزاری برای آشکار کردن خصلت گذرا و تاریخی آن و پتانسیل آن برای دگرگونی انقلابی است. به گفته او، دیالکتیک «هر شکل اجتماعی تاریخاً توسعه یافته را همچون حرکتی سیال می‌بیند و بنابراین ماهیت گذرای آن را نه کمتر از وجود لحظه‌ای‌اش در نظر می‌گیرد... دیالکتیک در ذات خود انتقادی و انقلابی است.

بنیان فلسفی دیالکتیک ماتریالیستی مارکس، برداشت او از کار انسانی است. او کار را فرآیندی می‌داند که واسطه بین بشریت و طبیعت است، وسیله‌ای که انسان‌ها آگاهانه از طریق آن محیط خود را تغییر می‌دهند و با این کار، خود را نیز تغییر می‌دهند. این امر مبنایی مادی برای غلبه بر دوگانگی سوژه و اژه فراهم می‌کند، زیرا کار وحدتی از آگاهی (طرح) و مادیت (عمل فیزیکی) است.

روش مارکس که به عنوان ماتریالیسم تاریخی شناخته می‌شود، تاریخ را به عنوان توالی شیوه‌های تولید می‌بیند که هر کدام تضادهای درونی خود را بین «نیروهای تولید» (فناوری، کار) و «روابط تولید» (مالکیت، ساختار طبقاتی) دارند. این تضادها منجر به مبارزه طبقاتی می‌شود و در نهایت انقلاب اجتماعی را به وجود می‌آورد که با ایجاد یک شیوه تولید جدید، تضاد را حل می‌کند. مارکس در اثر خود، «سرمایه»، این روش دیالکتیکی را برای تحلیل سرمایه‌داری به کار برد. او تحلیل خود را با «شکل سلولی» جامعه سرمایه‌داری (کالا) آغاز کرد و تضاد درونی آن بین ارزش مصرفی و ارزش مبادله‌ای را آشکار ساخت. او چگونگی آشکار شدن این تضاد اساسی را از طریق اشکال متوالی پول، سرمایه و ارزش اضافی برای ایجاد تضادهای سیستماتیک شیوه تولید سرمایه‌داری، مانند تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا آشکار کرد.

تضاد که در دیالکتیک هگل جایگاهی محوری دارد، آن را نه به عنوان یک خطای منطقی، بلکه به عنوان «ریشه همه حرکات و زندگی» می‌دید. هر مفهوم یا شکلی از هستی، وقتی بررسی شود، خود را به صورت یکجانبه نشان می‌دهد و به ضد خود تبدیل می‌شود.

دیالکتیک هگل

هگل معتقد بود: اصل جهان، روح یا ایده‌ی مطلق است. به نظر او ابتدا اندیشه وجود دارد. سپس طبیعت. بعد جامعه. بنابر این حرکت دیالکتیکی، حرکت اندیشه است!



دیالکتیک مارکسیستی

کارل مارکس و فریدریش انگلس دیالکتیک هگل را اقتباس و دگرگون کردند و آن را از یک چارچوب ایدئالیستی به یک چارچوب ماتریالیستی «وارونه» نمودند. آن‌ها مفهوم هگل از روح خودتوسعه‌دهنده به عنوان موتور تاریخ را رد و در عوض استدلال کردند که توسعه جامعه بشری توسط تضادهای درون شرایط مادی و اجتماعی-اقتصادی هدایت می‌شود.

مارکس استدلال کرد که ایدئالیسم هگل مرتکب «خطای دوگانه» شد: اولاً، جهان تجربی را به مقولات انتزاعی تجزیه کرد و دوماً، مجبور به «بازسازی غیرانتقادی» آن جهان شد و واقعیت موجود را به عنوان نتیجه عقلانی فرایند



مارکس گفت هگل دیالکتیک را وارونه فهمیده است.

او جمله‌ی معروفی دارد که :

«دیالکتیک هگل روی سر ایستاده بود؛ من آن را روی پاهایش قرار دادم.»
منظور او این بود که هگل می‌گفت اندیشه، جهان را می‌سازد.

من اما می‌گویم جهان مادی وجود دارد و اندیشه محصول آن است.

ماتریالیسم دیالکتیکی چیست؟

ماده اصل است ، ماتریالیسم دیالکتیکی یعنی جهان مادی است و این جهان بر اساس قوانین دیالکتیکی دانا در حال تغییر است. و بر چهار اصل استوار است .

اصول چهارگانه دیالکتیک :

اصل تغییر و حرکت ، اصل ارتباط یا تاثیر متقابل ، اصل تضاد و اصل جهش (تبدیل کمیت به کیفیت)
فریدریش انگلس این قوانین را به صورت منظم شرح داده است

اصل تغییر و حرکت :

هیچ پدیده ای در جهان ثابت و ساکن نیست و همه چیز همواره در حال تغییر ، رشد و تکامل است. از دیدگاه کارل مارکس اصل حرکت و تغییر ، ستون اصلی درک تاریخ ، جامعه و اقتصاد است .

برخلاف دیدگاه‌های استاتیک و ایستا، دیالکتیک معتقد است که سکون یک امر نسبی و حرکت یک امر مطلق است. طبیعت و جامعه دانا در حال نو شدن هستند. برای نمونه، یک دانه گیاه ثابت نمی‌ماند؛ رشد می‌کند، به بوته تبدیل می‌شود و دانه قبلی از بین می‌رود تا پدیده جدیدی متولد شود.

اصل ارتباط (تاثیر متقابل) :

اجزای جهان از یکدیگر جدا نیستند و پدیده ها بر روی یکدیگر اثر می گذارند و از هم تاثیر می پذیرند .

دیالکتیک جهان را یک «کل واحد» می‌داند. پدیده‌ها نباید جدا از یکدیگر بررسی شوند. هر موجودی تحت تاثیر محیط اطراف خود است و بر آن اثر می‌گذارد. برای مثال، اقتصاد یک کشور را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن سیاست، فرهنگ و روابط بین‌الملل آن به درستی تحلیل کرد.

اصل تضاد (تکاپوی درونی) :

محرك اصلی حرکت و تغییر درون هر پدیده ، تضادها و نیروهای مخالف درونی آن است که با هم در جدال اند .

مهمترین اصل دیالکتیک وجود تضادهای درونی در اشیاء است. هر چیزی در درون خود حاوی جنبه‌های مثبت و منفی، یا نو و کهنه است. نبرد میان این عوامل متضاد، پدیده را به سمت جلو می‌راند. در بستر جامعه‌شناسی، تضاد طبقاتی (مثلاً تضاد کارگر و سرمایه‌دار) عامل اصلی تحولات تاریخی دانسته می‌شود

اصل جهش (تبدیل کمیت به کیفیت) :

تغییرات کمی تدریجی و انباشته شده در یک شیء سرانجام در نقطه ای بحرانی به تغییر ماهوی و جهش به یک کیفیت جدید منجر می‌شود.

تغییرات در ابتدا به صورت آرام، تدریجی و عددی (کمی) رخ می‌دهند. اما این روند تا ابد ادامه نمی‌یابد. با رسیدن به یک نقطه بحرانی (خط مقیاس)، یک جهش ناگهانی رخ می‌دهد و ماهیت پدیده کاملاً عوض می‌شود (کیفی). انواع جهش ها و تنوع اشکال گذار. جهش شکل عام نابودی کیفیت کهنه و ایجاد کیفیت نوین است. نشانه اصلی هر جهش عبارت است از تغییر عمیق و ریشه ای در تکامل و پیدایش کیفیت نو. ولی این جهت دارای تنوع فراوان است می تواند سریع و ناگهانی و تمام و کمال باشد، می تواند تدریجی و جزء به جزء با زوال تدریجی عناصر کیفیت کهنه باشد. جهش، جهش است یعنی یک تغییر عمیق کیفی است صرف نظر از این که تدریجی باشد یا ناگهانی.

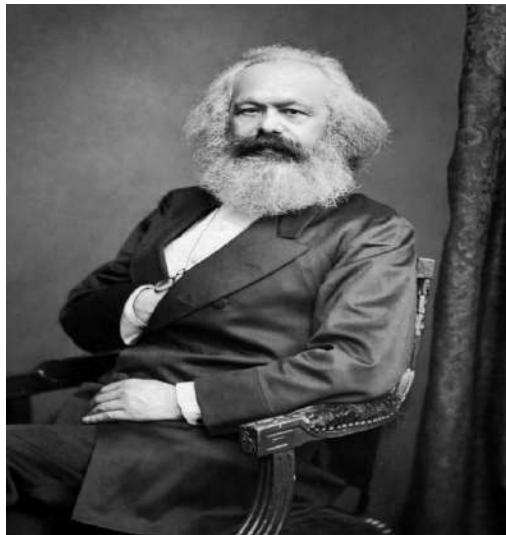
چگونه این تضادها می‌توانند به دگرگونی‌های اجتماعی منجر شوند.

خلاصه‌ی مبحث:

ماتریالیسم دیالکتیک ترکیبی از دو ایده است:

ماتریالیسم: ماده و جهان طبیعی مستقل از ذهن وجود دارند.

دیالکتیک: جهان، جامعه و تاریخ همواره در حال تغییرند و تضادها یکی از عوامل مهم این تغییرات‌اند.



ش.ج: این مطلب خلاصه یک بحث در حلقه مطالعاتی گروپ آموزش و پرورش جوانان جما میباشد.

مثال فیزیکی: گرم شدن آب یک تغییر کمی است، اما رسیدن به دمای ۱۰۰ درجه سانتی‌گراد باعث جهش ناگهانی و تبدیل آب (مایع) به بخار (گاز) می‌شود.

مثال اجتماعی: اصلاحات تدریجی یا سریع در یک ساختار سیاسی (کمی) ممکن است در نهایت به یک انقلاب بزرگ (کیفی) منجر شود.

از دیدگاه مارکس، تغییرات اجتماعی تصادفی یا خودبه‌خودی نیستند. عامل اصلی تغییر در تاریخ، مبارزه طبقاتی است. در هر دوره تاریخی، تضاد میان طبقه حاکم (صاحبان ابزار تولید) و طبقه تحت سلطه (تولیدکنندگان واقعی) وجود دارد. رشد ابزارهای تولید با روابط کهنه اقتصادی درگیر می‌شود و این تضاد، جامعه را به سمت یک تغییر بزرگ وادار می‌کند.

جمله معروف مارکس در مانیفست کمونیست:

«تاریخ کلیه جامعه‌هایی که تا کنون وجود داشته‌اند، تاریخ مبارزه طبقاتی است.»

آیا همه‌ی فیلسوفان این قوانین را می‌پذیرند؟

خیر!

این قوانین بخش مهمی از سنت مارکسیستی هستند، اما بسیاری از فیلسوفان و دانشمندان آن‌ها را به‌عنوان «قوانین جهان‌شمول طبیعت» نمی‌پذیرند. برخی آن‌ها را بیشتر چارچوبی فلسفی برای تحلیل تغییرات اجتماعی و تاریخی می‌دانند تا قوانین علمی به معنای دقیق.

تفاوت هگل و مارکس

هگل: اصل جهان: روح یا ایده. یعنی ایده بر ماده مقدم است!

مارکس: اصل جهان: ماده. یعنی ماده بر اندیشه مقدم است!

اهمیت دیالکتیک در مارکسیسم:

مارکس با استفاده از دیالکتیک تلاش کرد توضیح دهد که: سرمایه‌داری چگونه رشد می‌کند.

چرا دچار بحران می‌شود.

چرا تضاد میان کار و سرمایه شکل می‌گیرد.



14

نامه سرکشاده از کوبا:

ما صدقه نمی‌خواهیم، می‌خواهیم بگذارند زندگی کنیم!

آلن فوآ، فیلسوف و نمایش‌نامه‌نویس گوادلوپی، این متن را علیه محاصره‌ای که در حال خفه کردن کوبا است، برای «اومانیته» ارسال کرده و خواستار همبستگی علیه تجاوز ایالات متحده شده است.

به همه‌ی انسان‌ها، به مادران جهان، به پزشکان بدون مرز، به روزنامه‌نگاران شریف، به دولت‌هایی که هنوز به عدالت باور دارند!

نام من مانند نام میلیون‌ها نفر دیگر است. نه نامی مشهور دارم و نه مقام مهمی. من یک زن عادی کوبایی هستم؛ دختری، خواهری، میهن‌دوستی. و این واژه‌ها را با روحی آسیب‌دیده و دستانی لرزان می‌نویسم؛ زیرا آنچه امروز بر سر مردم من می‌آید، یک بحران نیست؛ جنایتی است تدریجی، حساب‌شده و سرد، که از واشنگتن رهبری می‌شود.

و جهان، روی برمی‌گرداند.

نگرانی برای پدربزرگ‌ها و مادر بزرگ‌هایم

من اعلام می‌کنم در کوبا سالمندان به طور زودرس می‌میرند، زیرا محاصره مانع رسیدن داروهای قلب، فشار خون و دیابت می‌شود. این کمبود منابع نیست؛ یک ممنوعیت عمدی است. شرکت‌هایی که می‌خواهند به کوبا دارو بفروشند، تحریم، تعقیب و تهدید می‌شوند. دولت‌های‌شان سکوت می‌کنند. و در این میان، پیرمردی در کوبا درد را تاب می‌آورد و چشم به راه دارو می‌ماند. مرگ ناگهانی است؛ اما این محاصره است که از پیش او را به مرگ محکوم کرده است.

نگرانی برای فرزندانم

من اعلام می‌کنم در کوبا، دستگاه‌های انکوباتور به دلیل کمبود سوخت خاموش شده‌اند؛ نوزادان برای زنده ماندن می‌جنگند، در حالی که دولت ایالات متحده تصمیم می‌گیرد کدام کشورها می‌توانند به ما نفت بفروشند و کدام نه. مادران کوبایی می‌بینند که جان فرزندان‌شان به خطر افتاده، زیرا دسترسی که در دفتری در واشنگتن امضا شده، از گریه‌ی یک نوزاد در نود مایلی سواحل آن کشور مهم‌تر شمرده می‌شود.

نگرانی برای پزشکان

من اعلام می‌کنم پزشکان ما - همان‌ها که در دوران همه‌گیری، هنگامی که جهان فرو می‌ریخت، جان‌ها را نجات دادند- امروز نه سرنگ دارند، نه داروی بیهوشی، نه دستگاه رادیوگرافی. نه به این دلیل که ما توان تولیدشان را نداریم، نه به این دلیل که استعداد کم داریم، بلکه چون محاصره ما را از دسترسی به تجهیزات، قطعات یدکی و فناوری محروم می‌کند.

دانشمندان ما پنج واکسن علیه کووید-۱۹ ساختند. پنج واکسن. بدون کمک کسی. در برابر همه‌ی موانع. در برابر محاصره و دروغ‌ها. و با این همه، امپراتوری ما را به خاطر موفق شدن در این کار مجازات می‌کند.

دست‌کم این را می‌گوییم:

کوبا از شما صدقه نمی‌خواهد.

کوبا از شما سرباز نمی‌خواهد.

کوبا از شما نمی‌خواهد ما را دوست داشته باشید.

کوبا از شما عدالت می‌خواهد؛ نه بیشتر، نه کمتر.

از شما می‌خواهم رنج مردم مرا عادی جلوه ندهید.

از شما می‌خواهم محاصره را با نام واقعی‌اش بخوانید: جنایت علیه بشریت.



تا پذیرزرها و مادرزرها دیگړ سرزمین‌ها بدانند که
این‌جا سالمندان در انتظار داروهایی می‌میرند که واشنگتن
اجازه‌ی ورودشان را نمی‌دهد.

تا دولت‌های همدست شرم را احساس کنند.

تا رسانه‌های دروغگو راه گریزی نداشته باشند.

تا جلادان بدانند که ما خاموش نمی‌مانیم.



جنایت کارترین پدیده سرمایه داری است.
سرمایه خفاش خون آشام سیری ناپذیر
است.
مارکس

(اولوس ارا اجتماعی عدالت قوروشی و ملی
ایرکین لیک تأمینلشی اوچون اولوس نینگ
ملی بیرلیکی بیرله کوره شیشی ضرور دیر)
بسیج نبرد آزادبخش ملی بسیج نبرد توده
هاست، تا عدالت اجتماعی را تحکیم بخشد

از شما می‌خواهم فریب گفتن «گفت‌وگو» و
«دموکراسی» را نخورید، در حالی که گلوئ ما را
می‌فشارند.

ما صدقه نمی‌خواهیم؛ می‌خواهیم بگذارند زندگی کنیم.

به دولت‌های همدستی که سکوت می‌کنند: جامعه‌ی جهانی
کجاست؟ سازمان‌هایی که این‌همه از کودکان دفاع می‌کنند
کجایند؟ یا مگر کودکان کوبایی سزاوار زندگی نیستند؟

نگرانی درباره‌ی گرسنگی عمدی

من اعلام می‌کنم محاصره، گرسنگی برنامه‌ریزی‌شده
است. غذا به طور تصادفی کم نیست؛ ما را از خریدن آن
باز می‌دارند. کشتی‌های حامل مواد غذایی تعقیب می‌شوند.
تراکنش‌های بانکی مسدود می‌شوند. شرکت‌هایی که به ما
غله، مرغ یا شیر می‌فروشند، تحریم می‌شوند.

گرسنگی در کوبا حادثه نیست؛ سیاست دولتی ایالات
متحده است، صیقل‌خورده طی شصت سال، به‌روز شده در
هر دولت، سخت‌تر شده به دست دونالد ترامپ و با
سماجت اجرا شده توسط مارکو روبیو.

آن‌ها این را «فشار اقتصادی» می‌نامند؛ من آن را
تروریسم از راه گرسنگی‌دادن می‌نامم.

این یک فریاد است. و فریادها را نگه نمی‌دارند؛ شنیده
می‌شوند، پژواک می‌یابند و به جمع بدل می‌شوند.

امروز از شما «لایک» نمی‌خواهم؛ از شما می‌خواهم
انگشتان‌تان را برای چیزی مهم‌تر از بالا و پایین کردن
صفحه به کار ببرید.
به اشتراک بگذارید:

تا جهان بداند که در کوبا بحران نیست؛ جنایت است.

تا مادران دیگر کشورها بدانند که اینجا نوزادان در
انکوباتورهایی که محاصره خاموش کرده، برای زندگی
می‌جنگند.



15

تطهير جلا د ، وطن فروش و زن ستیزی زیر نقاب حقوق زن !

دانشمندان پیشکسوت تبیین نمودند که در جامعه طبقاتی، هیچ آزادی و حقوقی خارج از ماهیت طبقاتی وجود ندارد. دولت عبدالرحمن غدار، یک دولت عمیقاً فئودالی، متمرکز و متکی بر سرکوب خشن توده‌ها بود. (با عرض معذرت از حیوان بی غرض "خر" که با چنین فاحشه‌های سیاسی مقایسه میشود) وقتی ماچه خر (سانگه صدیقی) در نقاب فعال حقوق زن بورژوا از حقوق زن در دوره این امیر سخن می‌گوید، دقیقاً از کدام زن حرف می‌زند؟

حقوق در نظام عبدالرحمانی، احتمالاً امتیاز ویژه‌ای برای زنان طبقه حاکم، اشرافیت فئودال و دربار بوده. در همان حالی که ممکن بود فرامینی برای منع برخی رسوم ظاهری دربار صادر شود، میلیون‌ها زن دهقان، زحمتکش و فرو دست در سراسر جغرافیای کشور زیر یوغ سنگین‌ترین استثمارهای مادی، چوپانی و خانگی پامال می‌شدند. تقلیل مفهوم رهایی زن به اصلاحات روبنایی یک حاکم مستبد، خیانت به توده‌های وسیع زنانه است که کار و رنجشان، پایه‌های مادی همان قصرها را می‌ساخت.

اندیشه انسانی به ما می‌آموزد که برای درک یک پدیده، باید به تضاد اصلی و عینی جامعه نگریست. کارنامه عبدالرحمن جلا د در دهه ۱۸۹۰، مصداق بارز یک فاشیسم فئودالی و نسل‌کشی طبقاتی، قومی، زبانی، فرهنگی است. نابودی و قتل‌عام بیشتر ۶۷ درصد از جمعیت هزاره‌ها، قتل‌عام در مشرقی کشور، قتل مردان و برده نمودن زنان ولایت شریف نورستان، کوچ اجباری، غصب زمین‌ها به نفع فئودال‌های وابسته به دربار، واز همه شنیع‌تر، به بردگی کشیدن و فروش زنان و کودکان هزاره، مردم مشرقی و ولایت نورستان در بازارهای برده فروشی کابل، قندهار و دیگر ولایات واقعیتی نیست که بتوان آن را با رنگ ولعاب لیبرالی پاک نماید.

او ماچه خر (سانگه صدیقی) !

چگونه می‌توان حاکمی را که رسماً دستور خرید و فروش زنان را به عنوان کالا و غنایم جنگی صادر کرده، حامی حقوق زن نامید او ماچه خر (سانگه صدیقی)؟ اینجاست که فمینیسم بورژوایی نقاب از چهره برمی‌دارد؛ این تفکر متعفن و گندیده، رنج و برده‌شدن زن دهقان و زحمتکش هزاره را به عنوان زن به رسمیت نمی‌شناسد، چون نگاهش معطوف به تایید قدرت قبیلوی و فاشیستی حاکم است. از منظر خط



برگزاری نشستی در هالاند به مناسبت سالروز استرداد استقلال کشور، به جای آنکه تریبونی برای افشای ریشه‌های مادی استعمار و استبداد باشد، برای تطهیر یکی از سیاه‌ترین چهره‌های تاریخ فئودالی افغانستان (امیر عبدالرحمن جلا د) تبدیل شد. حیوان آدم نما مسما به سانگه صدیقی ادعای نموده مبنی بر اینکه امیر عبدالرحمن جلا د، مستبد، وطن فروش (نخستین حاکم اعطا کننده حقوق به زنان) بوده، تفکری عمیقاً ضد مردمی، فئودالی و ناشی از گنداب، تعفن فاشیستی و بورژوایی است. این تحلیل‌های اخته و لیبرالی، با جدا کردن مسئله زن از تضاد طبقاتی و قومی، عملاً در خدمت طبقه حاکم و جلا دان تاریخی قرار می‌گیرند.



16

زن کجا و تو کجا، حیوان
آنکه بودای مرا ویران نمود
زن بود ؟

آنکه خاکم را به تو بره
پیش پای اجنبی می ریخت
آنکه عشقم را گردن زد
یک زن بود ؟

تو نمیدانی
چون تبهکاری
آنکه از تعلیم و
از تحبیب و
از انسانیت
فرسنگها دور است

او چه میداند که زن یعنی
خدای روزگاران است.

زن یعنی مادر بیداری فردا
زن یعنی عشق و آزادی
زن یعنی مهر انسانی

در دل ظلمت

یک جهانی عاری از بیداد و
از نفرت

ننگ بر فکرت

ای متحجر

ای که مادر را و

میهن را و

بودا را

کرده ای پامال خرمستی.

م. آژن

توده‌ای و دیدگاه انسانی ، اقدام و صحبت این ماچه خر
(سانگه صدیقی)، ایستادن در صف ضدانقلاب و پا گذاشتن
روی خون هزاران زن برده شده است.

اندیشمندان بزرگ تأکید نموده اند که روشنفکران اگر خود
را با توده‌های زحمتکش همراستا نکنند، به مهره‌های بی
اراده بورژوازی تبدیل میشوند. فضای همایش‌های فرهنگی
در اروپا (مانند هالند)، بستری برای تولید این دست روایات
منجمد و استعماری است. فمینیسم لیبرالی با بریدن مسئله
جنسیت از بسترهای مادی (زمین، اسلحه، انباشت سرمایه و
ستم قومی)، به جلادان تاریخی مشروعیت می‌بخشد.

آن‌ها می‌خواهند به توده‌ها بقبولانند که حقوق چیزی است که
باید از دست کرم‌آلود یک امیر، یک شاه یا یک ژنرال به
توده‌ها «اعطا» شود. در حالی که اندیشه انسانی فریاد
می‌زند: حقوق و رهایی، اعطایی نیست؛ بلکه از لوله تفنگ
توده‌های به پا خاسته و جنگ توده‌ای علیه فنودالیسم و
امپریالیسم بیرون می‌آید.

جملات این ماچه خر (سانگه صدیقی) لغزش تاریخی ساده
نیست، بلکه دیدگاه فاشیستی، قبیلولی از تفکر متعفن و گندیده
اوست جهت بازتولید و تقویت همان ایدئولوژی فنودالی که
امروز امثال عبدالله سرحدی‌ها در طالبان به شکل دیگری آن
را پیش می‌برند؛ یکی زن را به بهانه «ناقص‌العقل بودن»
حبس می‌کند و دیگری جلاد برده کننده زنان را قهرمان
حقوق زن می‌خواند! هر دو دیدگاه، دو روی یک سکه عتیقه
فنودالی - بورژوازی هستند که توده‌ها را ابزار می‌دانند.

جنبش چپ انقلابی افغانستان و تمامی نیروهای مترقی باید
این نوع فمینیسم مرتجع و اخته که از مغز گندیده و متعفن
انگل‌های چون (سانگه صدیقی) که بر روی مجموعه‌های
بیشتر ۶۷ درصد یک خلق محروم، سرود تمجید از شاهان
غدار، مستبد و وطن فروش را سر می‌دهد، به شدت محکوم
و افشا کنند. رهایی زنان افغانستان تنها از طریق پیوند
آشتی‌ناپذیر مبارزه جنسیتی با مبارزه طبقاتی و نابودی کامل
ریشه‌های فنودالیسم و سرمایه‌داری وابسته میسر است.

با احترام

حلقات مطالعاتی اخگر و روستاخیز .

۲۹ آگست ۲۰۲۶



است که تصویری جاندار و انسانی از یکی از نگران کننده‌ترین بحران‌های اجتماعی افغانستان امروز ارائه شود.

17

همه جا دکان بنگ است

مکان های فروش و معامله ی تابلیت "کا"

اشاره: در افغانستان، قرص‌های نشنه‌آور، از جمله قرص‌هایی که امروز به‌نام «تابلیت کا» شناخته می‌شوند، پدیده‌های کاملاً تازه نیستند و در دوره‌ی مشهور به جمهوریت نیز در بعضی شهرهای افغانستان به‌صورت محدودتر در دسترس افراد بودند. اما آنچه امروز گردش این پدیده را به یک بحران اجتماعی فراگیر تبدیل کرده، گسترش بی‌سابقه، دسترسی نسبتاً آسان و افزایش چشمگیر مصرف این قرص‌ها در میان جوانان و نوجوانان مخصوصاً در شهرهای بزرگ کشور است.

گسترش این بحران، محصول مجموعه‌ای از عوامل درهم‌تنیده‌ی اجتماعی، اقتصادی و روانی است: بیکاری گسترده، نبود فرصت‌های آموزشی و شغلی، بن‌بست و فرسودگی روانی ناشی از سرکوب و خفقان، محدودیت‌های شدید فردی و اجتماعی و احساس ناامیدی عمیق نسبت به آینده را می‌توان در شمار عواملی ذکر کرد که شمار بزرگی از جوانان و حتی نوجوانان را به‌سوی مواد نشنه‌آور می‌رانند. در کنار این عوامل، گروهی از سودجویان و شبکه‌های قاچاق و توزیع با بهره‌برداری از این وضعیت تجارت پرمنفعت فروش این قرص‌ها را گسترش داده‌اند.

حکومت طالبان نیز برای مقابله با این فاجعه‌ی انسانی هیچ برنامه‌ی جدی، فراگیر و مؤثری ندارد. در شرایطی که بخش قابل‌توجهی از توان و منابع حکومت این گروه صرف اعمال محدودیت‌ها و کنترل زندگی روزمره‌ی شهروندان می‌شود، چاره‌اندیشی در مورد بحران رو به گسترش اعتیاد به مواد نشنه‌آور گوناگون (مخصوصاً تابلیت کا) محل چندی در میان اولویت‌های حکومت طالبان ندارد.

در مجموعه‌ای که با عنوان «در دام K؛ روایت‌هایی از یک اپیدمی خاموش و گشوده» نشر می‌شود، روایت‌های واقعی و دست اول در مورد افرادی را می‌خوانید که به‌گونه‌ای مستقیم یا غیرمستقیم با این بحران درگیر شده‌اند: مصرف‌کنندگان، اعضای خانواده‌های آنان، فروشندگان، فعالان محلی و شاهدانی که دیده‌اند و می‌بینند که گسترش این بحران با زندگی افراد و خانواده‌ها چه می‌کند. هدف این مجموعه ارائه‌ی آمار و ارقام نیست؛ بازتاب دادن صدای انسان‌هایی است که در پس یا در ته این بحران پنهان مانده‌اند. هدف این

تذکر: تمامی نام‌های به‌کاررفته در این گزارش‌ها مستعار هستند و برای حفظ امنیت و حریم خصوصی افراد تغییر داده شده‌اند.

هرچند پخش تابلیت‌های نشنه‌آور، مخصوصاً تابلیت مشهور به «کا»، از طریق شبکه‌های مخفی و گسترده صورت می‌گیرد، این روزها در پایتخت افغانستان افرادی که این تابلیت‌ها را می‌خرند و می‌فروشند چندان پنهان هم نیستند. در کابل، هر جایی ممکن است محل پخش تابلیت‌های نشنه‌آور باشد؛ دواخانه، خوراکی‌فروشی، لبنیات‌فروشی، سنوکر کلب‌ها، سالن‌های بازی فوتبال‌دستی، سالن‌های فوتسال و سالن‌های خیاطی عمده دوزی که اکثراً در زیرزمین‌ها فعالیت دارند. ما در این گزارش چشم‌دیدهای چند فرد ساکن یک شهرک را روایت می‌کنیم که می‌گویند در محله‌ی کوچک حدود ۳۰۰ خانه‌ای آن‌ها دسترسی به مواد مخدر صنعتی چقدر برای نوجوانان آسان شده است.

یک مرد ۴۵ ساله که به‌دلیل ترس از شهرت منفی اجتماعی نخواست اسمش این‌جا ذکر شود، به روزنامه اطلاعات روز گفت که از اعتیاد پسرش رنج می‌برد. پسر او با گروهی از جوانان و نوجوانان ارتباط دارد که به نظر او به این تابلیت «آغشته» شده‌اند. از جمله یکی از این نوجوانان که فقط ۱۵ سال سن دارد، در یک کارگاه تولیدی (خیاطی عمده‌دوزی) کار می‌کند و در آن‌جا به تابلیت کا و زیپک مبتلا شده است. این مرد می‌گوید که در یک مهمانی دریافت است که پسر او تنها نیست. او می‌گوید در حلقه‌ی نزدیک‌ترین خویشاوندانش هفت پسر نوجوان و حتی جوانانی که ازدواج کرده و زن و فرزند دارند هم آغشته شده‌اند.

یک جوان ۲۲ ساله که با نام مستعار «جلیل» تجربه‌اش را بازگو می‌کرد، گفت که هنگام بازی در سالن فوتسال با این تابلیت آشنا شده است. جلیل می‌گوید او «فریب» خورده است؛ زیرا با تعارف دوستانش تابلیت کا را امتحان کرد تا بتواند سریع‌تر بدود و احساس خستگی نکند. اما همان یک بار مثل قطره‌ای رنگ غلیظ در سطل آب شفاف عمل کرد و برای کشاندن او به دام تابلیت‌های نشنه‌آور کافی بود. جلیل تحت فشار خانواده و بعد از دست دادن حمایت‌های مادی والدینش مجبور شد بدون مراجعه به هیچ داکتر و کمپی، ترک کند. او اکنون از دوستان گذشته‌اش «فراری» است و برای دوری جستن از آنان سیمکارت و اکانت‌های شبکه‌های اجتماعی خود را تبدیل کرده است.



ذبیح می‌گوید چندی پیش، عصر یک روز در لبنیات‌فروشی بودم که همان برادر نوجوان صاحب دکان از بیرون آمد؛ سرش گرم بود و طی چند دقیقه، یکبار بیش از حد مذهبی می‌شد و مرا به نماز خواندن و قرآن خواندن تشویق می‌کرد و گاهی به حکومت طالبان بدویبراه می‌گفت و گاهی در باب پول و ثروت سخنرانی داشت. برادرش گفت حالش خوب نیست؛ حالا ۱۸ ساله است ولی سه سال است که درگیر شده و چند نفر دیگر را هم کنار خودش بدبخت کرده است؛ «چندین بار تداوی کردم. از نان و لباس فرزندان و از پول دواي پدر و مادر پیرم زدم تا او را مداوا کنم، ولی نشد.»

شام همان روز وقتی ذبیح به خانه بازگشت، هوا رو به تاریکی بود. او در خانه بود که صدای شلیک تفنگ را شنید. از پنجره داخل کوچه را نگاه کرد. دید که یک رنجر طالبان ایستاد است. اندکی بعد رفت تا ماجرا را بپرسد. لبنیات‌فروش گفت طالبان برای بازداشت برادرش آمده بودند؛ اما او فرار کرده بود. طالبان پس از شلیک گلوله او را بازداشت کردند. ساعتی بعد طالبان از حوزه هجدهم به لبنیات‌فروش تماس گرفتند که یک «شکسته‌بند» بیاورد که پای برادرش شکسته است. ذبیح می‌گوید طالبان ابتدا گفته بودند آن نوجوان را به کمپ فینیکس می‌برند، اما دیگر نپرسیدم چه شد.

در همین محله، جایی که جوانان و نوجوانان برای ورزش و سلامتی به سالن فوتسال می‌روند، به یکی از دشمنان اصلی سلامت خود آغشته می‌شوند. جایی که آنان ابتدا پودرهای تقویتی مثل «پروتین»، «کراتین» و «سی‌فور» را امتحان می‌کنند و بعدتر به تابلت کا و دیگر انواع مواد مخدر صنعتی می‌رسند.

یکی از کارمندان سالن فوتسال گفت او بارها متوجه شده است که برخی جوانانی که ابتدا «سی‌فور» مصرف می‌کردند، در داخل سالن به یکدیگر تابلت‌هایی را مبادله می‌کنند. او می‌گوید سالن با نصب دوربین‌های امنیتی در دو سال اخیر نظارت را شدیدتر کرده است و جوانان هنگام ورود نیز تلاشی می‌شوند؛ اما بازهم در مواردی متوجه شده است که حداقل دو جوان به‌صورت منظم قبل از آغاز تمرین بین هم تابلت مبادله می‌کنند. او به‌خصوص از زمانی که متوجه دعاها و درگیری‌های این دو جوان با دیگران شد، به آنان هشدار داده است. این کارمند ورزشگاه که مسئولیت مدیریت زمان تیم‌های ورزشی را دارد، می‌گوید قبل از این‌که سیستم نظارتی دوربین و تلاشی ایجاد شود، حداقل دو بار مجبور شده است برای حل دعوای جوانانی که ظاهراً نشنه بودند، از پولیس گزیده طالبان کمک بگیرد.

نویسنده: هومن شمس

حسن یکی از باشندگان غرب کابل است. او در محله‌ی نزدیک به جلیل زندگی می‌کند. او می‌گوید دست‌کم در دو مکان «باورنکردنی» شاهد خریدوفروش تابلت‌های نشنه‌آور بوده است. باورنکردنی، به قول او، از این جهت که دواخانه قرار است محلی برای دارو و درمان باشد نه جایی برای گسترش رنج. و یا خوراکه‌فروشی باید مکانی امن برای خرید مواد غذایی باشد نه محلی برای معامله‌ی موادی که جان همگان را به خطر بیندازد.

حسن می‌گوید بهار سال گذشته در داخل دواخانه‌ی سر کوچه نشسته بودند که یک نوجوان وارد شد. از جوانی که به بیماران دارو می‌داد، پرسید: «آوردی؟» او گفت: «نه، پنج دقیقه بعد.» نوجوان خارج شد و مکالمه‌ی بی‌مقدمه‌ی آنان همین‌قدر خلاصه تمام شد.

زودتر از پنج دقیقه، زمانی که حسن قصد داشت با گرفتن داروهای بیمار خود خارج شود، یکی دیگر از جوانان مسنول دواخانه وارد شد و پشت سرش همان نوجوان قبلی از در درآمد. این‌بار نیز همان سوال گذشته را بدون هیچ سلام و کلام دیگری تکرار کرد: «آوردی؟» دوافروش جوان که تازه آمده بود، بدون هیچ ابایی از دیگر مراجعان، از زیر بغلش پلاستیکی را کشید که داخل آن یک بطری شیشه‌ای پر از مایع شفاف و تعدادی تابلت بدون پوش و پاکت بود. حسن بعدتر دریافت که این دواخانه به نوجوانان تابلت‌های نشنه‌آور و «شراب دست‌ساز» ساخته‌شده با الکل طبی می‌فروشد.

در موردی دیگر، او در داخل خوراکه‌فروشی، در حالی که مصروف انتخاب سودا بود، متوجه شد که یک جوان وارد شده و از دکان‌دار می‌پرسد: «ریلیف داری؟» دکان‌دار می‌گوید: «نه، پرستامول دارم، ریلیف نه.» حسن با کنجکاو می‌پرسد: «رویه‌روی دواخانه، تواز خوراکه فروشی دارو طلب داری؟» دکان‌دار با «لبخند ساختگی» می‌گوید: «اری، دوستم است، من سردرد داشتم ریلیف گرفته بودم خودم خوردم.» بعد از آن کنجکاو حسن آغاز می‌شود. او هر روز متوجه می‌شود که همان جوان و چندین نفر دیگر مشابه او در این دکان بیش از حد رفت‌وآمد دارند؛ در حالی که خانه‌ی هیچ‌کدام در آن کوچه نیست.

ذبیح در نزدیکی حسن و جلیل، در مربوطات حوزه هجدهم شهر کابل زندگی می‌کند. ذبیح می‌گوید یکی از مراکز خرید و فروش تابلت‌های نشنه‌آور در کوچه‌ی آنان یک لبنیات‌فروشی است. جایی که او ابتدا از رفت‌وآمدهای نوجوانان مشکوک شده بود. اما بعدتر دریافت که برادر مسنول دکان لبنیات‌فروشی هم خودش آغشته و هم فروشنده است.



په بنسټ، زموږ په ټولنه کې د تعصب، تبعیض او توپیر تخم شیندی.

په رېښتیني علمي او انساني ټولنه کې چې تبعیض، توکم او دین پکې واکمن نه وي، نه ښځه د خپل جنسیت له مخې «ناقص العقله» او نه هم نارینه د خپل جنسیت له امله «کمال العقل» گڼل کېږي. بلکه هلته انسان د انسان په توګه او د هغه د وړتیا له مخې ارزول کېږي؛ د هغه عقل، پوهه او شخصیت د جنسیت له منظره نه، بلکې د هغه عمل، پوهه، تجربه د هماغې ټولنې د ټولنیزو شرایطو په رڼا کې سنجول کېږي.



په ډیره خواشینۍ، افغانستان کې څه دپاسه څلورو لسيزو نا امنیو او جګړو له کبله؛ د خلقي-پرچمي رژیم نه را پدی خوا خلاصتا د مجاهدينو او د طالبانو د دوه دورې واکمنۍ په دوران کې ښځې د ټولنیز، اقتصادي، علمي او کلتوري بهیر څخه بلکل په شا تیل وهل شوي، اوس د آزاد نفس ویستو، ناسته ولاړه او په ټولنیزو چارو کې د ګډون انساني فرصت هم ورته اخستل شوی. د دې تبعیض څرګنده بیلګه د طالبانو د لوړپوړي سیاسي یا دولتي چارواکي څرګندونه ده چې په ډیره سپین سترګۍ وایی چې (ښځه «بي عقله»، «ناقص العقله» او «نا پوهه» ده په «هیڅ شی نه پوهیږي») دا د هغو تاریخي - اقتصادي، دین خپلي پلارواکه ارتجاعی مناسباتو او تفکر انعکاس ده، چې د ښځې او تر منځ د جنسیت او تبعیض تضاد داسې غښتلی کوي چې د ټولنې نورې اصلي ټولنیزې ستونځې او تضادونه (طبقاتي تضاد، ټولنیز تضاد، د ملي زیرمو او شتمنیو چور تالان، د خلکو د وزګارۍ له کبله تریخ ژوند، اقتصادي ستونځې، بی کورۍ او مهاجرت . . .) دخلکو له سترګو غرانده وساتي اودا سلیقه ای موضوع د عمده تضاد په بڼه دخلکو په ذهنیت کې د مشغلي په توګه راسپړل غواړي.

دوی د فیوډالي دلاله بورژوازي په مخکېنۍ، د یو لړ قومي او قبیلي استازو د واکمن ځواک په توګه؛ په ټولنیز ژوند کې د داسې تبلیغ په لار اچول چې ښځه د انسان په توګه نارینه سره په پرتله ټیټه بولي او د هغې عقل، شخصیت،

18

«زن بی عقل است، ناقص العقل است، هیچ چیزی نمی فهمه . . .»!!!



دا د جوزجان والي عبدالله سرحدی خبرې دي چې د ۲۰۲۶ کال د اګست په ۲۶ مه بی بی سی سره په مرکه کې وویل!!!

دا د طالباني واکمني مذهبي، فیوډالي او وروسته پاتی مناسباتو څرګند جنسیتي تبعیض او دریځ ده چې زموږ د ټولنې د مظلومو ښځو پر وړاندې څرګندېږي، او په دې توګه په ټولنیزو چارو کې د ښځو مشارکت او فعاله ونډه له ګواښ سره مخامخ کوي؛ او تر خپل وحشیانه ولکې لاندې ساتلو لپاره دا کرغیچن نظریات کارول کېږي. دا ظالمانه فکر او نظر نه انساني ده، نه علمي ده، نه فلسفي، نه منطقي ده او نه هم د افغانستان د ولس تاریخي ژوند له واقعیتو، اخلاقي اصولو، ټولنیز ژوند؛ او نه هم د انسانیت له حقوقي معیارو سره په سمون؛ څرګندونه ده.

دلته اصلي موخه د یو جاهل سړی د یوې پوچې خبرې او جاهلانه نظر پر وړاندې غبرګون نه ده؛ بلکه اصلي هدف هغه توکمیز وروسته پاتی فیوډالي تفکر اود جهالت په اصولو ولاړه واکمني پر وړاندې دریدل دی چې په منظمه توګه د ټولنیز ژوند په بهیر کې د ښځو ګډون له ستر ګواښ سره مخامخ او د دین په کرغیرن تفکر او اپلټو غسل ورکوي؛ د خلکو په ذهني نظام کې د ښځو په وړاندې د تبعیض او کرکې کرېښې راکاږي او په واکمن دود یې بدلوي. د ټولنې د انسانانو(ښځینه - نارینه) تر منځ د جنسیت له مخې د ښځو وړتیا، عقل، انساني کرامت، ټولنیزې پیاوړتیا و ارزښت ته په سپکاوي؛ د خپل جاهلانه تفکر او ایډیالوژي



ستره، اساسی او بنسټيزه برخه جوړوي او همدا دروند
مسئوليت د ښځو پر اوږو له سلها پيړيو را پدی خوا بارده.

عقل د ځانگړي جنسيت مالکيت نه ده

عقل يوه روښايي او ذهني پدیده ده، چې انسان ته له اشيا او اشخاصوسره په پرله پسې اړيکو (رابطه)؛ د ټولنيزو روابطو په ترڅ کې په فکرکولو، د سم او ناسم توپيرکولو، د حقایقو درک کولو، راکړه ورکړه، پريکړه کولو، د حل لاره موندلو، زده کړه کولو په طبيعي او تجربی طريقود انسان په ذهن کې په کرار کرار خپل پوځوالی ته رسېږي. دا شتمنی يوازی د نارینه ځانگړي شتمني نه ده بلکه د ښځو شتمنی هم ده. دا هغه ځانگړتيا ده چې انسان له نورو ژويو (حيواناتو) څخه جلا کوي.

دا چې وايي «ښځه ناقص العقله ده»؟! دا جمله «له آدمه تر دې دمخه» دجهل او تعصب نه ډک ناقصه دينی رواياتو له اساساتو څخه شميرل کېږي چې ښځه يی د ټولنيز ژوند له فعاله گډون څخه بې برخې کړی ده.

د ټولنيز علم له پلوه عقل د ځانگړي جنسيت په ملکيت کې نه محاسبه کېږي او دا منطق خپله ناقص او ستونزمن ده، ځکه هغه کار چې نارینه کولای شي هماغه کار ښځه هم کوی او په ډيره دقيقه طريقه يی هم کوی شي. آیا تر اوسه داسې کوم سياسي ټولنيز نظام رامنځ ته شوی چې زموږ دټولني پتمنو نجونو او ميرمنو ته يی کومه انساني او مساوی لازمه شرايط او امکانات برابر کړی وی چې ښځې پکې له نارینه نه په علمی، عقلی او تخصصی لحاظ وروسته پاتې وی؟ دا نه يواځې په افغانستان کې آن په نړيواله کچه ښځو ته داسې ځانگړي شرايط ندی برابر شوی چې دوی پکې مستقلة رول لوبولی وي. څه ورسې زموږ د هیواد مظلومو ميرمنو ته! دا ډول انگيرنی او قضاوت د ميلياردو ښځو فردي وړتيا، استعداد، خلاقيت، آغيز مننیا، علمی وده او پرمختگ باندې سترگې پټول؛ په حقيقت کې په خپل خان ملنډې وهل او د خپل حماقت او لودگۍ څرگندونه ده. په عملی ژوند کې حقيقتا د انسانانو ترمنځ د هوښيارۍ، پياوړې حافظې، خلاقيت، تحليل، احساسی درک، تصميم او عملی مهارتو توپيرونه د هر جنس په درونی وړتيا او انگيزی، په استعداد، ابتکار او لازمه فرصتو او امکاناتو پورې نغښتی او څرگندېږي.

موږ په خپل عملی ژوند کې گورو چې زموږ ميندې، خويندې، ميرمنې او لوراني د ژوند په بيلابيلو برخو کې دنارينه و په پرتله د پوره عقل، ذکاوت، هوښيارۍ او لياقت خاوندانې دي. او په علمی لحاظ هم عقل يو انتزاعي واحد او ساده شی نه ده چې يوازی د جنسيت په معيار اندازه شي. دلته د نسبت او شرايطو آغيز مننیا ده چې هرچاته (نارینه-ښځينه) هر ډول شرايط او امکانات چې برابر دی په هماغه

مسئوليت او ټولنيز عزت او ارزښت تر ستر گواښ لاندې راولي؛ ډيره دتعجب وړخبره هم نده ! ځکه چې دا ددوی رښتني ايدنولوټيکي اسلامي روښانه دريځ ده چې د ښځو او د هغوی د تعليم، زده کړې او کار په هکله يی څرگندوي.



د علمی فلسفي او تاريخي تحليل پر بنسټ ښځه او نارینه دواړه د عقل، احساس، ارادې، خلاقيت، زده کړې او ټولنيز عمل وړتيا لري. د انسان فکري وړتياوو توپير په ټولنيز ژوند کې اساسا فردي دي، نه جنسيتی. هر نارینه له هېڅ ښځې څخه هوښيار او برعکس هره ښځه له يو نارینه کم عقله نه ده. هر انسان (نارینه-ښځينه) د خپلو مشخصو او معينو ټولنيزو مناسباتو محصول دی. په ټولنه کې چې هر ډول سياسي، ټولنيز او اقتصادي مناسبات واکمن وي د هغې ټولني انسانان د هماغه واکمنو شرايطو (علمی، سياسي، اقتصادي او ټولنيز) امکاناتو په معيار وده او تکامل مومي.

کورنۍ د يوې ټولنې ښکاره بيلگه ده. که د کورنۍ غړو ته انساني سم تربیي شرايط برابر شي، څرگنده ده چې ټولنه سمه وده کوی او په سمه لار درومي. په ټولو (شرقي، غربي، اسلامي، عيسوی او غير اسلامي) جوامعوکې دښځو گډون په ډېرو برخو کې د ټولنې د دوام، سوکالۍ او هوساينې لپاره، بنسټيز او حياتي مسایلو کې لکه د ماشومانو روزنه، د کورنۍ چارو تنظيم او ترتيب، عاطفي پاملرنه، د کورني ژوند مدیریت او سمبالتيا، په کورنۍ کې د اړيکو ساتنه، په گڼو علمی، اقتصادي او ټولنيزو فعاليتونو (لکه ساختمانی شاقه کار، د معادنو دروند کار، کرهڼه او مالدارۍ، په توليدی او صنعتی فابريکو کې کار، لاسی صنايع، د سياست او حکومت په چارو، . . .) کې اغيزمنه برخه، دقت او مسئوليت پالنه؛ دا ټول په ملی او نړيواله کچه او په عملی ژوند کې د ښځو څرگنده وړتيا ثابتوی. چې په دې توگه دا ټول مسئوليتونه د ښځو ټولنيز ژوند په ترڅ کې يوه



پوهیږي» بولي، باید لومړی له خانه وپوښتي: چې دی چا زیږولی؟ چا لمړی خبره ور زده کړې؟ چا په زانگو کی ده ته دوطن دمنی، شفقت، محبت او مهربانی انگازی په غوږو کې زمزمه کړی؟ چا یی له زیږون تر غتوالی شدي ورکړی، وچ کړی، لوی کړی او روزلی؟؟؟ که ښځه «هیڅ نه پوهیږي»، نو د راتلونکو نسلونو د شخصیت، ژبې، اخلاقو او ټولنیز شعور د جوړولو دومره ستر مسؤلیت څنگه تر ډېره پورې د هغو پر اوږو پاتې شوی ده؟

دا ټول کارونه د تصمیم نیونې، د پیاوړی حافظې، واقعی پلان جوړونې، انساني عاطفې پیاوړتیا، د درک او عملي عقل غوښتنه کوي چې دا کارونه تر ډیرو د کورنیو په ښځو پورې اړه لري. دا وړتیاوې یوازې د ښځې په طبیعت کې له مخکې لیکل شوې نه دي؛ دا د هرې ټولنې د روزنې، تجربې، ټولنیز رول او تاریخي شرایطو محصول دي. یعنې هر هغه ټولنه کې چې ښځه دومره د پاملرنې او روزنې مسؤلیت ته گماري؛ ښځه هم د همدې برخو په مهارتونو کې تجربه ترلاسه کوي. له همدې امله، دا وړتیاوې باید د ښځو طبیعي «کمزوری» ونه گڼل شي بلکه دا ارزښت باید د هغوی د انساني او ټولنیزې وړتیا په توگه وپالل شي.

ښځې په علم، طب، ښوونه، اقتصاد، سیاست، فلسفه، هنر، صنعت، څېړنه او ټولنیزو مبارزو کې له نارینه سره اوږه په اوږه په ملی او نړیواله کچه پراخه ونډې اخیستي او سترې سرښندنې یې کړې دي. ښځینه ساینس پوهانو، لیکوالو، ډاکټرانو، فیلسوفانو، ښوونکو او مبارزانو په گڼو برخو کې د بشریت په پرمختگ کې مهم او ارزښتناکه رول لوبولی ده. نوڅکه ښځه باید یوازې د «مور» یا «مېرمنې» په چوکاټ کې هم محدوده نه شي. ځکه ښځه هم مور کېدای شي، هم ساینسپوهه، هم ښوونکې، هم اقتصاد پوهه، هم کارگره، هم مدیره او هم سیاسي او ټولنیزه فعاله.



په داسې ټولنو کې لکه افغانستان، چې په کور کې د ښځو کار نه لیدل کېدل؛ یوه طبقاتي ستونزه ده. ولې هغه کار چې

کچه د ژوند په بېلابېلو برخو کې پرمختگ لري. داسې نشي کېدای چې ښځه په کور کې بندې کړای شي، د باندې تک اجازه ورنکړل شي، ټولنیز ژوند کې له تعلیمي او تربیتي مسایلو یې برخې شي، د کور له انگر نه باندې اجازه ورنکړل شي چې درس او تعلیم وکړي او ټولنیزو مناسباتو او راکړې ورکړې کې شامله نه وي! بیا هغه د بې عقلي په تور تحقیر کړی شي! دا منطق نه علمی ده؛ نه انساني ده؛ نه دټولنیز ژوند، مناسباتو او اصولو پر بنسټ ولاړ چلند ده. داسې یې مسؤلیته خبرې او بیان یواځې د همدې بې ښکرو خناورو او وحشیانو له چپړیسن ستونی راوځي او همدې استبدادی واکمنی او قساوت کړنلاره ده چې زموږ د پتمنو خويندو میندو او لورانو په هکله څرگندونې کوي!؟؟

لکه څنگه چې عقل د مختلفو جوامعو انساني ژوند، پرمختگ او د ژوند په مادي شرایطو پورې ارتباط لري؛ انسانان هم د وړتیاوو په بېلابېلو برخو کې متفاوته او بېلابېله زرغونتیا او تجلی موندلای شي. دلته د نارینه او ښځینه د عقل موضوع، د بیلا بیلو ټولنو اقتصادي، سیاسي او ټولنیز ژوند د لازمه فرصتو او ممکنه شرایطو په بهیر پورې تړاو لري؛ او له همدې منظر نه باید وڅیړل شي. هیڅ څوک حق نه لري چې د خپل وروسته پاتې فکري، رواني او رفتاري تمایلاتو له مخې دا توپیرونه رامنځ ته کړي چې یو جنس «عقل» او بل جنس «ناقص العقل» وپولي؛ دا قضاوت ټولنیز ودي سره په علمی او منطقي لحاظ په تناقض او ټکر کې ده. علم د فرد په اړه د جنسیت له مخې له مخکې پرېکړه نه کوي او نه یې کړیده.

ښځه مور، خور، میرمن یا لور

که چیرې موږ خپله ټولنه د طالباني واک له غصب او فېوډالي تفکر او قرون وسطایي ایدئولوژیکي واکمنی څخه را وباسو، او د ټولنې ټولو وگړو ته یو گډ ټولنیز انساني فرصت او ټولنیز عدالت پر بنسټ چې هم نارینه او هم ښځینه ته د مشارکت برابر شرایط او امکانات یې توپیر برابر شي او یوه روغه بې تبعیضه ټولنه رامنځ ته کړو، او د عقل او مسؤلیت مفهوم

دکار په محاسبه کې را ونغاړو؛ دلته د ښځې رښتني خدمات، د عقل او کار اهمیت او کچه په عادلانه قضاوت سره روښانه څرگندیږي؛ چې څوک ټولنه کې ډیر کار کوي؟ څوک د سالم عقل خاوند دی؟ او څوک رښتني، صادق او فداکار دی؟

کورنی د انسان لومړنی ښوونځی دی، او ښځه په تاریخي لحاظ په ډېرو ټولنو کې د دې ښوونځیو تر ټولو مهمه او لومړنی روزونکې ده. اوس نو هغه څوک چې ښځه «هیڅ نه

کیري، یوازي یوه ښځه له روزني نه محروميږي؛ بلکې د هغې ټول زده‌کونکي له یوه ښوونکي څخه محروميږي. که یوه ښځینه اقتصاد پوهه، انجینره، څېړونکې یا مدیره له ټولنیز ژوند څخه وایستل شي، سربیره په دې چې ټولنه د هغې له استعداد څخه محروميږي بلکه ګڼ شمیر انسانان د هغې له پوهې، وړتیا او انساني ارزښتو څخه محروميږي.



د انساني علم له نظره، د ښځې مسئله یوازي د «ښځې احترام» په شعار کې باید محدوده نه شي؛ د هغې د تعلیم، کار، اقتصادي خپلواکۍ، سیاسي ګډون، ټولنیز واک او په تولید او ټولنیز ژوند کې اغیزمن مشارکت، او په ټولو برخو کې د برابر حقوق او حضور مسئله هم باید وڅېړل شي. داسې خنګلی وحشی خناور چې د مور په غیر کې نه وی لوی شوی او کورنۍ یې نه وي لیدلې! د دې سترې انساني عاطفې او مهربانۍ په قدر څه پوهیږي!!

په وړاندې د طالباني جهل او وحشت واکمنۍ د

نسکوریدو په لور!

ترڅوچې ښځه اونارینه اوږه اوږه ټولنه رهبري

نکړی هغه ټولنه نیمګړې ده!

په وړاندې دجنسیتی او طبقاتی تبعیض د

نسکوریدو په لور!

لیکوال:

کلیوال آشنا

۲۰۲۶ کال د اګست ۲۷ مه

ښځه یې په کور کې ترسره کوي، د اقتصادي ارزښت په رسمي حساب کې نه لیدل کېږي؟

ښځه ماشوم روزي، خو دا کار معاش نه لري. ښځه کور اداره کوي، خو معاش نه لري. ښځه د کورنۍ ناروغ ته پاملرنه کوي، خو معاش نه لري. لنډه داچې ښځه د راتلونکي کارګر، متخصص، ښوونکي او ټولنیز وګړي په روزنه کې برخه اخلي، خو د دې کار اقتصادي ارزښت سر بېره په دې چې اکثره په مستقیم ډول نه سنجول کېږي. لا نور هم له کورنۍ تاو تريخوالی، توهین او تویيځ سره لاس او ګریوان وي. په همدې اساس علمي تحلیل له همدې ځایه د ښځو د کورنۍ کار او د ټولنیز تولید او بیا تولید ترمنځ اړیکه په ډیر ځیر له خپل څار لاندې څېږي.

پلار سالاري او طبقاتي جوړښت

مارکسیستي لید یوازي دا نه وايي چې «نارینه بد دي او ښځې مظلومي دي». پوښتنه داده چې کوم ټولنیز او اقتصادي واکمني او جوړښتونه دي چې نارینه د واک او ښځې د تابعیت د بیا تولید سبب کېږي؟ هغه پلارسالاري، شخصي مالکیت، د کورنۍ اقتصادي غیرعادلانه تمرکز، د کارناسم وېش، د تولیدي وسایلو او د سیاسي قدرت جوړښت په معینو تاریخي شرایطو کې یو له بل سره مستقیمی اړیکې لري. له همدې امله د ښځې د آزادۍ مسئله سربیره د ذهنونو د بدلون په مسئله، د اقتصادي او ټولنیزولازمه شرایط او مناسبو فرصتو برابرولو مسئله هم ده. که ښځه اقتصادي خپلواکي ونه لري، زده‌کړې ته لاسرسی ونه لري او په سیاسي پرېکړو کې برخه ونه لري، یوازي دا ویل چې «ښځه محترمه ده» د هغې د واقعي آزادۍ لپاره کافي نه ده.

د پرمختللي ټولني هدف دا نه دی چې یو جنس پر بل جنس برتري ولري؛ هدف دا دی چې د دواړو انساني وړتیاوو ټول ظرفیت د ټولني د ملي ګټو په خدمت کې وکارول شي. د افغانستان په څېر جګړه‌خپلې، سنتي او په اقتصادي لحاظ وروسته پاتې زیانمن هېواد کې دا بحث ځانګړی اهمیت لري. افغانستان د څو لسیزو جګړو، فقر، بې‌سوادۍ، مهاجرت او سیاسي بحرانونو له امله د خپل انساني ځواک یوه ستره برخه له لاسه ورکړې؛ په داسې حالت کې د ښځو د عقل، تعلیم او کار محدودول په حقیقت کې د هېواد د انساني ظرفیت یوه ستره برخه له کاره غورځول دي. که یوه ښځینه ډاکټره له کاره وويستل شي، یوازي یوه ښځه له دندې ګوښه شوې نه ده، بلکې په زرګونه ناروغان د یوه متخصصې له خدمت څخه محروميږي. که یوه ښوونکې له زده‌کړې منع



19

یاد جانبختگان سامایی راکه در ۱۷ سنبله ۱۳۶۱ سرودخوانان به مصاف مرگ رفتند، گرامی می داریم

- شاهپور رونین یار قریشی (درکنفرانس یازده نفری موسس ساما حضور داشت ولی چندی پس رابطه اش را با ساما قطع کرد. در هنگام دستگیری تمایل به رابطه گیری دوباره با ساما پیدا کرده بود. وی یکی از چهره های نامدار جنبش روشنفکری و انقلابی افغانستان بود و به همین دلیل دستگیر و اعدام گردید.)

- داکتر عبدالواحد رانین (عضو علی البدل دفتر سیاسی ساما، داکتر طب و زادگاه پدری ولایت لوگر)

- انجنیر زمری صدیق (عضو علی البدل دفتر سیاسی و عضو کمیته تشکیلات ساما، زادگاه پدری ولایت لغمان)

- انجنیر محمد امین (عضو کمیته تشکیلات ساما، زاده اندخوی، فارغ پولتخنیک کابل)

- انجنیر داود (عضو تشکیلات چریک شهری ساما، زاده هرات، محصل فاکولته زراعت)

- داکتر صدیق جویا (عضو کمیته تشکیلات ساما، زاده هرات، محصل فاکولته طب کابل)

- قاضی احمد ضیا (عضو کمیته مرکزی و کمیته تشکیلات ساما، زاده ولسوالی بهسود ولایت میدان وردک، فارغ فاکولته حقوق کابل)

- حسین (عضو کمیته نشرات ساما، برادر انجنیر محمد علی)

- زبیر احمد (چریک شهری ساما، زاده پنجشیر، برادر انجنیر حسین)

- محمد امین (عضو ساما، زاده پنجشیر)

- ضیاالحق (عضو ساما، افسر نظامی، زاده هرات)

- مسعود (چریک شهری ساما، زاده هرات)

هجدهم جوزا و هفدهم سنبله؛ دو روزی سیاه در تاریخ معاصر افغانستان که کمرسازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" را شکست.

در این دو روزی سیاه دستگاه جهانی و سرکوب حزب "تاندموکراتیک خلق و خاد، رهبر فرزانه و جمعی از کادر های انقلابی "ساما" این فرزندان آگاه و آزادی خواه این سرزمین را پس از شکنجه و یک محاکمه نمایشی به کام مرگ فرستادند. آنان را به جرم جنایت نکشتند؛ به جرم آزاد اندیشیدن، مبارزه برای آزادی و ایستادگی بر ضد اشغالگران، مبارزه سازمان یافته ایستادن آگاهانه در برابر استبداد و اشغال کشتند.



به روز چهارشنبه هفدهم سنبله سال ۱۳۶۱ شمسی ۱۳ تن انقلابیون آزادیخواه از گروه ۱۹ نفری زندانیان در اعدامگاه بولگون پلجری تیرباران گردیدند. قربانیان این جنایت هولناک، رزمندگان، کادر ها و اعضای رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) بودند. یک تن بعداً اعدام شد (نعیم ازره). در این میان اما، یک تن ورشکسته که به دلیل ارتکاب خیانت و همکاری با خاد در زندان و بیرون زندان، به «نماد سجود و خیانت» تبدیل شد، زنده ماند و چون لاشه متعفن در نزدیکی دادگاه لاهه به حیات ننگینش ادامه می دهد.

۱۵۵۴

اسامی جانبختگان:

- محمد نعیم ازره (با نام سازمانی آذر، عضو دفتر سیاسی ساما، زاده هرات و فارغ فاکولته اقتصاد پوهنتون کابل بود)

- انجنیر محمد علی (با نام سازمانی رضا، عضو دفتر سیاسی ساما و مسئول نشرات، اصلاً از هزاره های ارزگان بود که خانواده اش به قندهار تبعید و خود در کابل زاده شد. فارغ پولیتخنیک کابل)

- انجنیر نادر علی دهاتی (نام سازمانی اش پویا، عضو دفتر سیاسی ساما و مسئول کمیته تشکیلات، از هزاره های تبعیدی ارزگان که در ولسوالی چمتال ولایت بلخ زاده شد. قبل از زندگی مخفی انجنیر بود.)

- انجنیر میرویس (عضو دفتر سیاسی ساما و مسئول کمیته نظامی، زاده ولایت فراه، فارغ پولیتخنیک کابل)

- انیس آزاد (کادر برجسته ساما و یکی از مسئولین منطقه کوهدامن، زاده کلکان، شاعر و نویسنده)



به خواندن این سروده حماسی و ماندگار زنده‌یاد داود سرمد
کرد:
شعر

**ز خونِ خویش خطی می‌کشم بسوی شفق
چه خوب عاشق این سرخی سر انجامم
نوید فتح شبستان دهم به راهروان
سرودِ رزمِ پیام‌آوران شود نامم
عقاب زخمی‌ام می‌توانی ام کشتن
مگر محال بود لحظه‌ای کنی رامم
تویی که پشت تومی لرزد از تصورِ مرگ
منم که زندگی دیگر ست اعدامم**

هم زنجیریان انیس آزاد را همراهی کردند. هول تیرباران و بیم حلقه دار هم نمی‌توانست چشم دلاور مردان سامایی را پسوزاند. فضای عجیبی ایجاد شده بود. ترنم پُرسلاط این سرود جانبخش تا سلول‌های تاریک صدارت می‌رسید و روح و روان دخمه نشینان را پالایش می‌داد.

بالاخره در ۱۷ سنبله ۱۳۶۱ از جمع نوزده تن، ۱۵ زندانی (انجنیر نادر علی دهاتی، انجنیر محمدعلی، انجنیر میرویس، محمد نعیم ازهر، انجنیر زمری صدیق، داکتر عبدالواحد رانین، انیس آزاد، شاهپور قریشی، انجنیر محمد امین، زبیر احمد، قاضی احمد ضیا، داکتر صدق جويا، ضیاالحق، انجنیر داوود و محمد نسیم) برای اعدام فرا خوانده شدند که دو تن (محمد نعیم ازهر و محمد نسیم) اعدام نمی‌شوند ولی پس از مدتی نعیم ازهر با قامت افراشته به‌سوی اعدام می‌رود و فقط آقای نسیم "رهرو" جان به سلامت می‌برد. رهایی نسیم رهرو سوال برانگیز و قابل مکث می‌باشد. باید " زیر کاسه نیم کاسه ای " وجود داشته باشد. امیدواریم که روزی این راز برملا و افشا شود.

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»

17 سنبله 1405 شمسی مطابق 08 سپتامبر 2026

قلم، کتاب، آگاهی و اراده سیاسی آنان برای رژیمی که بر زور و سرنیزه ارتش سرخ و " گی جی بی " تکیه داشت، از هر سلاخی دیگر خطرناک تر محسوب میشد.

زندان و شکنجه نتوانست قامت این فرزندان صدیق مردم را خم کند. این مبارزین صدیق در برابر محکمه فرمایشی، دروغ را با به چالش کشیدند؛

در برابر اتهامات و یادهای سارنوال این فرزندان صدیق ما بلند می‌شدند و علیه اتهامات دروغین او اعتراض می‌کردند. به ویژه اعتراضات شدید و قاطع زنده یاد قاضی احمد ضیا که مبتنی بر احکام حقوقی و استدلالات منطقی و بسیار شجاعانه بود، سارنوال و هیئت "قضایی" را سخت دستپاچه می‌ساخت.

وقتی به شخصیت عبدالمجید کلکانی تاختند، انیس آزاد این فرزند دلاور مردم از جا برخاسته و با آواز بلند فریاد کشید:

"شما بالای مجید هر نامی را که می‌گذارید کار شماست، ولی او شخصیت بی‌مانند و قهرمان ملی و پیشوای ما بود." وقتی یاران از سیاست سخن گفتند و ساما را یک سازمان سیاسی معرفی کردند، سارنوال با خشم و عتاب گفت: "ما شما را به‌عنوان زندانیان سیاسی نمی‌شناسیم. شما نزد ما زندانیان جنایی می‌باشید." باز هم یاران در برابر این "عدالت نوع روسی" سر خم نکردند و پاسخ دادند که: "اگر چنین است، چرا از ما سوال‌های سیاسی می‌کنید؟ تمامی اوراق دوسیه‌های ما و تمام جریان تحقیق ما با سیاست پیوند دارد. اتهامات ما براندازی دولت شماست و مبارزه بر ضد قوای اشغالگر روس که شما آن را حافظ ننگ و ناموس وطن و مردم قلمداد کرده اید..." در برابر این استدلال محکم سارنوال و هیئت "قضایی" حتی یک کلمه هم جوابی نداشتند.

این فرزندان صدیق در برابر شکنجه‌گران سکوت نکردند و در آستانه مرگ، سرود مقاومت خواندند. جلادان میخواستند با اعدام چند انسان مبارز، یک اندیشه را دفن کنند؛ اما تاریخ نشان داد که گلوله می‌تواند جسم انسان را بکشد، ولی هیچ وقت نمی‌تواند که اندیشه، طرز تفکر، آرمان‌های و خواست‌های انسانی و آزادی منشی آن را بکشد.

لحظات که این مبارزین شجاع و دلیر را به کشتارگاه می‌بردند و در حیاط زندان با دستان بسته منتظر آمدن "دیگ بخار" وسیله که زندانیان را در شرایط بسیار حاد امنیتی از یک جا بجای دیگر انتقال می‌دادند، انیس آزاد که مرد دلیر و عیار صفت بود با شور و جاذبه خاصی با آواز بلند آغاز



20

پروژه کشک - تیرپل؛ هدیه خلیلزاد به طالبان

نویسنده: شجاع‌الدین امینی

اگر زلمی خلیلزاد در صحنه حضور نمی‌داشت، امضای قرارداد بین طالبان و شرکت «دلتا اینترنشنال» هم به این میزان غوغا نمی‌آفرید. او نه‌فقط بین طرفین میانجی‌گری کرد که در حین امضای قرارداد هم حضور داشت؛ گویا که همه‌کاره یا هم یک طرف معامله باشد. خلیلزاد سال گذشته هم دیدار مشترکی با مقام‌های طالبان و مدیران دلتا اینترنشنال در کابل داشت که حاصلش اکنون عیان شد.



واقعیت این است که از خلیلزاد تصویر ناخوشایند و نازیبایی در ذهن‌ها ترسیم شده است، آن هم به‌سبب مذاکره او با طالبان در دوحه و امضای توافق‌نامه با این گروه، حتی به‌قیمت دور زدن جمهوریت از عرصه. خلیلزاد در آن مسوولیتش به میزانی بد عمل کرده که از سوی بسیاری «متهم درجه اول» در فروپاشی جمهوریت خوانده می‌شود. در بیش از پنج سال گذشته هم به‌جای آن‌که طالبان را ترغیب به «اصلاح» کند، دنیا را ترغیب به تعامل با این گروه کرده است. بدتر از آن، از نیروهای مخالف طالبان هم با نیش‌وکنایه دعوت به عودت به افغانستان کرده است. براین اساس، وقتی سروکله خلیلزاد در کابل پیدا می‌شود، نگرانی اوج می‌گیرد؛ به‌ویژه در بین توده‌ها و نخبه‌گانی که شب را در آرزوی رفتن طالبان سحر می‌کنند.

حضور خلیلزاد به این معنا نیست که ایالات متحده هم شریک کشک - تیرپل باشد؛ چرا که قراردادهایی با این محتوا و شرکت‌هایی از جنس دلتا اینترنشنال برای این کشور چندان اهمیتی ندارد. کسانی معتقدند که واشنگتن و سعودی برای مهار جمهوری اسلامی ایران تبتانی کرده‌اند و ماموریت را هم به خلیلزاد سپرده‌اند. آن‌ها برای تقویت استدلال‌شان، اظهارات امیرخان متقی، وزیر خارجه طالبان، درباب ضرورت سرمایه‌گذاری امریکا در بخش معادن را شاهد می‌آورند. همین‌طور، علاقه فراوان دونالد ترامپ مبنی بر سود جویی از منابع زیرزمینی سایر کشورها را. اما فراموش کرده‌اند که برای امریکا مهار چین بیش‌تر هدف است تا ایران؛ چراکه چین با امضای قراردادهای مرموز و مسالهدار با طالبان، اقدام به استخراج بی‌رویه معادن می‌کند، نه تهران. جمهوری اسلامی در حوزه اکتشاف و استخراج ذخایر معدنی افغانستان، فعال نیست و ابراز علاقه از سوی تهران در این باب با بی‌علاقگی طالبان مواجه شده است.

خلیلزاد همان‌گونه که با طالبان یار است، به احتمال زیاد که با مدیران دلتا اینترنشنال هم باشد. او با زبان طالبان آشناست و همین‌طور با زبان شرکت‌های خارجی نیز. از این‌رو، گاهی فراتر از یک میانجی هم می‌تواند عمل کند. مزید بر آن، طالبان به‌ظاهر هم که شده از سرمایه‌گذاری در افغانستان استقبال و از دولت‌ها و شرکت‌های خارجی و داخلی دعوت می‌کنند. هدف طالبان هم نمایش تصویر جدید از رژیم‌شان در آینه دنیاست؛ یعنی جهان دریابد که گروهی که تا همین دیروز برای رسیدن به قدرت، ویران می‌کرد، حالا برای عمران کمر بسته است. خلیلزاد که بقای طالبان برایش اهمیت دارد در تبلیغ این نکته می‌تواند خوب عمل کند.

در کنار حضور خلیلزاد، درک موضع دو کشور همسایه نیز مهم است: پاکستان و ایران. درباب ایران این‌که، عربستان در پی تنگ‌کردن فضا علیه آن نیست. اگر ریاض در افغانستان به دنبال خفه‌کردن ایران می‌بود، قاعدتاً رژیم طالبان را به رسمیت می‌شناخت و ابتکارهای ویژه‌ای برای رسیدگی به پرونده افغانستان روی دست می‌گرفت. برعکس، در این پنج سال و چند هفته، کشورهایی در افغانستان خوب‌تر فعال بوده‌اند که با عربستان میانه خوب

منبع صدور گاز شود. اما این بسته‌گی به میزان ظرفیت ذخایری دارد که پس از اکتشاف در کشک - تیرپل عیان خواهد شد. ۹ سپتامبر ۲۰۲۶

21

مسعود "قهرمان آزادی" یا "قهرمان تاریک

اندیشی" ؟

سیمای واقعی مسعود

کودتای ۷ ثور "مزدوران" خلقی - پرچمی" روس توسعه طلب و پیامدهای کوتاه مدت آن:

پس از شکست طرح ها و تحرکات کودتاگران و شورشی گروه افغانی اخوان المسلمین در کشور و سرکوب گسترده افراد آن توسط دولت داوود طی سال های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ش، تنی چند از رهبران و فعالان آن که زندانی نه شدند، مثل گلبدین، مسعود و... در حالی که راه های دیگر به روی شان مسدود بود، بی بهره از دریای حمایت مردمی و فاقد احساس و تعهد ملی بودند، از سر ناگزیری دوباره به پاکستان پناه بردند و از تابستان ۱۳۵۴ ش تا زمان فرصت پس از کودتای ۷ ثور مزدوران روس رهن، در آستین توطئه دولت و نظامیان آزمند و بدخواه پاکستان در حالت دودستگی برای روز مبادا نگهداری شدند. این مدت سه و نیم تا چهار سال اقامت اخوانی ها در پاکستان، مدت زمان کافی و مناسبی بود برای آنها در دو محور تا به جست و جو و احیای روابط استخباراتی و حمایت مادی - تسلیحاتی برای تحرکات بعدی خود برآیند.

کودتای روسی ۷ ثور ۱۳۵۷ شمسی، با ساقط ساختن خونین جمهوری قلابی و مؤسس آن قدرت را به کودتاگران ۷ ثوری و رژیم کودتائی برخاسته از آن حرکت نظامی انتقال داد. کودتاگران تازه به دوران رسیده "خلقى" -- پرچمی" مست از باده روسی، از پایگاه طبقاتی "بورژوازی دلال دولتی" و در نقش نماینده و دلال سرمایه انحصاری بوروکراتیک روسی، در عین ضربت زدن فنودالیسم از همان

ندارند: قطر و ایران. افزون بر آن، قرارداد جدید از آنجایی که «داخلی» است، برای تهران حساسیتزا نیست؛ یعنی پروژه‌ای نیست که حاصل کارش به بیرون از مرزها سرریز شود. حداقل برای فعلاً صادرات حاصلات در اجندایش نیست. وقتی چنین باشد، جمهوری اسلامی هم این پروژه را بیش‌تر اقتصادی و کمتر سیاسی ارزیابی می‌کند.

نکته مهم در باب ایران، ساخت خط لوله گاز است؛ خطی که قرار است از ولسوالی گذره هرات تا ولسوالی اسپین بولدک قندهار با هزینه ۱۰ میلیارد دالر امتداد یابد. البته پس از ساخت خط لوله، ظرفیت عبور از مرز سنجیده خواهد شد. اینجاست که تهران نگران می‌شود؛ چرا که سال‌ها قبل با اسلام‌آباد قرارداد انتقال گاز امضا کرده است: آبی یا خط لوله صلح. طرف ایرانی به تعهدش در ساخت خط لوله در خاکش عمل کرده است، ولی پاکستان نه. ظاهراً هراس از تحریم توسط آمریکا مانع کار پاکستان شده است. تاکنون بابت کوتاهی در این زمینه، میلیارد‌ها دالر جریمه بر اسلام‌آباد تحمیل شده است. طرف ایرانی خواستار تکمیل کار یا هم خسارت ناشی از توقف آن است؛ دو کاری که پاکستان انجام نداده است. در کنار آن، جمهوری اسلامی پروژه تاپی را هم رقیب آبی می‌داند؛ چون که تاپی گاز ترکمنستان را از مسیر دولت‌آباد این کشور به هرات و فراه و هلمند و قندهار و سپس به پاکستان انتقال می‌دهد. براین اساس، اگر پروژه کشک - تیرپل از اسپین بولدک عبور کند، برای ایران مایه نگرانی است، ورنه نه.

در باب پاکستان هم این‌که، این کشور تاکنون موضع روشن نگرفته است، اما به احتمال زیاد بنا را بر سکوت یا استقبال می‌گذارد؛ چرا که یک‌طرف معامله، یک شرکت عربستانی است و ریاض هم یکی از متحدان کلیدی اسلام‌آباد. مهم‌تر از آن، اگر پروژه کشک - تیرپل تبدیل به کریدور انتقال گاز شود، این برای پاکستان در مقایسه با آبی و تاپی سودآور است. طوری که بیان شد آبی به‌خاطر تحریم‌های آمریکا قرار نیست عملی شود، مگر این‌که تهران و واشنگتن در بسی زمینه‌ها آشتی کنند که این هم در شرایط حاضر نشدنی می‌نماید. سرنوشت تاپی هم در هاله ابهام است و بخش‌های افغانستان و پاکستان آن به‌زودی و به‌سادگی تکمیل نخواهد شد. پس چه بهتر که اسپین بولدک برای پاکستان تبدیل به



درست پس از وقوع کودتای ۷ ثور و ضربت زدن نظام جمهوری با پایه فئودالی - کمپرادوری رمیده از روس و متمایل به غرب بود که اخوانی های مغرور سرگردان در کوچه ها و پس کوچه های گمنامی و پناه برده به دشمن افغانستان و نگهداری شده در آستین توطئه، یکشنبه مورد توجه دول و سازمان های اطلاعاتی دول امپریالیستی غربی و دول مرتجع عرب و عجم قرار گرفته و از فرش به عرش صعود کردند.

در چنین شرایطی در پیامد کودتا و بر زمینه خیزش های خود انگیزه توده نی؛ مسعود با پشتوانه وافر و بی دریغ سیاسی، مالی، تسلیحاتی - لوژستیک و مشورتی دول و سازمان های اطلاعاتی فرانسه، امریکا و پاکستان و با برنامه آنها، در جوزای ۱۳۵۸ش در راس یک گروه مسلح غیربومی از نورستان وارد پنجشیر شده و در ۱۷ سرطان در حالی که فرمانده عمومی جبهه پهلوان احمد جان بود، نخستین دسته های منظم چریکی تحت امرش را در دره پنجشیر ایجاد کرد و با امکانات مادی به دور خود جمع کرد.

قابل یادآوری است که قبل از داخل شدن مسعود به دره پنجشیر، جنگ هایی با مرکزیت پنجشیر در مربوطات آن ولسوالی و حومه مثل دره شتل، کوه های سرخ و اندراب به ابتکار و با امکانات داخلی آغاز شده بود. پهلوان احمد جان در رهبری جبهه مردمی پنجشیر قرار داشت و مردم پنجشیر و مناطق حومه او را به مثابه زعيم مقاومت پذیرفته و در محور وی خود را بسیج نموده بودند.

در آن هنگام (بهار و تابستان ۱۳۵۸ش) اعضای "جبهه متحد ملی افغانستان" به رهبری زنده یاد مجید که تازه تاسیس شده بود همراه با بخش تشکیلاتی که به مثابه یکی از ستون های "ساما" در ایجاد این سازمان سهم گرفت، برای توحید، همسویی و انسجام رزمندگان پنجشیر حضور و سهم فعال داشتند.

مسعود در ابتداء نقشی در جبهه نداشت. لذا محیلانه همانند مار آستین با امکانات وافر مالی - تسلیحاتی دریافتی از پشت جبهه پاکستان، به جوانان بی خبر از نیرنگ هایش سلاح داده و با احتیاط و مماشات با گروه های مسلح احمد جان در منطقه برخورد می کرد. مسعود از همان روز اول

موضع نو استعماری، با سیاست و اقدامات فاشیستی و انحصارگری در کشوری عقب نگه داشته شده و دارای ساختار اجتماعی مختلط، تمام طبقات و اقشار تحت ستم و استثمار کشور را که در آن روزگار در صف خلق جایگاه داشتند، علیه خود و ارباب توسعه طلب روسی اش برانگیخت. این کودتا هم از منظر طبقاتی در بُعد ملی، و هم در سطح منطقه و جهان، دولت ها، محافل و نیروهای اجتماعی - سیاسی را به اتخاذ موضع علیه خود واداشت. در داخل کشور اولین قیام خودجوش علیه رژیم کودتا در پانزدهم میزان ۱۳۵۷ش با شعار "مسلمان برخیز که برادرت کشته شد!"، در دره های طوفان خیز نورستان به راه افتاده و به زودی تا بهار سال بعد پژواک و پیام آن تا هرات، دره صوف، دهنه غوری، پنجشیر، پروان و کابل رسید و رستاخیز خودجوش توده نی اقصی نقاط کشور را به جهنمی سوزان و دادگاه مردمی برای کودتاچیان مزدور استعمارگر مغرض، حيله گر و ریاکار روسی مبدل ساخت.

جنایت ۷ ثور و "مرحله تکاملی" آن جنایت در ششم جدی ۱۳۵۸ش آتش جنگ سرد میان دو بلاک امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی را افروخته و دامن زد. در آن روزگاری که بزرگ ترین مرکز انقلاب جهانی و حامی خلق های تحت ستم جهان، خود به بزرگترین مرکز ضد انقلاب جهانی و مقر تزاران نوین برای صدور ضد انقلاب، برای تجاوزات و مداخلات ضد انقلابی و نو استعماری علیه خلق ها، ملل و کشور های تحت ستم و معروض به تجاوز و مداخله مبدل شده بود، عکس العمل دولت ها و نیرو های حاکم بر کشور ها، نه دفاع از خیزش خود به خودی مردم افغانستان و زمینه سازی برای تکامل آن در راستای انسجام و سرنگونی رژیم کودتا و دفع توسعه طلبی روس از موضع منافع ملی و تاریخی مردم افغانستان، بلکه تقویت نیرو های تاریخی حامی فئودالیسم و کمپرادوریسم متمایل به غرب و ارتجاع منطقه بالوسيله کوتاه کردن دست تطاول و تحرکات توسعه طلبانه حریف روسی و در نهایت تسجیل رهبری نیرو های ارتجاعی مدافع فئودالیسم و کانالیزه کردن مقاومت ملی مردم افغانستان با منافع و استراتژی یک جانب جنگ سرد بود.



نبرد ضد استعمارگر روسی و ایادی یومی اش و توسل به توطئه دریغ نمی ورزید. مردم افغانستان محمد محقق خون آشام حزب وحدت را استاد توطئه نام اده اند، اما مسعود، این جلاد کج کلاه در توطئه استاد محقق بود و بدین وسیله او انسان های زیادی را سر به نیست کرد که سرشان به تشنه می ارزید. یکی از افرادی که از آوان طفولیت تا نوجوانی و جوانی بر حسب روابط اجتماع و سیاسی در تماس نزدیک با حلقه مسعود و مسعودیان بوده و مدعی است که بار ها در منزل پدری اش میزبان مسعود بوده، به او خدمت کرده و دست های مسعود را شسته است، حاصل چشم دید چندین ساله مستقیمش از شخصیت مسعود و روانشناسی اش را این طور نزد نگارنده جمع بندی کرد:

" مسعود آدمی را دوست داشت که کمتر از مسعود فهمیده می بود، در برابرش استدلال نمی کرد و یا فهم خود در قضایا را نزد مسعود بروز نمی داد، به راستی او برده مطیع و بلی گوی می خواست، نه انسان فهمیم. استدلال و ابراز نظر در موضوعی و یا فهم بیشتر از مسعود، سر حاصیش را می خورد و قربانی توطئه و خنجر زدن از پشت در جریان جنگ توسط جلادان خاص احمد شاه مسعود می شد. مسعود اخوانی هم مانند سایر اخوانی ها در وابستگی برده وار به استخبارات چندین دستگاه جاسوس پروری، در برابر استقلال کشور، حاکمیت ملی مردم و داشته های مادی و معنوی و آثار تاریخی با بی اعتنائی و برباد گری و غارتگری عمل کرد که نمونه های آن در ادامه این نگارش می آید. با این شناخت تجربی و منطقی از مسعود و مسعودیان، می پردازیم به ادامه این نوشته.

در ابتداء مسعود - این اخوانی تشنه قدرت، جلادی و خون آشامی خود را با ترور پهلوان احمد جان در یک کمین قبلاً تدارک دیده شده نشان داد و متعاقب آن در زمستان سال ۱۳۵۹ش در حالی که وطن در اشغال روس اشغالگر بود، به تعداد ۱۲۰ تن از اعضاء و هواداران سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" و اعضای "جبهه متحد ملی افغانستان" در دره پنجشیر را دستگیر نموده و به زندان انداخت.

سرانجام سردهسته دلیر جلادان اخوانی امپریالیسم و ارتجاع و دستور گرفته از بیرون، به احتمال قوی با وساطت

قدوم نا میمونش به دره پنجشیر، برنامه داشت تا به هر رنگ و نیرنگی جبهه جنگ میهنی پنجشیر را از عناصر ملی - انقلابی به قیمت تصفیه های خونین و توطئه های ناجوانمردانه پاکسازی کند. بناءً مسعود طبق دستور از همان بدو امر در صدد حمله بالای گروه های مسلح احمد جان به قصد پاکسازی و یک دست ساختن قدرت بود و منتظر فرصت مناسب ماند.

به رغم نیکنامی و نام آوری، پهلوان احمد جان و رهبری جبهه مستقل پنجشیر در کوتاه مدت قادر نبودند. با تسلیح جوانان خواهان سلاح و آماده نبرد، عطش مبارزاتی آنان را پاسخ گویند. از جانب دیگر، توت و تلخان و نان خشک جبهه مردمی با دیگ های پلو تهیه شده با دالر و کلدان مسعود اخوانی نمی توانست برابری کند. تحرکات تخریبی و سبوتاژ مسعود که تلاش می نمود تا احمد جان را بدنام سازد و بر پایه امکانات بادآورده مادی - تسلیحاتی خود را در رهبری جبهه برساند. احمد شاه مسعود با وجود پهلوان احمد جان، موشی بود که خود را در برابر پیل می دید. لذا برای مطرح ساختن خود، برای اجرای برنامه اربابان بیرونی اش بابت تهی ساختن رزمگاه پنجشیر از وجود مبارزان مستقل و متکی به خود ملی - انقلابی را روی دست گرفت.

قبل از پرداختن به عملکرد و کارنامه های ضد ملی و جنایتکارانه مسعود، مسعودیان و همگنان اخوانی اش در عرصه های نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، قومی و زبانی؛ تذکر نکات زیرین در مورد شخصیت فکری، استبداد، تکبر، خود آرای، توطئه گری، دام گستری، چسبیدن به قدرت و رسیدن به آن به هر قیمت، ضرور است. او در مکتب اخوانیت درس تیزاب پاشی آموخت و در دبستان (ISI) از هر گونه احساس و تعهد ملی در قبال وطن، هموطن و داشته های وطن تهی شد. نزد مسعود جنگسالار و امثالش هدف وسیله را توجیه می کرد و پس از معدوم شدنش، مسعودیان تا همین امروز، همین اصل را در خود فروشی و معامله گری و رسیدن به هدف ناپاک (قدرت) به کار بسته اند. مسعود از همان بدو ورود به دره پنجشیر تا واپسین دم - چه در پنجشیر، چه در پروان - کاپیسا و اندراب و چه در ولایات شمالی و کابل - برای نیل به هدف از ارتکاب جنایت و ریختن خون بیگناهان میهن، مبارزان



خون بی گناهان میهن، به خون رشید ترین و دلیرترین رزمندگان سرافراز نبرد آزادیبخش ضد روسی رنگین ساخت، ولی این همه خون نتوانست عطش خون این خون آشام وحشی را فرو نشاند. در ادامه موارد بیشتر خونریزی و شرارت و توحش ذاتی این هیولای تشنه به خون انسان ها را می آوریم.

پس از این تصفیه خونین، مانع بزرگ دیگر بر سر راه مسعود به سوی جنوب، حضور فعال توده نی، تشکیلاتی و نظامی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در دو ولایت پروان و کاپیسا به اضافه منطقه کوهدامن بود. مسعود همزمان با حزب اسلامی از سوی جنوب شرق، حملات کین توزانه را بالای مواضع ساما در مناطق کوهستان و گلپهار به راه انداخته و مانع حملات متشکل و سازمان یافته "ساما" بر مواضع روس ها و مزدورانش می شدند که تلفاتی نیز داشت. ولی "ساما" با توجه به اصل تضاد عمده در آن مقطع تاریخی، به منظور اجتناب از درگیری با اخوانی ها و جنگ برادرکشی، در ماه عقرب سال ۱۳۵۹ش نیروهایش را ابتداء قبل از آن تاریخ از کاپیسا و سپس از پروان بیرون کشیده و به کوهدامن عقب نشینی کردند. پس از بیرون رفتن نیرو های "ساما" از کاپیسا و پروان، آن دو ولایت صحنه تاخت و تاز اخوانی ها، جنگ های برادرکشی و تصفیه های خونین قریه به قریه شد که تبعات مخرب آن تا همین حالا در بخش های اجتماعی، فرهنگی، قومی و انتقام گیری ادامه دارد.

پس از آرامش خاطر یافتن از سمت جنوب، مسعود متوجه جبهه مردمی اندراب در همسایگی پنجشیر شد. گفتنی است که "جبهه مردمی اندراب" تحت فرماندهی "مامور علم" اندرابی یکی از کادر های سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" علی رغم محدودیت ها و مشکلات عظیم مادی - تسلیحاتی در پیشبرد جنگ مقاومت ملی علیه روس اشغالگر و ایادی آن، بر اساس اصل اتکاء به خود کلاً با داشتن حال و هوا و ارزش های متفاوت از ساحات تحت سیطره اخوان، در کوتاه مدت درخشش و پیروزی های خوب مبارزاتی و تایید مردمی را از آن خود کرده و همچون سایر جبهات مستقل مقاومت ملی ضد استعماری در اکنااف کشور، از نگاه نظری و عملی می رفت تا بدیل مستقل از اخوان و فارغ از

سازمان اطلاعات فرانسه میان مسعود و منابع اطلاعاتی روس، این دلاوران مقاومت گر جنگ آزادیبخش ملی در دره پنجشیر را در نتیجه یک تفاهم مشترک عملی میان اطلاعات سوسیال امپریالیسم اشغالگر شوروی، امپریالیست های غربی و ارتجاع کشور و منطقه، به تاریخ بیست و دوم ماه سنبله سال ۱۳۶۰ش یک جا از بلندی های چاه آهو به زیر پرتاب کرده، به رگبار بسته و سنگ ها را روی اجساد آنان لول دادند. خون های پاک این قربانیان اولین جنایت مسعود جلاد و اربابانش، به هم آمیخته و اجساد مشبک شان در همتاجا زیر خاک و سنگ کنار هم مدفون شده و تا مدت ها به عنوان یک منطقه قرنطینه از انتظار دور بود.

(منظره ای را که در عکس بالا می بینید، محل اعدام و گور دسته جمعی تعداد ۱۲۰ تن از پاکباز ترین جوانان رشید جنگ آزادیبخش ملی ضد تجاوز روس اشغالگر از میان اعضاء و هواداران سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) و جبهه متحد ملی افغانستان در پای زندان "چاه آهو" در ارتفاعات دره ریوت در پنجشیر است. این جاودانگان به دستور امپریالیسم و ارتجاع و به دست جلاد جوان اخوانی آنان، احمد شاه مسعود خون آشام، جاودانه شدند و در گور دسته جمعی آرمیدند.)



منظره ئی را که در عکس بالا می بینید، محل اعدام و گور دسته جمعی تعداد ۱۲۰ تن از پاکباز ترین جوانان رشید جنگ آزادیبخش ملی ضد تجاوز روس اشغالگر از میان اعضاء و هواداران سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) و جبهه متحد ملی افغانستان در پای زندان "چاه آهو" در ارتفاعات دره ریوت در پنجشیر است. این جاودانگان به دستور امپریالیسم و ارتجاع و به دست جلاد جوان اخوانی آنان، احمد شاه مسعود خون آشام، جاودانه شدند و در گور دسته جمعی آرمیدند.

طوری که در فوق شرحش رفت، این اولین جنایت سازمان یافته و با برنامه مسعود جلاد بود که دست و دامانش را به



فرهنگی و اطلاعاتی در امر ایجاد "شورای نظار" و ساحة گسترش آن در چند ولايت شمال هندوکش به اضافه پروان و کاپيسا داشت. تبعات چند جانبۀ آن روی نیرو های مقاومت، مناسبات با دشمن اشغالگر و سائر عرصه ها ايجاد نوشته جداگانه مينمايد .

فائق رستاقی

جما

بوده آزادی و آبدی ز ارمان جما
رهروان با جان بیسته عهد و پیمان جما
بیسته اند درب مکاتب را تروریستان شوم
باز خواهد کرد این در دست گردان جما
با (مسیرش) خوش درخشد در مسیر زنده گی
نور دانش میفشاند پرتو افشان جما
بشکند تبعیض و ظلم این تروریستان شوم
نوده آهر بار گردد با دبستان جما
انقلاب خلق سوژد باره ی ظلم و ستم
بازارد زنده گی شاد یاران جما
زیر بار سایه ی شب نوده ها در مانده شد
بشکند این ظلم ها را مرد میدان جما
کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»

سیطره ارتجاع اسلامی منطقه و امپریالیسم غربی را سنتز و ارانه کرده و این فکر را در اذهان عامه مردم افغانستان مطرح سازد. مسعود جلاذ با نیروی برتر مثل جبهه پنجشیر "جبهه مردمی اندراب" را تار و مار کرده و دو تن از فعال ترین رزمندگان سامانی توسط مسعود جلاذ برای سال ها در عقب دروازه های بسته و فضای تار زندان چاه آهو زندانی بودند. یکی از این دو رزمنده اسیر سامانی "مأمور علم اندرابی" فرمانده و مسئول جبهه مردمی و مستقل مقاومت ملی در دره "اندراب" ولایت بغلان بود و دیگرش همزم سامانی وی "داکتر معروف" طبیب حاذق و فداکار "جبهه مردمی اندراب" از ولایت کاپيسا.

احمد شاه مسعود که برای رسیدن به قدرت و شهرت، هیچ مانع و رادع اخلاقی، انسانی و ملی نمی شناخت، برای گسترش ساحة قدرتش که از ابتداء با کمک مادی - تسلیحاتی، حمایت سیاسی و مشورتی و دستور دهی سازمان های اطلاعاتی فرانسه، سیای آمریکا، سائر دستگاه های اطلاعاتی دول غربی و نظامیان و (ISI) پاکستان برخوردار بود و جواسیس، نظامیان و مشاوران آن سازمان ها در هیأت خبرنگار، کارمند طبی، معدن شناس و غیره در کنار مسعود بودند، به وی دستور و برنامه می دادند و او را بزرگ جلوه می دادند.

در حالی که افغانستان در اشغال نیروهای اشغالگر سوسیال امپریالیسم توسعه طلب و متجاوز روس بود و آتش جنگ مقاومت ملی مشتعل، ایده تماس گیری احمد شاه مسعود با نظامیان و جواسیس روسی در ذهن مسعود خلق شد. احمد شاه مسعود در ماه سرطان ۱۳۶۱ ش (۱۹۸۲ م) با نماینده سپاه چهل روس موافقتنامه آتش بس و کمک متقابل را به امضاء رسانید. با امضای دو توافقنامه با جنرال های قوای اشغالگر روسی، مسعود و جبهه تحت امرش در پنجشیر و حومه به ویژه در جنوب تونل سالنگ در مناطق جبل السراج، گلبهار، مناطقی در کاپيسا، پروان تا بگرام از لحاظ نظری و عملی، به محافظان و ملیشه های حافظ نیرو های اشغالگر روسی میل شدند. امضای دو پروتوکول آتش بس با روس ها در ادامه پاک سازی ها و در آستانه ایجاد "شورای نظار" و به مقصد گسترش آن در چندین ولایت شمالی کشور، تبعات سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی،



22

اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان

**دختر 6 ساله در هلمند در بدل 200 هزار روپیه
پاکستانی به نکاح مرد 60 ساله درآمد .**

طالبان اعلام کرده‌اند که یک دختر شش‌ساله در ولسوالی گرمسیر هلمند، در بدل 200 هزار روپیه پاکستانی به نکاح یک مرد 60 ساله درآمد است.

دفتر رسانه‌ای طالبان در هلمند روز یکشنبه، 8 سنبله، با نشر خبرنامه‌ای گفته که پدر این کودک دخترش را در بدل این مقدار پول و با رضایت خود به نکاح یک مرد سال‌خورده درآورده است.

طالب مسلح بر سر پول گاز، کارمند پمپ تیل را به گلوله بست

یک رویداد تکان‌دهنده در جاده دارالامان کابل؛ جایی که به گفته شاهدان، یک مشاجره ساده بر سر پول گاز به شلیک گلوله و مرگ یک کارمند پمپ تیل انجامید.

ثناالله، کارمند پمپ تیل «خالد پترولیم»، به‌گونه سهوی مقدار بیشتری گاز به موتر یک جنگجوی طالب ریخته بود و از او خواسته بود هزینه گاز اضافی را بپردازد. اما جنگجوی طالب حاضر نشده بیشتر از ۱۵۰ افغانی پرداخت کند.

مشاجره بالا گرفت و سرانجام، این عضو مسلح طالبان سلاحش را بیرون کشیده و ثناالله را به قتل رسانده است. بسم‌الله، آشپز پمپ نیز در این تیراندازی زخمی شده است. گزارش‌ها حاکی است که این فرد در ریاست حفاظت زندان‌های کابل وظیفه دارد.



۱۵۰ افغانی؛ بهای جان یک کارگر در کابل!
طالب مسلح بر سر پول گاز،
کارمند پمپ تیل را به گلوله بست



به گفته طالبان، پدر این دختر به مواد مخدر معتاد بوده و به‌دلیل مشکلاتی که داشتند، فرزندش را در بدل پول به نکاح داده است.

منابع محلی پیش‌تر نیز گفته بودند که یک مرد 80 ساله در ولسوالی نادعلی ولایت هلمند با یک دختر هشت ساله نکاح کرده است.

این رویدادها در حالی رخ می‌دهد که ازدواج‌های زیر سن در افغانستان افزایش یافته و کودکان، به‌ویژه دختران، در معرض ازدواج‌های اجباری قرار دارند.

فقر و مشکلات اقتصادی نیز از عوامل اصلی این وضعیت دانسته می‌شود و گزارش‌ها نشان می‌دهد که برخی خانواده‌ها برای تامین نیازهای مالی، دختران خود را در بدل پول به ازدواج می‌دهند یا به فروش می‌رسانند.

150 افغانی؛ بهای جان یک کارگر در کابل!

یک اختلاف چند افغانی؛ یک جنازه و یک خانواده داغدار! این حادثه تصویری تلخ از حاکمیت تفنگ و زور در افغانستان تحت سلطه طالبان ارائه می‌کند؛ جایی که منتقدان می‌گویند افراد مسلح طالبان خود را بالاتر از قانون می‌دانند و شهروندان عادی در برابر آنان دست خالی‌اند. اگر یک کارمند پمپ تیل بر سر چند افغانی کشته می‌شود، پرسش این است: شهروند عادی در برابر تفنگ یک طالب به کجا پناه ببرد؟

طالبان اگر خود را حکومت می‌دانند، باید پاسخ دهند:

قاتل ثناالله کیست؟

چرا سلاح دولتی علیه یک شهروند استفاده شد؟

و چه کسی در برابر این قتل پاسخ‌گو خواهد بود؟

افغانستان نیازمند قانون و عدالت است، نه حاکمیت ملیشه‌ها و مصونیت افراد مسلح.

کابل؛ جسد سلاخی‌شده کودک شش‌ساله پیدا شد

نیروهای مسلح جمهوری افغانستان یا ائتلاف بین‌المللی تحت رهبری آمریکا کشته و 77 هزار تن دیگر زخمی شدند. بیشتر در وبسایت بی‌بی‌سی‌دری بخوانید



متأسفانه شکنجه و بدرفتاری با انسان‌های بی‌گناه
د افغانستان به یک امر روزمره تبدیل شده است. در تازه‌ترین مورد، اسرائیل ولد ولی‌الله، زینت ولد محی‌الدین، قلندر شاه ولد فضل مولا و عبدالواجد ولد عبدالباقي در ولایت نورستان، به شکل وحشیانه‌ای توسط قوماندان امنیه نورستان شکنجه شده‌اند.

عکس‌ها و ویدیوهایی که آثار شکنجه بر بدن آنان دیده می‌شود، بسیار زننده و تکان‌دهنده بود، به همین دلیل از نشر آن‌ها خودداری کردم. 14 اگست 2026
از صفحه: نظری راهپو

منابع محلی از ولایت هرات:

ساعت ۶ عصر تاریخ ۱۳ / ۶ / ۱۴۰۵، در منطقه نمبر یک هرات، یک شهروند بی‌گناه در حال پر کردن کپسول گاز خود بود که ناگهان یک موتر نوع لوکسل با پنج سرنشین مسلح وابسته به طالبان وارد تانک تیل شد. یکی از آنان ابتدا فرد بی دفاع را لت و کوب کرد و سپس دیگری با تفنگچه مکاروف، ۸ مرمی به سمت سر او شلیک کرد و او را در برابر چشمان ده‌ها تن به قتل رساند.

بعداً چند عسکر مربوط به پوسته نمبر یک آمدند، اما چیزی نگفتند و کاری نکردند؛ چون دیدند که قاتلان، افراد خودشان هستند.

قاتلان پس از به قتل رساندن آن بی‌گناه، با خاطری آسوده درهم آنجا نماز خواندند و سپس به آرامی از محل خارج شدند. هیچکس نپرسید، هیچکس نایستاد، هیچکس جرات نکرد.

منابع محلی در کابل از پیدا شدن جسد سلاخی‌شده یک کودک شش‌ساله به نام فاطمه خبر می‌دهند.

به گفته منابع، فاطمه چند روز پیش از کوچه ملا مدیر در مربوطات پلچرخ ناپدید شده بود و جسد او بعداً در ساحه «لرمو کونج» در شرق ناحیه ۲۱ کابل پیدا شده است؛ در حالی که اعضای بدنش جدا شده بود.

خانواده فاطمه خواهان شناسایی و بازداشت فوری عاملان این جنایت هستند.

افزایش رویدادهای جنایی در کابل، نگرانی‌های جدی درباره وضعیت امنیتی پایتخت ایجاد کرده است؛ این در حالی است که طالبان بارها از تأمین «امنیت سرتاسری» سخن گفته‌اند. کودک شش‌ساله چه تهدیدی برای کسی بود؟ چرا امنیت خانواده‌ها تأمین نمی‌شود؟

10 سنبه 1405 شمسی



ملل متحد: قربانیان جنگ افغانستان «بدون عدالت» رها شده‌اند.

ملل متحد روز سه‌شنبه اعلام کرد که بیشتر قربانیان غیرنظامی جنگ افغانستان در فاصله سال‌های 2001 تا 2021 «بدون عدالت، جبران خسارت یا حتی توجه به رنج‌هایشان» رها شده‌اند.

یکی از باشندگان کابل نیز به خبرگزاری فرانسه گفت: «جهان ما را فراموش کرده است.»

آمریکا پس از حملات یازدهم سپتامبر 2001 مداخله نظامی خود را در افغانستان آغاز کرد؛ اقدامی که آغازگر دو دهه جنگ و درگیری بود و در آن غیرنظامیان متحمل انواع خشونت و نقض گسترده حقوق خود شدند.

یوناما، هیئت معاونت ملل در افغانستان، اعلام کرده است که بیش از 40 هزار غیرنظامی در حملات طالبان، گروه جهادی دولت اسلامی (داعش) و همچنین در جریان عملیات



به گفته منابع، جسد این کودک صبح امروز در حالی از بند آب پیدا شد که نخست به سرش ضربه زده شده بود. آنان افزودند که این رویداد در مرکز ولایت خوست رخ داده، تاکنون علت قتل این کودک معلوم نیست و هیچکس در پیوند به آن بازداشت نشده است.

خویشاوندان نزدیک این کودک می‌گویند که بند آب از خانه‌شان چند کیلومتر دور است و به گفته آنان، او به صورت عمدی به قتل رسیده و بعداً جسدش به آب انداخته شده است. گفتنی است که در ماه‌های پسین کودک‌ربایی، قتل و سرقت‌های مسلحانه افزایش یافته است، اما آن هم طالبان مدعی تامین امنیت سراسری در کشور هستند.

مقامات طالبان ونیز آنادولو رسانه دولتی ترکیه گفته اند :

که ابراهیم کالین، رئیس سازمان استخبارات ملی ترکیه، روز چهارشنبه «۲۵ سنبله» برای گفتگوهای امنیتی با مقام‌های بلندپایه طالبان، در یک سفر نادر به افغانستان رفته است.

خبرگزاری آنادولو گزارش داده که کالین در جریان این سفر، با همتای افغان خود، عبدالحق وثیق، رئیس عمومی استخبارات حکومت طالبان، در کابل دیدار کرد.

به اساس گزارش، او با چهره‌های کلیدی حکومت طالبان از جمله ملا عبدالغنی برادر، معاون اقتصادی ریاست‌الوزرا، ملا محمد یعقوب مجاهد، وزیر دفاع و سراج‌الدین حقانی، وزیر امور داخله حکومت طالبان، گفت‌وگو کرده‌است.

دو طرف تأکید کرده‌اند که محور اصلی این گفتگوها بر تعمیق روابط دوجانبه و تقویت همکاری‌های استخباراتی در زمینه مبارزه با تروریسم، قاچاق انسان و مواد مخدر استوار بوده است.

آنادولو افزوده که ابراهیم کالین به کندهار محل اقامت هبت‌الله آخندزاده، رهبر این گروه، هم رفته است. در یک تحول جداگانه، وزارت دفاع حکومت طالبان روز چهارشنبه در صفحه اکس نوشت که ملا محمد یعقوب مجاهد، وزیر این وزارت، در کابل با حمد بن خمیس الکبیس، از معاون شورای امنیت ملی قطر، دیدار کرده و دو طرف درباره گسترش روابط دوجانبه و همکاری‌های امنیتی گفتگو کرده‌اند.

قطر و ترکیه سال‌هاست به‌عنوان پل‌های اصلی ارتباطی میان طالبان و جامعه جهانی عمل می‌کنند، اما تا اکنون به جز از روسیه هیچ کشوری حکومت طالبان را به رسمیت نشناخته است.

این یعنی هر لواط‌زاده‌ای در هرات و ولایات، هر کاری که بخواهد، می‌تواند انجام دهد. قانون، مانع آن‌ها نمی‌شود. آن‌ها در شهر، هر کسی را که بخواهند، به قتل می‌رسانند و هیچکس جرات پرسش ندارد.



خوست: منابع محلی از خوست می‌گویند :

که یک کودک در این ولایت پس از به قتل رسیدن، در بند آب انداخته شده است.

این منابع، روز پنج‌شنبه، ۱۹ سنبله، به روزنامه‌ها و مطبوعات گفتند که پس از ناپدید شدن، جسد این کودک پیدا شده است.



براساس اطلاعات، این کودک اکرام‌الله نام داشت و پس از چاشت روز گذشته از مقابل خانه خود ناپدید شده بود.

23

اخبار و وقایع مهم اروپا و جهان

بریکس در دهلی نو: تاکید دوباره بر دلارزدایی و
اصلاح ساختارهای مالی جهانی



هجدهمین نشست سران بریکس روزهای ۲۱ و ۲۲ شهریور ۱۴۰۵ در دهلی نو برگزار شد؛ نشست که هند با شعار «تاب‌آوری، نوآوری، همکاری و پایداری» میزبان آن بود. رهبران کشورهای عضو از جمله شی جین‌پینگ، ولادیمیر پوتین، مسعود پزشکیان، سیریل رامافوسا و نارندرا مودی در این اجلاس حضور داشتند.

بریکس که اکنون در قالب «بریکس پلاس» بیش از ۴۰ درصد جمعیت جهان و حدود یک‌چهارم اقتصاد جهانی را دربر می‌گیرد، در پایان نشست بر سر انتشار یک بیانیه مشترک به توافق رسید؛ بیانیه‌ای ۴۵ صفحه‌ای که با عنوان «بیانیه ۲۰۲۶ دهلی نو» شناخته می‌شود و محور اصلی آن تلاش برای کاهش وابستگی به دلار در مبادلات اقتصادی میان اعضاست.

در این سند تأکید شده که کارگروه ویژه بریکس، موضوع «قابلیت همکاری فرامرزی کانال‌های پرداخت» و استفاده از ارزهای ملی برای تسویه تجاری را بررسی کرده و موظف است مسیر ایجاد پرداخت‌هایی «سریع، کم‌هزینه، شفاف و ایمن» را ادامه دهد. نقش «بانک توسعه جدید» نیز به عنوان موتور ارزی اعضا برجسته شده است.

بیانیه همچنین نسبت به بحران‌های خاورمیانه، تهدیدهای هسته‌ای و گسترش تحریم‌های یکجانبه هشدار می‌دهد.

هرچند نامی از ایالات متحده برده نشده، اما انتقاد از «تعرفه‌های یکجانبه و اقدامات حمایت‌گرایانه» در متن دیده می‌شود؛ موضوعی که در فضای تهدیدهای اخیر دونالد ترامپ علیه تلاش‌های دلارزدایی بریکس معنا پیدا می‌کند.

مقام‌های هندی در حاشیه اجلاس اعلام کردند که «ارز مشترک بریکس» فعلاً در دستور کار نیست، اما تسویه دوجانبه با ارزهای محلی به عنوان راهی عملی برای کاهش هزینه‌های تجارت دنبال خواهد شد. این رویکرد در ادامه تجربه‌های سال‌های گذشته، از بحران مالی ۲۰۰۸ تا تحریم‌های بانکی ایران و روسیه، به عنوان راهبردی برای کاهش آسیب‌پذیری در برابر فشارهای مالی غرب مطرح شده است.

تحلیلگران معتقدند تأکید تازه بریکس بر دلارزدایی و توسعه زیرساخت‌های مالی مستقل، نشان‌دهنده حرکت تدریجی این بلوک به سوی ایجاد یک شبکه پرداخت چند قطبی است؛ شبکه‌ای که می‌تواند نقش دلار در تجارت جهانی را به چالش بکشد و مسیر جدیدی برای همکاری اقتصادی میان کشورهای جنوب جهانی ترسیم کند.

پارلمان ونزولا قرارداد نفتی بی‌سابقه صدساله با آمریکا را تصویب کرد

مجلس ملی ونزولا روز سه‌شنبه ۱۰ سنبله ۱۴۰۵ (اول سپتامبر ۲۰۲۶) در نشستی فوق‌العاده، پیش از سفر برنامه‌ریزی‌شده کریس رایت، وزیر انرژی آمریکا، به کاراکاس، یک توافق انرژی دوجانبه با دولت دونالد ترامپ را تصویب کرد. به گزارش ایسنا به نقل از رویترز، این توافق به شرکت آمریکایی North American Blue Energy Partners اجازه بهره‌برداری از ۱۷ میدان نفتی ونزولا را طی یک اجازه صدساله می‌دهد که تقریباً یک‌پنجم ذخایر نفتی این کشور را در بر می‌گیرد.





ترامپ قرار داشت، بتواند پیش از انتخابات نوامبر به هوداران نشان انرژی تازه‌ای بدهد.

بسیاری از شرکت‌کنندگان در این گردهمایی، با همان نگرانی‌هایی که هنگام ورود داشتند دالاس را ترک کردند؛ نگرانی درباره چشم‌انداز جمهوری‌خواهان در انتخابات ۲۰۲۶ و این‌که حزب پس از دوران ترامپ چه مسیری را در پیش خواهد گرفت.

جیدی ونس، معاون رئیس‌جمهور، که بسیاری او را از مدعیان اصلی جانشینی ترامپ می‌دانند، در سخنرانی خود تصویری از آینده احتمالی حزب پیش روی هم حزبی‌هایش گذاشت.

ونس، در سخنرانی خود به حاضران گفت: «باید اول کار را در نوامبر تمام کنیم.»

سپس افزود: «بعد از آن، نگران این خواهیم شد که چه اتفاقی می‌افتد و گام بعدی چیست.»

در بخشی از سخنرانی ونس، حاضران شعار «۴۸» سر دادند؛ اشاره‌ای به جانشین احتمالی ترامپ که در صورت پیروزی جمهوری‌خواهان در انتخابات ۲۰۲۸، چهل و هشتمین رئیس‌جمهور آمریکا خواهد شد. ونس برای لحظه‌ای اجازه داد این شعار ادامه پیدا کند، اما سپس به سخنانش ادامه داد



در طول این گردهمایی دو روزه، فعالان حزب بر سر این موضوع اختلاف نظر داشتند که آیا برگزاری نشست‌های انتخاباتی با محوریت رئیس‌جمهوری که با پایین‌ترین میزان محبوبیت خود روی‌رو است، آن هم در شرایط نارضایتی عمومی از اقتصاد و جنگ با ایران، تصمیم درستی بوده است یا نه.

جف رایبر، رئیس حزب جمهوری‌خواه در ویرجینیا، به بی‌بی‌سی گفت: «فکر می‌کنم تاثیر خواهد داشت. دستکم به ما اجازه می‌دهد پیام کارزار را در برابر جمع بزرگی از مخاطبان بیازماییم.»

دونالد ترامپ در ۶ سنبله ۱۴۰۵ (۲۸ آگوست) از این توافق به عنوان بزرگ‌ترین معامله نفتی تاریخ نام برد و دلسی رودریگز، رئیس‌جمهور موقت ونزولا، همان روز آن را نقطه عطفی در روابط با آمریکا خواند. به گفته او، این پروژه پتانسیل ۶۵ میلیارد بشکه نفت، بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری و بیش از ۲۰۹ میلیارد دلار درآمد مالیاتی برای دولت ونزولا دارد.

دبیرکل ناتو: عملیات مین‌روبی در تنگه هرمز بر عهده ناتو نیست، اما اوضاع را زیر نظر داریم

مارک روته، دبیرکل ناتو، روز پنجشنبه ۱۹ سنبله ۱۴۰۵ (۱۰ سپتامبر ۲۰۲۶) در سفر به برلین گفت ناتو به‌عنوان یک اتحادیه، عملیات مین‌روبی در تنگه هرمز را انجام نمی‌دهد، زیرا این منطقه خارج از قلمرو پیمان آتلانتیک شمالی قرار دارد. به گزارش اکو ایران به نقل از فراو، روته افزود کشورهای عضو ناتو تحولات منطقه را به‌دقت رصد کرده و اقدامات خود را هماهنگ می‌کنند و از یک «ابتکار عمل فرانسوی-بریتانیایی» در جریان در منطقه خبر داد.

گفت برخی کشورهای عضو، از جمله لتونی و لیتوانی، بدون قرار دادن نیروهای خود در معرض خطر مستقیم، در زمینه مین‌روبی کمک می‌کنند و همه این اقدامات با هماهنگی ایالات متحده صورت می‌گیرد. این اظهارات در پی تشدید حمله‌های اخیر به کشتی‌ها و نفتکش‌ها در نزدیکی تنگه هرمز مطرح شد که این هفته قیمت جهانی نفت برنت را به بالای ۱۰۰ دلار در هر بشکه رسانده است.

چه کسی جانشین ترامپ خواهد شد؟ دغدغه پنهان برخی جمهوری‌خواهان

دنیل بوش : خبرنگار واشنگتن دالاس



جمهوری‌خواهان در دالاس گرد هم آمدند تا به کارزار خود برای انتخابات میان‌دوره‌ای رونق تازه‌ای ببخشند؛ آنها امیدوار بودند نشست‌های بی‌سابقه که تحت‌الشعاع حضور دونالد

«بزرگترین توافق نفتی تاریخ» میان آمریکا و ونزولا چیست و چرا جنجالبرانگیز شد؟

دلسی رودریگز، رئیس‌جمهور موقت ونزولا، با کلاه ایمنی قرمز رنگ شرکت ملی نفت این کشور، در کنار کریس رایت، وزیر انرژی آمریکا، هنگام بازدید از تاسیسات تولید نفت شرکت مشترک شورون و پدوسا در کمر بند نفتی اورینوکو بی‌بی‌سی موندو ۱۴ سنبله ۱۴۰۵ - ۵ سپتامبر ۲۰۲۶ توافق نفتی اعلام‌شده از سوی دونالد ترامپ با ونزولا، یکی از جنجالی‌ترین اقدام‌های رئیس‌جمهور آمریکا در قبال این کشور آمریکای جنوبی به شمار می‌رود.



اهمیت این موضوع زمانی روشن‌تر می‌شود که در نظر بگیریم رئیس‌جمهور آمریکا طی ۱۲ ماه گذشته ابتدا محاصره‌ای دریایی علیه ونزولا برقرار کرد، سپس عملیاتی نظامی برای دستگیری نیکلاس مادورو، رئیس‌جمهور وقت، انجام داد و در نهایت، به‌جای پیشبرد گذار دموکراتیک، دلسی رودریگز، معاون وقت مادورو، را به‌عنوان حاکم موقت کشور به رسمیت شناخت.

ترامپ در پیامی در شبکه اجتماعی تروث سوشال اعلام کرد که «بزرگترین توافق نفتی تاریخ» را به دست آورده است؛ توافقی که به گفته او، از طریق آن آمریکا «بدون هیچ هزینه‌ای برای مالیات‌دهندگان آمریکایی» کنترل اکثریت بیش از ۶۵ میلیارد بشکه از ذخایر اثبات‌شده نفت خام ونزولا را در اختیار خواهد گرفت.

رودریگز اندکی بعد این خبر را تایید کرد و گفت توافق، بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری و حدود ۲۰۹ میلیارد دلار درآمد مالیاتی برای دولت ونزولا به همراه خواهد داشت.

بلافاصله انتقادات و پرسش‌های تندی از سوی طیف‌های مختلف جامعه ونزولا مطرح شد.

آمریکا در حال بررسی گسترش دسترسی شرکت‌های آمریکایی به معادن طلا و مواد معدنی ونزولا است

به گزارش آکایران که روز پنجشنبه ۱۹ سنبله ۱۴۰۵ (۱۰ سپتامبر ۲۰۲۶) منتشر شد، دولت آمریکا در حال بررسی راه‌هایی برای افزایش دسترسی شرکت‌های آمریکایی به معادن ونزولا، به‌ویژه طلا و سایر مواد معدنی راهبردی است. بر پایه این گزارش، دولت آمریکا حتی احتمال صدور یک فرمان اجرایی در حوزه مواد معدنی حیاتی ونزولا را بررسی کرده و مقام‌های آمریکایی با شرکت‌های فعال در حوزه معدن درباره امکان سرمایه‌گذاری در این بخش گفت‌وگو کرده‌اند، هرچند تصمیم نهایی درباره فرمان اجرایی هنوز گرفته نشده است. وزارت خزانه‌داری آمریکا نیز در ماه سپتامبر مجوزهای مرتبط با فعالیت در بخش زغال‌سنگ و مواد معدنی ونزولا از جمله طلا را تمدید یا اصلاح کرده است.



بر پایه گزارش‌های رویترز که اکو ایران به آن استناد کرده، بخش قابل توجهی از داده‌های زمین‌شناسی ونزولا قدیمی است و ارزیابی دقیق ظرفیت واقعی بخش معدن این کشور را دشوار می‌کند؛ کمر بند طلای اورینوکو در نزدیکی مرزهای ونزولا با گویان و برزیل یکی از کانون‌های اصلی توجه است، هرچند بخش‌هایی از آن تحت کنترل گروه‌های غیرقانونی قرار دارد. پارلمان ونزولا نیز در اپریل ۲۰۲۶ قانون تازه‌ای برای تشویق سرمایه‌گذاری در بخش معدن تصویب کرد که مالکیت دولتی ذخایر معدنی را حفظ می‌کند و برای برخی مواد معدنی حق امتیازی تا سقف ۱۳ درصد ارزش ناخالص تولید در نظر می‌گیرد.



24

به مناسبت سالگرد وفات رفیق مانو تسه تونگ!



میراث نامیرای مانو تسه تونگ!

سالگرد وفات رفیق مانو در شرایطی فرا می‌رسد که افغانستان در سیاه‌ترین مقطع تاریخی خود قرار دارد. اما گزاره جاودانه مانو که «شورش علیه مرتجعین بر حق است»، جان‌مایه حرکت توده‌هاست. رهایی زنان زحمت‌کش و پرولتاریای افغانستان نه از طریق لابی‌گری دالری در هتل‌های دبی، دهلی، تهران، دوحه، واشنگتن، بروکسل، جنو، لندن و پاریس، نه با تکیه بر سازمان ملل امپریالیستی، بلکه تنها از طریق سازماندهی مخفی پیشاهنگ، اتکا به توده‌ها و برپایی طوفان جنگ خلق میسر خواهد شد.

بزرگ‌ترین تاکید و دستاورد تنوریک مانو در آخرین سال‌های حیاتش، اثبات این حقیقت بود که مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم تمام نمی‌شود و سرمایه‌داری می‌تواند در پوشش جدید از درون دستگاه حاکم بازتولید شود. امروز در

افغانستان، رژیم طالبان با روبنای ایدئولوژیک شریعت و ادعای "استقلال و بیت‌المال"، توده‌ها را تحمیق می‌کند.

اما اندیشه مانو به ما می‌آموزد که به زیربنا نگاه کنیم. سران طالبان دست‌کم از ۱۵ اگوست ۲۰۲۱ بدین‌سو، به سرعت در حال تبدیل شدن به یک طبقه جدید از بورژوازی بوروکراتیک و ملاها هستند. اعلان اراضی و شهرک‌ها به عنوان املاک اماراتی، غارت معادن به سود انحصارات شرقی (چین)، انعقاد قرارداد نفت و گاز با شرکت دلتا عربستان سعودی در حضور زلمی خلیل‌زاد نماینده آمریکا در معامله ننگین دوحه و توزیع امتیازات ارضی میان فرماندهان نظامی، فاشیسم عریان فرهنگی، زبانی، مذهبی و بوروکراتیک - فنودالی است که مانوئیزم به دقیق‌ترین شکل آن را افشا و ماتریالیسم اقتصادی آن را کالبدشکافی می‌کند (مأخذ شماره ۱ و ۴).

جریان ارتدوکس چپ همواره با جزم‌گرایی، فرمول‌های قیام شهری کارخانه‌ها را برای افغانستان تجویز می‌کردند فرمولی که در جامعه‌ای بدون طبقه کارگر صنعتی بزرگ، به کودتاهای نظامی و وابستگی به ارتش خارجی ختم شد.

مانو تسه تونگ با درک عمیق از جوامع نیمه‌فیودالی و نیمه‌مستعمره، استراتژی جنگ خلق طولانی‌مدت و محاصره شهرها از طریق روستاها را تنوریزه کرد (مأخذ شماره ۲). جغرافیای کوهستانی، صعب‌العبور و بافت دموگرافیک روستایی افغانستان، انطباق بی‌نظیری با این تز مانوئیستی دارد. در شرایطی که فاشیسم فرهنگی، زبانی و مذهبی طالبان شهرهای بزرگ را به پادگان‌های نظامی تبدیل کرده، حومه‌ها و روستاها بستر اصلی نارضایتی طبقاتی هستند. ایجاد پایگاه‌های استقرار مخفی در کوهستان‌ها، آگاه‌سازی دهقانان بی‌زمین و پیشبرد مبارزه چریکی مسلحانه، تنها راه درهم‌شکستن ماشین سرکوب کابل است (مأخذ شماره ۵).

مانو در رساله درخشان خود «دربارۀ تضاد» تبیین کرده که در هر مرحله از تکامل جامعه، یک تضاد اصلی وجود دارد که حل آن راه را برای حل سایر تضادها باز می‌کند. در افغانستان تحت حاکمیت طالبان، تضاد اصلی میان جبهه متحد خلق (شامل زنان تحت آپارتاید جنسیتی، کارگران، دهقانان و ملیت‌های محروم تحت ستم) از یک سو، و اقلیت فاشیست، فنودال و کمپرادور حاکم (طالبان و بادران غربی و شرقی شان) از سوی دیگر است.

تز مانو درباره «انقلاب دموکراتیک نوین» دقیقاً پاسخ به این تضاد است (مأخذ شماره ۳). گام اول در افغانستان، سوسیالیسم فوری نیست؛ بلکه قطع دست امپریالیسم



سوسیال-امپریالیسم چین). آرشیو بازنشر در:

bannedthought.net

- مأخذ شماره ۵ (بین‌المللی): قطعنامه مشترک احزاب مارکسیست-لنینیست-مائونیست اروپا، منتشر شده در پلتفرم انترناسیونالیستی آزادی و برابری (Red Herald)، شماره ۵، سپتامبر ۲۰۲۱، ص ۱ (در رابطه با ضرورت محاصره شهرها از طریق روستاها). وبسایت:

theredherald.org

- مأخذ شماره ۶ (کانادا/اروپا): نشریه تنوریک Uprising (ارگان انترناسیونالیستی مائونیست‌ها)، تورنتو، شماره ۱۸، ژانویه ۲۰۲۲، جلد ۴، صص ۸-۱۱ (پیرامون مرزبندی با جناح‌های ارتجاعی مغلوب، جهادی‌ها و انحرافات قومی).

- مأخذ شماره ۷ (فرانسه): فصل‌نامه تنوریک کلاس استراگل (Class Struggle - نبرد طبقاتی)، پاریس، شماره ۴۲، دسامبر ۲۰۲۲، جلد ۱۱، صص ۵۶-۶۰ (پیرامون آپارتاید جنسیتی طالبان به مثابه ابزار سلطه طبقاتی و استثمار نیروی کار زنان)

باحرمت

حلقه مطالعاتی روستاخیز .

۵ اگست ۲۰۲۶

چه جبونانه و خانانه است نوحه
جغد آسای آنان که به امواج
خروشان قهر مردم و سمت گیری
درست نهائی آن باور ندارند و راه
رستگاری و نجات را نه با مردم
بلکه با یک دشمن علیه دشمن دیگر
سراغ مینمایند و یا از بیم دو دشمن
گوشه گیری و انزوای بی درد سر را
در پیش میگیرند. رفیق مجید کلکانی

(دلارهای هفته‌وار آمریکا و غارتگری لیتیم و مس توسط چین)، سرنگونی فاشیسم مذهبی، نابودی مناسبات فئودالی و رهایی مطلق زنان از بند اسارت (مردسالاری خشن) است (مأخذ شماره ۱ و ۷).

میراث مائو به ما می‌آموزد که خلق نباید بین بد و بدتر دست به انتخاب بزنند. در موازنه سیاسی فعلی، اندیشه مائو خط بطلانی می‌کشد بر ارتجاع حاکم (طالبان) به عنوان فاشیسم دینی، زبانی و فرهنگی، ارتجاع مغلوب (جهادی‌ها، دزدان و تکنوکرات‌های فراری جمهوری پویشی) که تشنه بازگشت به سفره دالره‌های ناتو هستند، و فرقه‌گرایی قومی و تجزیه‌طلبی (ستم ملی و خراسان‌خواهی) که تضاد طبقاتی را به جنگ زبانی و قومی تقلیل داده و صفوف خلق را متفرق می‌کند (مأخذ شماره ۶). مائوئیزم بر اتحاد طبقاتی زحمت‌کشان فراتر از مرزهای قومی و زبانی تاکید دارد تا تفنگ انقلابی مستقیماً سینه غاصبان و امپریالیست‌ها را نشانه رود.

فهرست منابع و مأخذ:

- مأخذ شماره ۱ (آمریکا): هفته‌نامه Revolution (ارگان تحلیلی حزب کمونیست انقلابی آمریکا - Revcom)، شیکاگو، شماره ۷۱۶، اوت ۲۰۲۱، جلد ۱۵، ص ۲ (پیرامون تحلیل دلارهای ارسالی آمریکا و حباب اقتصادی بورژوازی کمپرادور). وبسایت: revcom.us

- مأخذ شماره ۲ (اروپا): نشریه تنوریک انترناسیونالیستی Dem Volke Dienen (در خدمت به خلق)، اروپا، شماره ۹، سپتامبر ۲۰۲۱، جلد ۳، صص ۱۲-۱۴ (پیرامون بستر رشد مناسبات شبه‌فئودالی در حومه‌ها و ژئوپلیتیک جنگ خلق). وبسایت:

demvolkedienen.org

- مأخذ شماره ۳ (روسیه): بیانییه رسمی حزب کمونیست مائونیست روسیه (RMP)، منتشر شده در جریده مائونیست ایست سنترال، مسکو، شماره ۲۲، اکتبر ۲۰۲۱، ص ۴ (پیرامون نقد پیمان استعماری دوحه و ماهیت فاشیستی دولت جدید).

وبسایت: maorussia.ru

- مأخذ شماره ۴ (چین): ماهنامه تحلیلی چاینا لفت ریویو (China Left Review)، پکن، شماره ۴، نوامبر ۲۰۲۲، جلد ۲، صص ۴۵-۴۹ (پیرامون افشای مکانیسم استثمار کارگران و غارت معادن لیتیم و مس عینک توسط



25

3- کودتای ماه سپتامبر (سنبله 1358) حکومت صد روزه حفیظ الله امین

است تا او (امین) بدون سلاح و نگهبان نزد وی برود و او از این دستور چنین استنباط میکرد که خطر جدی او را تهدید میکند. امین از ایوانوف و بوگدانوف طالب مشوره شد که چه کند؟

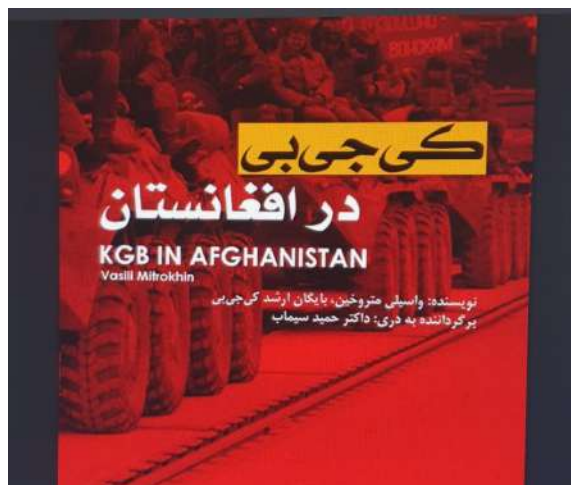
او طرحهای ذیل را جهت غور و سنجش به آنها پیش کشید: گر به اقامتگاه تره کی برود، کشته خواهد شد. او گفت که اگر رفقای شوروی فکر میکنند که نفع و خیر انقلاب با اقدام او تامین شده میتواند وی آماده است از همه مقامهای خود استعفا داده کشور را ترک کند، در واقع به اتحاد شوروی برود یا حتی خودکشی کند. راه دیگر این است که تره کی را در محل اقامتش منزوی نگهدارد و با مشوره رفقای شوروی گامهای بیشتری در جهت نورمالسازی وضع بردارد و در طول این مدت از نام تره کی اوامر و هدایات صادر کند.

امین اصرار داشت که وی در برابر اتحاد شوروی و حزب کمونیست آن جانشین و پاکباز است و آماده خواهد بود، هر آنچه رفقای شوروی بخواهند، انجام دهد. وی از پوزانوف، پافلوفسکی، ایوانوف و بوگدانوف خواست تا این (120) طرح او را مورد مطالعه قرار دهند، با ماسکو مشوره کنند و تا ساعت 5:00 بعد از ظهر روز 14 سپتامبر یعنی 3:30 بعد از ظهر به وقت ماسکو برایش پاسخ دهند. امین حالی ساخت که وی در صورتی با تره کی آشتی خواهد کرد که رئیس شورای انقلابی (تره کی) تمام شرایطش را بدون چون و چرا بپذیرد.

پوزانوف، پافلوفسکی، ایوانوف، گوریلوف و بوگدانوف از جانب خود پیشنهاد کردند که امین کوشش کند وضعیت رهبری افغانستان را نورمال ساخته بر پایه نامه رهبری شوروی و شخص برژنف از خرابتر شدن وضع جلوگیری کند.

به ساعت 5:20 روز 14 سپتمبر تلگرام ذیل از جانب نماینده مقیم کی جی بی در کابل به ماسکو رسید:

«براساس معلوماتی که عزیز اکبری رئیس اگسا به ما داده است، صبح روز 14 سپتامبر حفیظ الله امین صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان به وی (عزیز اکبری) امر کرد تا به حیث رئیس سرپرست اگسا اشغال وظیفه کند. اکبری سپس به دستور صدراعظم به دیدن اسدالله امین معین وزارت خارجه رفت تا در ارتباط کار جدید خود هدایات بیشتر بگیرد. وی در مدخل وزارت امور خارجه معروض تلاشی دقیق قرار گرفت و خلع سلاح گردید. اسدالله که خویشتاوند نزدیک (121) حفیظ الله امین است از عزیز اکبری خواست تا به وظیفه خود پرداخته و بدون اجازه از ساختمان اگسا بیرون نرود. در جواب این سوال که آیا اجازه دارد، با رفقای



به ادامه گذشته ...

قسمت سوم

امین و تره کی سراسر آن شب تا ساعت 1:00 بعد از نیمه شب (صبح 14 سپتامبر) روی وضع موجود بحث کردند و کوشیدند راه مدارا بیابند. تره کی اظهار آمادگی کرد که سروری و گلابزوی را برکنار سازد، اما روی تقرری های جدید برای وطنجار و مزدوریار اصرار میکرد. آنها روی این که چه کسی رئیس اگسا تعیین شود با هم مناقشه داشتند. تره کی، عزیز اکبری رئیس بخش ضد جاسوسی را پیش می کشید و امین ترون را میخواست. در صبحگاه 14 سپتامبر امین مدت زیادی در حضور ایوانوف و بوگدانوف از طریق تلفون با تره کی صحبت کرده پافشاری داشت که هر چهار تنی که به توطئه علیه او متهم بودند، سبکدوش ساخته شوند. تره کی روی گمارش دو تن آنها پا فشرده امین را به نافرمانی متهم ساخت و او را به دفتر خود احضار کرد. امین به ایوانوف و بوگدانوف اظهار داشت که تره کی خواسته



افسران اردو فریاد انتقام بالا خواهند کرد. ما با وجود اصرار و استدلال موجه نتوانستیم حفیظ الله امین را متقاعد سزیم که بگذارد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی باقی بماند. امین به ما حالی کرد که اگر تره کی داوطلبانه از مقام منشی عمومی استعفا دهد در آن صورت وی (حفیظ الله امین) عزت، مصونیت و موقف او را منحیث رئیس شورای انقلابی تضمین خواهد کرد. ما اصرار کردیم که نباید هیچ گونه تظاهرات یا دستگیری هایی که وضع را وخیمتر سازد راه اندازی گردد و امین موافقه کرد که عجلتا این کار را نخواهد کرد. قرار گذاشتیم که صبح 15 سپتامبر صحبت های خود را دامه دهیم.»

به ساعت 9:00 وقت محلی صبح 15 سپتامبر، عزیز اکبری رئیس جدید اگسا بوگدانوف را برای ملاقاتی عاجل به دفتر خود خواست و نکات ذیل را به شکل محرمانه به اطلاع وی رسانید: حفیظ الله امین منشی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. و صدراعظم کشور در واقع به روزهای 13 و 14 سپتامبر کودتایی را علیه تره کی به سر رسانده و سرانجام رهبری کشور، حزب، نیروهای مسلح و ارگانه های امنیتی را به دست خود متمرکز ساخت. نورمحمد تره کی منشی عمومی حزب و رئیس شورای انقلابی ذریعه سربازان گارد خانه خلق تحت فرماندهی جان داد که قرار معلوم از افراد حفیظ الله امین بود، در منزلش تحت توقیف قرار داده شده بود.

در طول شب 14 بر 15 سپتامبر همه ارتباطات تلفونی و مخابراتی تره کی با بیرون قطع گردید. بیشتر از آن در بعد از ظهر 14 سپتامبر تره کی به اکبری گفته بود: «من تجرید شده ام و از انجام هرگونه عملی ناتوانم. فقط مداخله اتحاد شوروی میتواند مرا نجات دهد، اما رفقای شوروی یقینا مرا نجات نخواهند داد چون از عکس العمل ایالات متحده خوف دارند. من به حزب و مردم وفادار بوده ام. اگر باز ترا دیده نتوانم، خداحافظ، فرزندم.»

عکس العمل ماسکو سریع بود. کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی طی قطعنامه شماره پ 168/6 تاریخی 15 سپتمبر 1979 به پوزانوف، پافلوفسکی، ایوانوف و گوریلوف هدایت داد تا با امین دیدار کرده و نظر اتحاد شوروی را به وی ابلاغ و با تأکید مشوره دهند که هیچگونه اقدام سرکوبگرانه علیه تره کی، خویشاوندان و طرفدارانش نباید روی دست گرفته شود و خودش نباید محکوم گردد.

پلنوم کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. بروز 16 سپتامبر دائر گردید. تره کی از مقامش منحیث منشی عمومی حزب برکنار ساخته شده و حفیظ الله امین به جایش تعیین گردید. پلنوم در اتافی در کنار دفتر مشاورین نظامی شوروی در عمارت وزارت

شوروی ببیند، اسدالله امین اظهار داشت که باید این کار را بکند. اسدالله امین برایش گفت که دار و دسته وطنجار - گلازوی توطئه بی راه انداخته و دست به دهشت افگنی زده اعضای صدیق ح.د.خ.ا. را ناگزیر ساختند به اقدامات قاطع دست زنند.»

اسدالله امین، فقیر محمد فقیر معین وزارت داخله و اشخاص دیگری که با حفیظ الله امین روابط نزدیک داشتند، از مقر وزارت امور خارجه با ولایات ارتباط مخابراتی برقرار نموده به والی ها اوامر و هدایات صادر میکردند.

عزیز اکبری همچنین تاکید کرد که چنانچه اقدامات عاجل و قاطع برای مهار کردن امین اتخاذ نگردد قتل عام عده ای از اعضای ح.د.خ.ا. و تغییر و تبدیل اعضا و کارمندان ارگان های ویژه افغانی (122) محتمل خواهد بود.

کارکنان سیاسی و فرماندهان قوای مرکز، لوا های 4 و 5 زره دار و غند 190 توپچی به امر امین دستگیر و افراد وفادار به امین به جای آنها تعیین گردیده بودند.

پوزانوف، پافلوفسکی، ایوانوف و گوریلوف به روز 15 سپتامبر تلگرامی در مورد وضع در کابل به دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی فرستادند.

«در شامگاه 14 سپتامبر صحبتی با حفیظ الله امین داشتیم که دو و نیم ساعت دوام کرد. گفتگو دقیقا بر پایه اعلامیه رهبری شوروی، دفتر سیاسی و ل.ا. برژنف انجام یافت. امین با بیانات گزنده بر ضد تره کی سخن گفت و او را متهم ساخت که در اوقات مختلف، بخصوص صبح روزی که وی (امین) به خاطر ملاقات با او (تره کی) و با ما (ش وروی ها) به خانه خلق رفت، به سوء قصد بر جان وی کوشیده است، چنانکه هنگام بالا رفتن از زینه ها به سوی دفتر تره کی، نگهبان شخصی تره کی ترون سریاور رئیس شورای انقلابی و بادی گارد حفیظ الله امین را که صدراعظم را مشایعت میکردند، کشت.»

در واقع تا زمانی که ملاقات با حفیظ الله امین راه افتاد، کودتا به انجام رسیده بود. شام همان روز تعیینات جدید اعلام شد. امین اظهار داشت که تره کی باید در جلسه پلنوم کمیته مرکزی داوطلبانه از مقام منشی عمومی حزب بنابر دلایل صحی کناره گیری کند ولی میتواند به حیث رئیس شورای انقلابی باقی بماند. ما علیه برکنار سازی تره کی مصممانه موضع گیری کردیم، اما امین روی پیشنهاد خود پافشاری کرد و گفت که حزب و اردو خون ریخته شده به دست گروه وزرای فراری و سوء قصد های راه انداخته شده توسط تره کی را نخواهند بخشید.

«امین اظهار داشت که فردا، 15 سپتامبر، تظاهراتی در سراسر کشور علیه تره کی سازمان داده خواهد شد و



امین، پیش از تره کی جان سپارد با این آگهی به پیشواز مرگ خواهد رفت که وظیفه خود را ایفا نموده است و اگر تره کی از خدمت وطن درماند، در آن صورت وی (حفیظ الله امین) به مثابه شاگرد وفادار تره کی هر آنچه در توان دارد، به خرج خواهد داد تا کار استاد خود را ادامه دهد."

به روز 14 سپتمبر همه باز هم با تره کی در محل بود و باشش در خانه خلق دیدار کردیم. ما گفتیم که وضعیت باز هم رو به وخامت رفته و ایجاب یکپارچگی رهبری در حزب و دولت را میکند. تره کی از ل.ا. برزنف و رهبران دیگر شوروی به خاطر نگرانی شان در ارتباط سرنوشت انقلاب افغانستان تشکر کرد ولی از ناسازگاری نظرش با نظر امین یادآور شد.

"من مدتها پیش متوجه شدم که امین به تمرکز قدرت به دست خویش گرایش دارد ولی به آن اهمیتی نمی دادم. اما این گرایش در این اواخر گونه خطرناکی به خود گرفته است. امین توان پذیرش انتقاد را ندارد. هرکسی را که او را انتقاد کند، مورد ضربه قرار میدهد و حتا تا سرحد قتل پیش میرود. وی در ارتباط نقش خود در رهبری انقلاب و به پیروزی رساندن آن مبالغه میکند، شخصیت خود را می ستاید و تبلیغ میکند. در درون دولت چنان فضایی را به وجود آورده است که وزیران بیم دارند خلاف سخنش، سخن گویند و آزادانه حرف زنند. امین در همه جا، چه در حزب و چه در دولت، مقام ها و مناصب را به خویشاوندان خود داده است تا جایی که برادرزاده اش، اسدالله امین ننه مقام در بخشهای مختلف حزب و دولت را در اشغال دارد. یک خانواده بر همه کشور حکمرانی می کند، درست مانند زمان ظاهر شاه و داود. [...] برای رهبری حزب یک رهبر واقعی نیاز است، نه یک زورگوی سوت به دست." تره کی چنین ادامه داد: "من قبل از عزیمت جانب هاوانا شک های خود را داشتم. امین خیلی اصرار داشت که بروم و تأکید می کرد که رئیس دولت باید به کنفرانس برود. من شک و تردیدهای خود را نادیده گرفتم و به هاوانا رفتم، اما امین از رفتن با من سر باز زد. وقتی از هاوانا برگشتم، سروری رئیس اگسا بیدرنگ برایم اطلاع داد که امین سه دسیه را راه انداخت و هر سه پار توطنه ها بخاطری خنثی گردیدند که وی (سروری) به امین در مورد آنها اطلاع داد. امین درک میکرد که موضوع افشا شده بود، بنابر آن به افراد خود هدایت میداد تا فعالیتهای توطنه گرانه خود را توقف دهند. با این هم، امین به جلسه شورای وزیران گزارش داد که وضع آرام و همه چیز رو براه است، اما پس از جلسه نزد من آمد و درخواست کرد تا چار وزیر - وطنجار، سید محمد گالیزی، شیرجان مزدوریار و سروری رئیس اگسا-

دفاع دایر گردید. شاه ولی به مجرد ختم پلینوم به دفتر پاولوفسکی و گوریلوف رفته و به آنها اطلاع داد که تره کی از همه پستها و مقاماتش برکنار گردیده و امین به جایش به حیث منشی عمومی حزب انتخاب گردیده است. مصوبات پلینوم درحالیکه 26 عضو از جمله 31 عضو کمیته مرکزی حاضر بودند با اتفاق آرا صورت گرفته بود.

سپس امین خودش به دیدن پاولوفسکی آمد و اعلام داشت که به حیث منشی عمومی حزب انتخاب گردیده است. او گفت که به ساعت 3:00 بعد از ظهر جلسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان دایر خواهد گردید و در آن او به حیث رئیس عالیترین ارگان دولتی کشور انتخاب خواهد گردید.

شاه ولی وزیر جدید امور خارجه به روز 16 سپتمبر سفیر کبیر پوزانوف را احضار و رسماً به او اطلاع داد که قطعنامه بی در جلسه پلینوم کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. به تصویب رسید که براساس آن تره کی از مقام منشی عمومی برکنار ساخته شده و عضویتش در دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب خاتمه داده شد و به اضافه جنایات دیگر « به خاطر فعالیتهای تروریستی، قتل شش تن و اقدام به قتل حفیظ الله امین» از حزب اخراج گردید. شاه ولی به پوزانوف رسماً اطلاع داد که امین منشی عمومی حزب انتخاب گردید.

این حوادث تحت عنوان «وقایع روز 19 سپتمبر» در دفترچه یادداشت پوزانوف نیز درج اند. باید اذعان داشت که این یادداشت در بحبوحه حوادث به رشته تحریر در نیامده اند، بلکه با بازاندیشی در روزهای پسین، در ماه اکتوبر، از نام سفیر به دست ریوریکوف (123) سکرتر اول سفارت که نقش ترجمان را نیز داشت، در دفترچه یادداشت گردیده است:

« به روز 13 سپتامبر 1979 سفیر شوروی پوزانوف، ا.گ. پاولوفسکی، ب.س. ایوانوف و ل.ک. گوریلوف به پیروی از هدایت مرکز برای دیدار با تره کی به محل اقامتش رفتند. تره کی به خواست ما از امین نیز دعوت کرد به ما بپیوندند. نمایندگان شوروی گفتند که رهبری شوروی امیدوار است رهبران افغانستان در برابر انقلاب از خود احساس بزرگ مسئولیت نشان دهند و صفوف خود را فشرده ساخته، از موضع یکپارچگی و به گونه باهمی عمل نمایند. تره کی از آنها اظهار سپاس کرد و گفت: "پیام شما گرچه مختصر ولی به موقع، پرمحتوا و همه جانبه است. ما طرفدار یکپارچگی هستیم، اما گاه گاه مسائلی بروز میکنند که باید حل گردند "

امین گفت: "تره کی رهبر شناخته شده است و وی (حفیظ الله امین) افتخار پیروی از او را دارد.... و اگر او، یعنی



پیشنهاد گردید که با در نظر داشت وضع باید بیدرنگ به دیدن امین برویم. تره کی موافقت کرد. از دفتر تره کی به امین زنگ زدیم و گفتیم که ما هر چهار تن (125) می‌خواهیم او را فوراً ببینیم. امین گفت که منتظر ما خواهد بود و با کمال خرسندی ما را خواهد پذیرفت. در مقابل زینه یک ماشیندار خفیف روی زمین افتاده بود. محافظی به چشم نمی‌خورد. وقتی به پایین زینه رسیدیم جسد ترون را دیدیم که بر زمین افتاده بود. چندین مرمی به سر و سینه هاش اصابت کرده بود. راننده سفیر شوروی که در کنار موتر در نزدیک مدخل محوطه ایستاد بود به ما گفت که پیش از رسیدن موتر امین ترون نزدش آمده و احوالپرسی کرده بود. به مجرد رسیدن امین هر دو با چهار یا پنج نفر نگهبان به درون محوطه رفتند تا نزد تره کی بروند. چند لحظه بعد آواز شلیک شنیده شد. امین و نگهبانان که یکی از آنها زخم برداشته بود به بیرون دویده داخل موترها شدند و از آنجا راهی گردیدند. نگهبانانی که در بیرون بودند، هیچ فیری نکرده بودند.»

سجل گفتگو با امین، صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان، تاریخی 14 سپتمبر 1979
به تعقیب دیدار با تره کی و تیراندازی که صورت گرفت، بلافاصله به دیدن امین در ساختمان وزارت دفاع شتافتیم و مراتب تأثر عمیق خود را در ارتباط با حادثه سوگ انگیز خانه خلق و همدردی عمیق خود را به مناسبت مرگ ترون که او را به مثابه دوست راستین اتحاد شوروی میشناختیم، ابراز داشتیم. در این لحظه تک شلیک تانک از همان نزدیکی به گوش رسید. امین مضطرب و آشفته حال بود، ولی به گرمی از ما استقبال کرد. به خاطر زنگهای بی وقفه تلفون که دم به دم میرسیدند ناممکن بود صحبت کنیم، بدین سبب قرار گذاشتیم دو و نیم ساعت بعد، یعنی به ساعت 7:30 شام با هم ببینیم.

ادامه دارد...

دستگیر شوند و یا بیدرنگ به نام سفیر به بیرون از کشور فرستاده شوند. من قاطعانه مخالفت کردم و باز هم خواهان آشتی و مدارا شدم. دیروز 13 سپتامبر، امین بازم درخواست خود را تکرار کرد. لحن گفتگوی ما تند بود. من برایش گفتم که سرکوب رفقای خود را اجازه نخواهم داد. برایش گفتم که وی وزیران را ناگزیر ساخته است تا از بیم پیگرد و سرکوب افرادش پنهان گردند. همه شواهد دال بر آن است که توطئه را امین پی ریزی کرده است. در برابر این گفته ام که امین باید از اوامر من اطاعت کند چون من سر قوماندان اعلاى قوای مسلح و رئیس شورای انقلابی هستم، امین نیشخندی زده و گفت که اشتباه میکنم چون او یعنی امین فرماندهی ارتش را به دست دارد. در واقع امین قوماندان نظامی را به دست خویش گرفته است. وی به کمک افرادش در کمیته حزبی شهر کابل تدابیر اضافی گرفته است تا کنترول عام و تام بر شهر برقرار سازد. در چنین وضعی نمیتوان امکان برخورد آشکار را رد کرد. اما من همچنان حاضرم با امین کار کنم، به شرطی که وی از سیاست های سرکوبگرانه خود دست بردارد."

ما (شوروی ها) از جانب خود اظهار نظر کردیم که بهتر خواهد بود از حفیظ الله امین خواسته شود تا مانند دیروز در صحبت شرکت کند. تره کی بیدرنگ پذیرفت و به امین تلفون کرد تا از او دعوت کند. امین گفت که به سر و چشم خواهد آمد. در جریان این که منتظر امین بودیم رفیق ایوانوف اظهار داشت که آواز های مصری وجود دارند که امر کشتن امین به مجرد ظاهر گردیدن در خانه خلق داده شده است. تره کی گفت که این سخن حقیقت ندارد. چند لحظه بعد صدای شلیک ماشیندار خفیف در بیرون دروازه دفتر تره کی شنیده شد. رفیق گوریلوف به پنجره رفت و امین را در کنار دیوار محوطه در حال دویدن دید. نگهبان شخصی تره کی به داخل آمد و گزارش داد که امین و دیگران تازه بر پلکان پا نهاده بودند تا بالا آیند. سید داود ترون سریاور رئیس شورای انقلابی (که از طرفداران امین بود) و وزیر (124) یاور امین در پیشاپیش قرار داشتند. براساس گفته نگهبان شخصی، ترون به نگهبانان گفت که آنها رخصتند چون به آنها دیگر ضرورتی نیست. نگهبانان گفتند که آنها نخواهند رفت. در این اثنا ترون بالای یکی از نگهبانان تیر انداخت و فوراً از طرف آنها کشته شد. یاور دیگر امین وزیر زخمی گردید.

تره کی به امین زنگ زد و برایش گفت که آنچه واقع شده بود نتیجه سوء تفاهم بین نگهبانان بود ولی پس از آن که گوشی را بر جایش گذاشت، به ما گفت که این یک عمل تحریک آمیز بود.

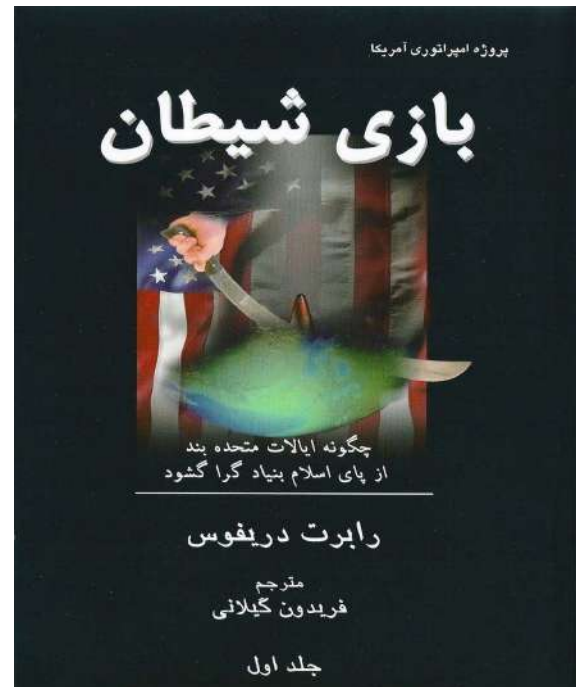
- 120- کذا فی الاصل - برگرداننده
- 121- برادرزاده - برگرداننده
- 122- منظور دستگاه امنیتی و استخباراتی کشور است - برگرداننده
- 123- D.B.Ryurikow
- 124- نام یاور امین «وزیر» بود - برگرداننده
- 125- یعنی پوزانوف، پاولوفسکی، ایوانوف و گوریلوف - برگرداننده



و افسران مورد علاقه ی خود در ارتش ، فعالان مزدبگیر ، احزاب سیاسی، شرکت های مطبوعاتی وابسته به اسلامیت ها ، و آن بخش از مشاغل تجاری که در چهارچوب اخوان المسلمین قرار می گرفتند ، حمایت می کرد . از سال 1974 به بعد ، نظام بانکی اسلامی به لحاظ مالی نقش ستون فقرات طیف راست اسلامی را ایفا می کند .

و در همه ی این مراحل ، نظام بانکی - اسلامی که در دو دهه ی پس از 1974 ، از صفر به یکی از مراکز بسیار نیرومند و پرنفوذ تبدیل شد - ، تکیه ی سنگینی بر مشاوره و کمک های فنی بی دریغ نهادهای آمریکایی و اروپایی ، از جمله بانک بزرگی مثل سیتی بانک داشته است .

به نظر مدیران و هیئت های اجرایی بانک های غربی ، مقام های بلند پایه ی صندوق بین الملل پول (IMF) و نظریه پردازان بازار آزاد ، بانک های اسلامی ایده آل بودند . طیف راست اسلامی ، بارها و از دیرباز روشن کرده است که سرمایه داری بزرگ (کاپیتالیسم) را به کمونیسم از خدا بی خبر ترجیح می دهد . هیچ یک از جنبش های مهم اسلامی ؛ از اخوان المسلمین مصر بگیرد تا گروه اسلامی پاکستان و بنیاد گرایان شیعه ی عراق ، هرگز وعظ و خطابه ای در مورد عدالت اجتماعی و اقتصادی نداشته اند . سهل است ، همواره مخالف مالکیت دولتی ، اصلاحات ارضی و برنامه های رفاه اجتماعی بوده اند . (این نتیجه گیری ، در مورد ایران که در سال 1979 به اشغال بنیاد گرایان مذهبی در آمد ، نمونه ی بسیار قابل لمسی است . روح الله موسوی خمینی ، در مقدمات فتح ایران به دست اقمار اخوان المسلمین ، برای عوام فریبی از مضرات کاخ نشینان و دلسوزی برای کوخ نشینان سخن می گفت . مثلاً تاکید می ورزید که تمام ویلاهای شمال ایران را که متعلق به سرمایه داران صنعتی ، بازاری ها و اقشار اجتماعی وابسته به آنان بود ، درهم خواهد کوبید و گندم خواهد کاشت . یا می گفت ، نفت مجانی به مردم خواهد داد و از این دروغ پردازی های عوام فریبانه. اما در عمل ، مشاهده شد که پس از نزدیک به سه دهه از گذشت حاکمیت اسلام سیاسی در ایران ، اختلاف طبقاتی به عمیق ترین نقطه ی خود رسید ، فقر و فلاکت و بیکاری ، جامعه را مثل موریانه خورد ، خط فقر به زیر بیش از هفتاد و پنج درصد رسید ، کارگران و دهقانان به جرم مطالبات بدیهی صنفی و حتی خواستن حقوق معوقه و فروش عادلانه محصولات خود ، وحشیانه مورد سرکوبی قرار گرفتند ، جنبش دانشجویی ایران که مطالبه ای جز « عدالت اجتماعی و اقتصادی » نداشت ، مورد تهاجم بی



پروژه ی امپراتوری آمریکا
بازی شیطان
جلد اول
چگونه ایالات متحده آمریکا بند از پای
اسلام بنیادگرا گشود.
رابرت دریفوس
مترجم فریدون کیلانی

7- ظهور اسلام اقتصادی

در دهه ی هفتاد ، اسلام سیاسی با ظهور ناگهانی نیروی موازی که اقتصاد اسلام بود، تکیه گاه محکمی پیدا کرد. بخشی از ثروت بی کرائی که به کشورهای صادرکننده ی نفت سرازیر می شد، از شبکه ی بانک ها و شرکت های سرمایه گذاری که در مهار طیف راست اسلامی و اخوان المسلمین بودند، سر درآورد. در کشوری پس از کشور دیگر، این بانک های اسلامی فقط به مبادله ی پول محدود نمی شدند. گاهی آشکارا و گاه پنهانی، این شبکه، از سیاستمداران



اسلامی در مصر ، سودان ، کویت ، پاکستان ، ترکیه و اردن استفاده می کردند .

در دهه ی هفتاد، اسلام اقتصادی در دو سطح عمل می کرد .
اول در سطح خود عربستان سعودی که حجم عظیمی از دلارهای نفتی ، در مقابل چشم ملت های فقیر و فلاکت زده ی مسلمان ، مثل مصر ، ترکیه ، پاکستان و افغانستان به رقص در آمده بودند و به ازای انتقال طیف راست اسلامی به آن کشورها، به ملتها شان پیشنهاد کمک میکردند. این کمک ، نوعی مبادله بود: پول در مقابل توسعه ی اسلام راست .
دوم در سطح شبکه ی منظم ، سفت و سخت و شدیداً به هم پیوسته ی بانک های اسلامی که دکان هاشان را در قاهره ، کراچی ، خارطوم و استانبول باز کرده بودند . از طریق همین نقاط و همان دکان ها بود که تبدیل به بازیگران پر اهمیت مالی شدند و در لوی آن ، به آرامی پایه های رشد طیف راست اسلامی را بنا نهادند.

در مصر ، بانک های اسلامی در حمایت از انتقال مصر از سوسیالیسم عرب به برنامه ی انفتاح (گشایش اقتصادی) انور سادات به او پیوستند تا سیاست های بازار آزاد را بازسازی کنند . در همین مرحله ، موفق شدند امکان تحرک برق آسای سیاسی را برای طیف راست اسلامی فراهم کنند.
در کویت ، خانواده ی امیر از بانک های وابسته به اخوان المسلمین دعوت کردند تا نیروهای سیاسی خود را علیه ناسیونالیست ها و فلسطینی ها در آن شیخ نشین کوچک سازمان بدهد . در سودان ، اردن و ترکیه ، اخوان المسلمین و سیاستمداران طیف راست اسلامی ، امپراتوری مالی خود را براساس بانک های اسلامی ساختند و از ثروت و روابط شان در جهت پیشبرد منویات طیف راست اسلامی استفاده کردند . اغلب ؛ همان گونه که در مصر عمل کردند ، اقتصاد سیاسی خود را با اصلاحات اقتصادی مورد نظر صندوق بین المللی پول و دعوت از شرکت های چند ملیتی و وام دهندگان خارجی ، منطبق می کردند .

به شکرانه ی اقتصاد اسلامی ، اکنون خط مستقیمی شاهزادگان فوق ثروتمند سعودی ، کویت ، شیوخ قطر و امیران امارات متحده ی آینده را ، به بازرگانان و بانکداران اخوان المسلمین ، و از آن جا به آدم کش های خیابانی طیف راست اسلامی وصل می کرد که سوخت جملگی شان را دلارهای نفتی تامین می کردند . این ، نیروی بود که چهره ی خاورمیانه را تغییر داد.

عنوان بعدی

بانک های اسلامی و غرب

رحمانه و بی وقفه ی حاکمیت اسلامی قرار گرفت ، و در همان شمال مورد نظر خمینی ، ویلاهایی در حاکمیت اسلامی ساختند به قیمت های سرسام آوری که قیمت های آن به صورت نجومی بالا می رود و تا هم اکنون از مرزهای یک میلیارد تومان هم گذشته است . و در حالی که بالاترین در صد مردم ایران مساله ی نان شب و آموزش و دارو و درمان دارند ، سرمایه داری کلان به ثروتمندان اسلامی عربستان سعودی و امارات متحده عربی پهلوزد . - م)

مثل خود اخوان المسلمین ، زادگاه بانکداری اسلامی مصر بود، از جانب عربستان سعودی حمایت مالی شد و بعد ، در گوشه و کنار جهان اسلام گسترش یافت . در آغاز ، به نظر می رسید این نظام جریانی بی ضرر است ، قدرت مالی ی مبنی بر بازار آزاد است که با وفاداری به قرآن ، به پیروان قرآن کمک هائی می کند ، اما دیری نگذشت که ابعاد اسلام سیاسی ، از بانکداری اسلامی نمودار شدند . به مرور ، جنبش بانکداری اسلامی ، نه تنها برای صدور اسلام سیاسی تبدیل به وسیله شد ، بلکه به حمایت مالی ی خشونت پرداخت . بانک های اسلامی ، اغلب به صورت های مستقیم ، یا تاکتیکی ، مورد حمایت بانک ها و دولت های غربی قرار گرفته اند .

رشد اقتصاد اسلامی ، در شروع کار به نظر واشنگتن با طرح های جنگ سرد در خاورمیانه کاملاً منطبق بود . این رشد اما ، به صورت پیوندی میان نظریه پردازان اقتصاد شبه نظامیان طیف راست اسلامی در جهان عرب و تکنولوژی و فوت و فن بسیاری از بانک های بزرگ غربی ، موسسات مالی و دانشگاه ها در آمد . نظام بانکداری اسلامی ، در دهه ی پنجاه آرام و سینه خیز به حرکت در آمد . چهارچوب کار هم ، درست همان نمونه ای بود که اقتصاددانان اخوان المسلمین و دو روحانی عراقی ، پیش از آن در مورد اسلام اقتصادی ساخته و پرداخته بودند . در دهه ی شصت، با پشتیبانی اخوان المسلمین از نخستین بانک اسلامی ، این برنامه با سرعت فراوانی رشد کرد . در دهه ی هفتاد ، با حمایت کامل عربستان سعودی ، کویت و ثروتمندان خلیج ؛ بخصوص پس از افزایش قیمت نفت به چهار برابر، خیز سرسام آوری برداشت. سرانجام ، شاهزاده محمد ال فیصل برادر وزیر امور خارجه ی عربستان سعودی ، با ایجاد نخستین شبکه ی مولتی ملیونی بانک های اسلامی که باعث شهرت او به عنوان « شاهزاده ده عشری » شد، همه را یک کاسه کرد. در خلال این سال ها ، شبکه ی بانکی اسلامی سازمان یافت ، کارمندان خود را پیدا کرد و اغلب تحت نظارت فعالان ثروتمند اخوان المسلمین بود که از این بانک ها ، برای تامین مالی استحاله ی طیف راست



27

نظريات ، پيشنهادات و نقد های خوانندگان محترم جريده مسير

هينت تحرير جريده مسير و كميته فرهنگي جما از مجرا های مختلف بعد از نشر هر شماره جريده "مسير" نظريات ، پيشنهادات و نقد های سازنده ، مفيد ، منفي و مخرب را دريافت نموده است . ما دراين شماره بنابر رعايت اصل دموكراسي چند نمونه از اين پيام ها را با شما هموطنان گرامي شريك ميسازيم .

م.آ - تشكر رفيق گرامي از معلومات كه براي فرستاده و موجب آگاهی بيشتر نسبت به جامع ميشود حتما مطالعه می كنم.. با درود سپاس

ش.ا - تشكر رفيق گرامي از معلومات كه براي فرستاديد و به دانشم افزون كرديد حتماً مطالعه می كنم.

ز.ب - سلام انجينر عزيز شكر كه جور سرحال هستي ممنون از ارسال شماره جديد مسير تشكر.

ت.ف - درود و مهر رفاقا ! نظر به اظهارات امنيتی ، هر مقالاتی كه به صفحه فيسبوک شخصي من ارسال می داريد، تك نكنيد و تحت بررسي طالبان قرار می گيرد.

ا.س - رفاقا ! بعضی ها از الفای (جما) مفهوم (جنبش ملی افغانستان) يعنی جما ، ج (جنبش) م (ملی) و الف (افغانستان) ، ه ه ه نميدانم چه جوابی داشته باشيم

ن.ف - زحمت افزایی شما در جهت روشننگری اذهان قابل ستايش فراوان است .

ی.م - ممنون بحث ليست شهدای بی کفن و مدفن كه خواندم جالب و در حد تحقيق بود.

ف.پ - طبقه اناث " غلط مشهور است. بويژه چپی ها نبايد به كار ببرند. با درود

ا.ج - در مقاله پشتو. "اخلاقی بيا رغونه." تاكيد به بازسازی اخلاقی شده وان را يگانه راه نجات مردم افغانستان ميداند.

نفي دموكراسی نوين

نفي قدرت توده ای تحت رهبری پرولتاریا

نفي مقوله قدرت سياسی از لوله تفنگ بيرون می آيد.

نفي جنگ توده ای طولانی يعنی جنگ خلق.

نفي تضاد طبقاتی. و به جایش هيومتيسم را تبليغ می نمايد.

اين روش كاملاً به نفع ليبراليسم ها يا ننوليبراليسم است كه پايه اجتماعی امپرياليسم را تشكيل ميدهد. اين مقاله كاملاً در تخالف با اندیشه های دموكراتيک نوين می باشد.

لااقل مسير بايد در خط اندیشه های دموكراتيک نوين باقی بماند. اين فقط يك اشاره دوستانه بود.

گرايه لوستونكيه ډيره مننه ستا په خير لوستلو او په خای **ك.آ -** نيوکو چې د « اخلاقی بيا رغونه» په هکله مو راليرلی وی.
گرايه ملگریه!

په دې ليکنه کې کوينښ شوی چې د څلوېښت کلو زياتي مودې جگړې او زور واکي نظام « خلقی - پرچمی مزدور رژیم، جهادی وحشی وړانگري ډلې چې د کابل او د هيواد غټ ښارونه يی له خاورو سره خاوری کړل ، طالبانی وحشیانه لمړی دوره، بيا جمهوريت دآمریکا د ښکیلاک په لاس جوړ شوی فاسد نظام، او ورسته بيا طالبانی وحشی نظام» چې ټول له بهر څخه زمونږ په هيواد او ريريدلی ولس په پروژوی شکل ټپل شوی ، زمونږ د ټولني او ولس څو نسله په تيره اوسنی ځوان نسل ټول اخلاقی او ټولنيز اساسات په تيره پښتنی مناطقو کې په اسلامی بنسټپاله جنګی مبتذله بنياد گرایی روحیه بدله کړی ده. په دې ليکنه کې هڅه شوي چې فردی اکاهی، مسولیت . . . ته وده ورکړل شی تر څو د کارګری انقلاب پایي او اساسات د پرمخ تللي ملی او بيا طبقاتی مبارزې په وسیله لاره هواره کړای شی د يور لارښود په شکل رانغاړل شوي. موږ په طبقاتی مبارزې ايمان لرو. د کارګرانو، بزګرانو او مزدورانو په وسله وال غورځنګ په متشکله نیرو او مخکښ سازمان يا حزب او متحده ملی جبهی چې ټولنه کې انقلابی بدلون رامنځ ته کوی باور لرو . دلته هدف په هيڅ وجهه ليبراليزم خپرول ندی او نه دا فکر وجود لری.

بله دا چې اخلاقی بيا رغونه هيڅکله يواځنی لار نده له څو لارو يوه لار ده. دلته اشتباه شوي په بڅښني سره. كه چيرې يی ضرورت پيښيری كيدای شی په دې اړه خبرې اترې ولرو.

زه له تاسو سره دتاسو په انتقادی ټکو همغږی یم ، زه په دې عقیده یم چې ترڅو طبقاتی مبارزه په ټولنه کې بنيادی بدلون رانولی روبنایی خوزښتونه په ټولنه کې هيڅ اثر نشی لرلی.

بيا هم ډيره مننه ستاسو له سازنده انتقاد څخه بيا هم ستاسو نظريات او وړانديزونه موږ ته مهم دی نو له دې کبله ستاسو انتقاداتو او وړانديزو ته لا زيات سترګې په لار يو. تاسو ښاد او ودان اوسۍ.

په ډيره مننه.



ل. و. - ممنون از شما! دست اندرکاران جریده همچنان پرتلاش "مسیر" را برای ما بسط می‌دهند.

ن. ب. - تشکر زیاد از شما رفیق گرامی بابت ارسال نشریه وزین شما که از خواندنش لذت برده و مستفید شدم. استوار بمانید!

آ. م. ف. - مطالب در خور زمان و مکان را به نشر میرسانید. درود بر گردانندگان نستوه این جریده وزین و ارزش گرا.

ی. م. - ممنون از ارسال جریده مسیر خواهم خواند. مستفید خواهم شد.

ن. ط. - تشکر بی پایان از بابت ارسال جریده مسیر.

ث. ج. - ممنون رفیق از مطالب ارزشمند ان مستفید خواهم شد.

گ. ا. ا. - از مطالب و مضامین ارزشمند این جریده حظ بردم امیدوارم که در این راستا مستدام بماند.

ن. س. - در فهرست شیطان (شطان) نوشته شده لطفا اصلاح نماید.

م. ا. د. - درود می‌خواهم با شما و همراه به «جما» در کنار هم مصدر خدمت به توده های زحمتکش و تحت ظلم و استبداد رژیم ملا سالاری طالبان شویم ..

ل. آ. - درود بر شما تمام مضامین و مطالب در جریده وزین مسیر آموزنده و برای بیداری شعور اجتماعی جامعه گامی موثر است. دستان اندرکاران این نشریه درد نبیند.

د. ن. آ. - دوستان و رفقای گرامی خواهشمندم که منبع از طریق مسنجر یا واتس اپ این نشریه را برایم نفرستید. چون من در داخل زندگی میکنم و طالبان این دو را تحت نظر دارند. و برای من مشکل ساز میشود. اگر ممکن باشد از طریق ایمیل برایم بفرستید ممنون میشوم.

غ. ا. - تشکر اندیوال جریده مسیر برایم رسید. من به نوبه خود با رفقا و اندیوال هایی که در ارتباط هستم، شریک می‌سازم.

ا. ج. - د مقالی گران اود قدر ورلیکونکی. زما نیکی هیلی او ینی پیر زوینی ومنی. ډیره مننه چی دانتقاد په اړوند دې رنواچوله.

موږ دنوی ډیموکراتیک داصولو په چوکاټ کی ستاسو لیکنه وارزوله او دهغه پر بنسټ نیمگرتیاوی په گوته کړل.

دنوی ډموکراسي سیاست

دنوی ډمو کراسی اقتصاد.

دنوی ډموکراسي فرهنگ.

کوم توضیحات چی وړاندی سو دمقالی په متن کی ندی راغلی. موږ ستاسو دهخی او مبارزی ستا ینه کوو او دگو دښمن په وړاندی به لاسونه سره ورکړو. بری مو په برخه **ح. ب.** - په نظر من تعداد صفحات مسیر زیاد است باید تجدید نظر شود. در شرایط فعلی مردم علاقه به مطالعه مضامین و مقالات طولی ندارند.

ر. ر. - دوست عزیز با درود و آرزوی سلامتی شما!

یک نکته را صمیمانه و دوستانه عرض کنم. متوجه شده‌ام که گاهی برخی از نوشته‌هایم که در صفحات اجتماعی منتشر می‌کنم، در جریده «مسیر» نیز باز نشر می‌شود. از لطف و توجه شما به نوشته‌هایم و اینکه آنها را شایسته نشر می‌دانید، صمیمانه سپاسگزارم.

فقط ترجیح می‌دهم اگر قرار است مطلبی از من در «مسیر» یا هر نشریه دیگری باز نشر شود، قبل از نشر آن در جریان باشم. دلیلش این است که من با وجود احترام و رابطه دوستانه‌ای که با شما دارم، عضو یا همکار شما نیستم. بنابراین برایم مهم است که میان نوشته‌های شخصی من در فضای مجازی و موضع یا همکاری سازمانی، مرز روشنی وجود داشته باشد.

امیدوارم این نکته را به حساب حساسیت بی‌مورد نگذارید. صرفاً برای حفظ همین رابطه دوستانه و جلوگیری از هرگونه برداشت نادرست عرض کردم. ممنونم از درک و همراهی‌تان.

ن. س. - درود بر شما لطفا این نوشته : (آموزه های کارل مارکس درباره سرشت انسان) من را که تا حال کسی به آن نپرداخته است. در جریده وزین مسیر به نشر بسپارید.

ب. ش. - درود - به امید موفقیت های بیشتر تان ، دوست دارم بیشتر و بهتر از این باشید کور باد چشمی که تکامل رفقای دیگر را نخواهد.

آ. م. ف. - با قبول زحمات ، مطالب و موضوعات را با محتوای ارزنده و روشنگرانه به رشته تحریر درآورده اید . پیوسته موفقیت شما را متمنی بوده ایم . بدرود !

نوت:
مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین
ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده
ته دارند. صرف با حفظ امتداری و رعایت احترام آن را
تکثیر و به اشتراک می‌گذارند.



ایمیل آدرس :

jaswrshja66@gmail.com

ks4920326@gmail.com

وبسایت :

<http://www.afghanpf.com>

فیسبوک :

جبهه مردم افغانستان " جما " Afghanistan People's Front

جبهه مردم افغانستان " جما " Afghanistan People's Front

گروپ آموزش و پرورش جوانان "جما"